۳۱۲

هو الله تعالی شأنه

کتاب مستطاب سلطان نامه مشتمل بر جنک مشرق زمین محاربه فیمابین دولت علیّه روم و دولت قوی شوکت روس در سنه ۱۲۹۴ تالیف مورّخ دانا میرزا عباس خان شیروانی مبنی بر ذکر شاهنشاهان قیاصره روم و حقیقت کذارش حالات سلاطین آل عثمان از ابتداء خروج عثمان خان غازی تا کنون و بیان اسباب باعث جنک و جدال و سبب اختلال و تشتّت احوال رعیّت و استقلال بعضی از ممالک و کیفیّت صلح و معاهداتیکه در مجلس کنکره برلن فیمابین دولتین مربوط کشته و نکارنده در کلیه امورات واقعه و حوادث ملکیه حاضر و ناظر بوده بسعی و اهتمام اقل احباب میرزا محمّد ملک الکتّاب برشتهٔ ترقیم منضود و بزیور طبع مشهود کردید فی شهر رجب المرجب ۱۳۰۷

بسم الله الرحمن الرحیم

وبه نستعین

الحمد لله الازلی القدیم الذی بیده الملک وهو بکل شیء علیم سبحانه لا اله غیره عند الابتداء والانتهاء فسبحانه من اله جعل الاولین عبرة للاخرین واساله العون فی ما قصدت وهو المعین واحترس بنور هدیه من خطا المبین اما بعد چنین گوید اقل الناس میرزا عباس خان بن احمد بن محمد الیمنی الشیروانی المتخلص برفعت که غرض از تسوید این اوراق صداقت نطاق آنکه چون وقایع محاربه فیما بین روس وعثمانی در سنه ۱۲۹۴ بلغت فارسی نوشته نشده وآنچه مترجمین مرقوم فرموده اند بلسان عربی وانگلیزی طبع وانتشار یافته وفارسی دانان هند وایران که توجه قلبی بایشان است از ادراک این وقایع محروم مانده تا در این سال نیکو مال سنه ۱۳۰۴ مروج متاع فضل وآداب میرزا محمد شیرازی ملک الکتاب از این خوشه چین گدس ارباب فضل وکمال خواهش نمودند که وقایع مزبور را از ابتدا تا انتهی که مبنی بر حقیقت گذارش احوالات سلاطین آل عثمان و سبب جنگ وکیفیت صلح بوده بلغت فارسی ترجمه شود وامتثالاً لامر ایشان واسترضای خاطر دوستان بتحریر این اوراق قیام واقدام نموده واین وجیزه را موسوم بسلطان نامه گرامی نام نهاده بر یک مقدمه وسه دفتر **اما مقدمه** در ذکر بنای شهر روم وسلطنت قیاصره وشاهنشاهان مغربی ومشرقی از سنه ۷۵۳ قبل از میلاد حضرت مسیح ترتیب داده **دفتر اول** از اشراق نیر اقبال ابو الملوک خلد آشیان عثمان خان غازی تا افول سلطنت سلطان عبد المجید خان **دفتر دویم** در ذکر سلطنت سلطان عبد العزیز خان تا واقعه خلع ورحلتشان وجلوس سلطان مراد خانی

واورنگ آرائی سلطان العادل سلطان عبد الحمید خان خلد الله ملکه وسلطانه مع ظهور حادثه ومحاربه رومی وروسی

دفتر سیم در بیان اسبابیکه باعث جنگ و جدال وسبب اختلال وتشتت احوال رعیّت واستقلال بعضی از ممالک دولت ابد اقبال ومعاهداتی که فیمابین دول متحابه مشروط ومربوط گشته برنهجی که مطالعه کننده را ملال وکلال عارض نشده باقل تامل از کلیه امورات واقعه وحوادث ملکیه آگاهی حاصل کردد ومن الله التوفیق والتائید

مقدمه ذکر قیاصره روم وشاهنشاهان مغربی ومشرقی بدانکه رومولوس اولین پادشاه روم است که هفتصد وپنجاه وسه سال قبل از حضرت عیسیٰ ع بپادشاهی نشست وشهر روم را درهمان سال جلوس بنا نهاد ودرسال ۷۴۷ قبل از عیسیٰ ع تلیوس پادشاه کیورس لشکر کشیده بروم آمد ومیان این دو پادشاه قرار چنان شد که بشراکت یکدیگر به پادشاهی اقدام کنند وشش سال باتفاق پادشاهی کردند ودرسال ۷۴۲ قبل از عیسیٰ ع تلیوس وفات یافت ورومولوس بتنهائی بمهام سلطنت پرداخت ودرسال ۷۱۶ قبل از عیسیٰ ع اورا مجلس سنت پس از حکمرانی هفت سال کشتند وبعد ازو نوما پامپلیوس داماد تلیوس بپادشاهی انتخاب شد ودرسن ۸۲ سالگی درسال ۶۷۰ قبل از عیسیٰ ع وفات یافت وبعد ازو تلوس هاس تیلیوس پادشاه شد واین پادشاه بدست یاری جانشین خود درسال ۶۴۰ کشته کردید واو چنان شد که عمارت اورا آتش زدند پادشاه باعیال کلاً درآتش تلف شدند وبعد ازو انکس مرتیوس نواده نوما پامپلیوس جلوس کرد ودرسال ۶۱۶ وفات یافت وبعد ازو ترکوی نیوس پرنس کس یکی از اهل کارین ثین بپادشاهی انتخاب شد درسال ۵۷۳ وفات یافت وبعد ازو سرویوس تولیوس عبد عتیقی که دختر پادشاه را عقد کرده بود بازحمت بسیار واتفاق لشکری بپادشاهی رسید ودرسال ۵۳۴ قبل از عیسیٰ ع کشته شد وبعد ازو ترکوی نیوس سوپربس نواده ترکوی نیوس پریس کس وداماد سرویوس بعد از کشتن پدر زن بپادشاهی رسید واین پادشاه جباری بود ودرسال ۵۱۰ کشته شد بعد ازو اساس جمهوری درروم برقرار کردید واین پادشاه هفتم است ومدت سلطنتشان ۲۴۳ سال کشید وایام جمهوری اززوال دولت ترکوی نیوس است تا به دکتیتور که ازسال ۵۱۰ قبل از عیسیٰ ع تاسال ۸۲ قبل از عیسیٰ است ودرعهد جمهوریه وقایع غریبه درینولایت ظاهر شده اند که متون تواریخ اروپا ازان مشحون است ودرسال چهل وهشت قبل از عیسیٰ ع جنگ فارسلیه فیمابین پامپی وجولیوس سیزر اتفاق افتاد وپامپی شکست خورد ومملکت ودولت سیزر را مسلم شد واول کسیست که درروم بمسند شاهنشاهی نشست واورا درسال ۴۸ قبل از عیسیٰ علیه السلام درمحکمه سنت کشتند



جولس سیزر

ولپس از او چندی انطونی رئیس جمهور بود تا خواهرزاده قیصر اکتوبه یس سیزر در سال سی و یک قبل از عیسیٰ در جنگ اکتیوم مظفر گردید و آنچنان بود که در اکتیوم سفاین حربیه اکتیوبه یس با سفاین مرکب انطونی و کلیوپطرا ابنای جنگ گذاشتند و سیصد کشتی و زورق مرکب انطونی غرق شد و این جنگ در سال ۳۱ قبل از ولادت عیسی علیه السلام اتفاق افتاد و اکثر مورخین از این تاریخ آغاز شاهنشاهی رومیان را حساب می کنند و بدان جهت او را شاهنشاه اوّل روم می دانند ولی جمعی ابتدای شاهنشاهی روم را از جولیوس سیزر گیرند و او را قیصر اوّل میدانند و در سال سی قبل از عیسی علیه السلام اکتوبه یس سیزر الکسندریه را فتح کرد و در سال ۲۷ قبل از عیسی لقب اگستس باو عطا کردند یعنی مظفر و کامیاب و اکنون باسم اگستس مشهور است در عصر این شاهنشاه حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام از بطن پاک مخدره عصمت حضرت مریم ع بعرصه ظهور درآمد و این پادشاه بعدل و داد در عرصه جهان موصوف بود چنانچه اکنون در فرنگستان هر پادشاهی که بعدل و انصاف متصف باشد و در عهد او برعایا خوش بگذرد زمان او را بزمان شاهنشاه اگستس نسبت میدهند و از خوبی و داد و دهش آن شاهنشاه با عدالت نیکوخصلت

بود که در عصر او حضرت عیسیٰ زیب بخش عرصهٔ جهان شد چنانچه در عهد نوشیروان عادل ختم رسل و هادی سبل بنور جمال خود کاینات را روشن ساخت خلاصه در سال ۱۴ بعد از ولادت حضرت علیسیٰ این شاهنشاه جهان فانی را وداع نمود و پس از آن همهٔ شاهنشاهان را اگستس میخوانند و ولیعهدان را قیصر مینامیدند و تابریوس که قیصر ثالث است در سال ۳۷ بعد از عیسیٰ وفات یافت و پس از و کیوس کلیکولا قیصر رابع باریکه جهانداری نشست و در سال ۴۱ باتفاق طری بیون یعنی امین و وکیل شهر روم کشته شد و پس از و کلاویوس قیصر خامس تاج شهریاری بر سر گذاشت و در عصر او شهر روم چنان آباد شد که هیچ شهری در دنیا نظیر او نبود این شاهنشاه را زن آواگری پینا بجهة خاطر پسر خود که از شوهر دیگر داشت مسموم ساخت و پس از و نیرو که قیصر سادس است لوای شاهنشاهی بدست یاری مادر خود افراخت و در عصر او در سال ۶۲ سنت پال که از حواریون علیسی است دست بسته بشهر روم آوردند و در سال ۶۴ نیرو شهر روم را آتش زد علیسویان را قتل نمود و در سال ۶۸ حکم قتل نیرو از محکمهٔ سنیت صادر شد و او خود را کشته جهان از وجود خبیث او پاک شد و پس از او سرویوس سلبی سوس کلبه پادشاه شد که او را قیصر سابع خوانند پس از یکسال حکمرانی او را کشتند و در سال ۶۹ سلولوس اتوء را بپادشاهی انتخاب کردند و او از عهدهٔ این کار بر نیامد پس از حکمرانی سه ماه خود را با کارد هلاک کرد و اپس وی بلیتوس بمسند سلطنت نشست و پس از سه ماه او را خلع کرده کشتند و در آخر همان سال ویسپسیان فلیوس متقلد سیف جهانداری گشت و او قیصر عاشر است پادشاهی با عزم بود و در سال ۷۰ لشکر به بیت المقدس کشیده بیت المقدس را قتل عام کرد و در سال ۷۹ وفات یافت پسر او تی تس وس پسین بتخت نشست در سال ۸۱ تاج و تخت را وداع کرد پس از و تس فلویوس جلوس کرد و این آخرین قیصر است که او را قیصر دوازدهم میدانند و پس از و سلاطین روم را پادشاه و شاهنشاه میگفتند در عصر او جنگ دشیه شروع شد و این جنگ مدت پانزده سال طول کشید در عصر او کارنلیه کاهن و منجم راوم را زنده بگور کردند و در سال ۹۶ رخت از سرای سپنجی بر بست از این سال تا ۳۲۴ بعد از حضرت عیسیٰ چهل نفر پادشاهی کردند ...... و در سال ۳۲۴ کانس تن تین کبیر بالانفراد بپادشاهی رسید و این پادشاه کامل و عاقل بود و حضرت عیسیٰ را در خواب دید از برکت انفاس قدسی آن بزرگوار بمذهب علیسوی گرائید و اول کسی است که از سلاطین بمذهب مسیح در آمده است و شکل چلیپا را در اعلام خود کشیده در سال ۳۱۲ وارد شهر روم شد و در سال ۳۱۹ حکم باطراف ممالک خود در ترویج مذهب عیسی صادر کرد و در سال ۳۲۵ در بلده نایس مجلس عامی از فضلا

و دانشمندان ترتیب داد و در حقیقت مذهب عیسوی سخن گفت و در سال ۳۲۸ دار السلطنه خود را از شهر
روم بشهر بزنطیوم که اسم قدیم شهر قسطنطنیه است نقل کرد و در سال ۳۳۰ حکم کرد که معابد کفار را در همه ولایات
خراب کنند و در سال ۳۳۷ وفات یافت از و سه پسر باقی ماند سلطنت و مملکت را در
میان خود تقسیم کردند پسر اول کانس تن تین در سال ۳۴۰ کشته شد و پسر ثانی کانس تنس در ۳۵۰
کشته شد و پسر سیم کانس تن تیوس بالانفراد بشاهی رسید و همه ممالک بتحت اختیار او در آمد
پس از و در سال ۳۶۱ جولین که از دین عیسی سر باز زد و در جنگ ایرانیان زخم کاری برداشت شاهنشاهی
بود عاقل و دانا مورخین زمان قلیل سلطنت او را ترجیح بر زمان کثیر دیگران میدهند این شاهنشاه
در فرانسه حکمران بود لشکریان بر او جمع شده بشاهنشاهی اختیار کردند و این شاهنشاه انطاکیه را از
دست لشکر ایران گرفت و لشکر بر ایران کشیده شکست خورد مراجعت کرده در نزدیکی موصل
جنگ دیگر کردند ایرانیان بر لشکر او تاختند او از خیمه بی اسلحه بیرون آمد یکی از سواران زوبینی
با و انداخت که بر جگر او کارگر زوبین را بدست خود کشید و بدان زخم درگذشت در سال ۳۶۳ و در آن
وقت شاهنشاه ایران شاپور ثانی بود و پس از و شاهنشاهی مغربی و مشرقی تقسیم شد باین معنی که
تا آن زمان در همه ممالک حکمران یکی بود و پس از و مفروز بدو سلطنت منقسم گردید یعنی مشرقی و مغربی
اما شاهنشاهی مغربی سر سلسله انها ولین تی لین و لنس هر دو برادر بودند پسران گراشین پس از انکه
ولین تی لین بتخت سلطنت نشست ممالک مغربی را برای خود برداشت که روم پایتخت او بود
و ولنس برادر کوچک او ممالک مشرقی روم را تصرف کرد که قسطنطنیه پایتخت او گشت ابتدای این
دو شاهنشاهی در سال ۳۶۴ بعد از ولادت مسیح بود و شاهنشاهی مغرب زود بزوال رسید چنانچه اوور
پادشاه هرولی با یطالیا لشکر کشید و ارس لس را شکست داد و شهر روم را تصرف کرد و بنیان دولت
شاهنشاهان مغرب را برافکند اما شاهنشاهی مشرقی ابتدای ان از ولنس شد که در سال ۳۶۴ بتخت نشست
پس از و در سال ۳۷۹ ثیودوسیوس بر سر حکمرانی قیام نمود در سال ۳۹۲ یوجنیوس شاهنشاه مغرب را
که بناحق سلطنت را تصرف کرده بود شکست داد بعد از و پسرش ارکدیوس در سال ۳۹۵ به تخت
نشست و در سال ۴۰۸ ثیودوسیوس بجای پدر نشست در سال ۴۵۰ مرشین نامی از اهل شراشیه
حکمران شد در سال ۴۵۷ لئو اول و در سال ۴۶۸ از دار بوربوس و در سال ۴۷۴ لئو دوم در همان سال
وفات کرد پس از و زنو بجایش نشست در سال ۴۹۱ انس تسی یوس یکی از اهل ای لیریه پادشاه شد
و در سال ۵۱۸ جستین اول که اصلا یکی از لشکریان بود بپادشاهی رسید و در سال ۵۲۷ بسلطنت

معهذ

معین شد و در عصر او در سال ۵۳۲ یکی سرپوس امیر معروف حسب الامر شاهنشاه بروم لشکر کشیده روم
را مسخر ساخت و در سال ۵۴۲ دوباره طایفه گاث روم را مسترد ساختند و در سال ۵۵۳ باز ترسلیس را
جستی نین بروم لشکر فرستاده روم را مفتوح نمود و در سال ۵۸۲ مارلیس نام از اهل کپه دوشیه و در سال
۶۰۲ فوکس بناحق شاهی تصرف نمود و بسیار غدار و مکار بود تا آنکه او را در سال ۶۱۰ بعقوبت تمام کشتند و
در عصر او پاپ قوت تمام گرفت و در سال ۶۱۰ هرکلیوس که باعث هلاکت فوکس شده بود که عربان
او را هرقل گویند بسلطنت قیام نمود و در عصر او در سال ۶۲۶ لشکر ایران بامر خسرو پرویز قسطنطنیه را محاصره
کردند و حضرت ختم رسل صلی الله علیه و آله در سال ۶ هجری مطابق ۶۲۷ مسیحی دحیه بن خلیفه کلبی را نزد هرقل قیصر
روم نامه نوشته برسالت فرستاد و در تاریخ گزیده گوید که هرقل در خفیه اسلام قبول کرد و از رومیان
پنهان داشت و نامه را جواب نیکو نوشت و در سال ۶۴۱ کالنس تن تین سیم چند ماهی حکومت کرده و از
زن پدر خود مسموم شد در سال ۶۴۱ کالنس تنس سیم کشته گردید و در سال ۶۶۸ مسیحی مطابق ۴۸ هجری کانس تن تس
چهارم به تخت نشست در عصر او مسلمانان در سال ۶۷۳ مسیحی مطابق ۵۳ هجری قسطنطنیه را محاصره کردند
و این لشکر از معاویه مامور شد و سردار آن جیش یزید بود جنگی عظیم کردند و ابوایوب انصاری در این جنگ
شربت شهادت چشید و در سال ۶۸۵ مطابق ۶۶ هجری جستی نین دوم بجای پدر نشست چون
بسیار ستمکار بود او را خلع کرده یک عضو او را بریدند در عصر او عبدالملک بن مروان با قیصر صلح کرد در سال
۶۹۵ مسیحی لیون تیوس و در سال ۶۹۸ تایبریوس سیم و در سال ۷۰۵ مطابق ۸۶ هجری جستی نین دوم
ثانیا بسلطنت رسید و لیون تیوس و تایبریوس هر دو را کشت و جستی نین را نیز در ۷۱۱ مسیحی مطابق ۹۲ هجری
کشتند و در عصر او در سال ۸۷ هجری ولید بن عبدالملک برادر خود مسلمه را سردار کرده به قسطنطنیه فرستاد
گویند مسلمه تنها در میان چندین هزار ترسا رفت و صلیب ایشان را نگونسار بیرون آورد و در قسطنطنیه
مسجد جامع ساخت که اکنون مسلمانان روز عید آنجا نماز کنند و در سال ۸۰۲ مسیحی مطابق ۱۸۶ هجری
نالس فوروس اول کشته شد و در سال ۱۹۰ هجری از روم قیصر بجنگ هارون الرشید شد هارون نیز بجنگ
او رفت بعد از محاربه صلح کردند بر آنکه قیصر هر سال سیصد هزار دینار بدهد چون هارون بازگشت قیصر نقض
عهد کرد و دست بدیار اسلام باز زد در آنوقت موسم زمستان بود هارون در آن سرما بروم رفت و
بسیاری از رومیان را کشت قیصر دیگر باره صلح کرد و در سال ۸۱۱ مسیحی استارکیوس چند روزی بسلطنت
رسید در همان سال پس از و میکائیل اول پادشاه شد و در جنگ شکست خورد امرا او را عزل کردند
و پس از و لیو پنجم و بعد از و میکائیل دوم و میکائیل سیم و بسی لیوس اول و لیو ششم ملقب بفیلسوف و در

سال ۹۱۱ مسیحی الکسندر برادر لیو کالنس تن تین هفتم پسر لیو که طفل شش ساله بود بشراکت سلطنت
کردند و الکسندر در سال ۹۱۲ وفات یافت و زوئه مادر کالنس تن تین که زن وجیهه عاقله بود قایم
مقام پسر شد و در سال ۹۱۹ رومنوس سلطنت را غاصب شد و در سال ۹۲۰ کالنس تن تین هفتم و در سال
۹۲۸ استفن و کریستوفر دو پادشاه شد در این زمان پنج شاهنشاه حکمرانی میکردند و از اینها کریستوفر در
۹۳۱ مسیحی وفات یافت و رومنوس را پسران او از مملکت بیرون کردند و کالنس تن تین و استفن هر
دو از سلطنت استعفا کرده بخارج مملکت شتافتند در سال ۹۴۵ کالنس تن تین هشتم و در
سال ۹۵۹ رومنوس پسر کالنس تن تین هشتم و در سال ۹۶۳ نالس فوروس دوم و در سال ۹۶۹ جان
اول زمی سس که یکی از امراء معروف بود لیسی لیوس دوم و کالنس تن تین نهم را در امر سلطنت شریک
خود ساختند و مسموم شد و در سال ۹۷۵ لیسی لیوس دوم و کالنس تن تین نهم معاً بی مخل سلطنت کردند
و در سال ۱۰۲۸ رومنوس سیم و در سال ۱۰۳۴ میکاییل چهارم و در سال ۱۰۴۱ میکاییل پنجم و در سال ۱۰۴۲
کالنس تن تین دهم و در سال ۱۰۵۴ ثیودورا ملکه بیوه کالنس تن تین و در سال ۱۰۵۶ میکاییل ششم
و در سال ۱۰۵۷ ایزک اول و در سال ۱۰۵۹ کالنس تن تین یازدهم و در سال ۱۰۶۷ بود وشیه شاهنشاه
شد و این پادشاه با الب ارسلان جنگ کرده گرفتار شد صاحب تاریخ گزیده میگوید این پادشاه
عزم جنگ ایران کرد که اکثر لشکریش از گرما هلاک شدند لهذا برگشت و دیگر باره لشکر ترتیب داده به
جنگ آمد الب ارسلان با دوازده هزار مرد برابر او رفت در بلاد خزر تلاقی فریقین شد بعد از حرب
قیصر بر دست رومی الفقشت نام اسیر شد پس از آن قیصر قبول دادن خراج نموده سلطان او را زینهار
داد و بدار الملک آمد و در سال ۱۰۷۱ میکاییل هفتم بتخت خود رسید تاج بر سر گذاشت باتفاق کالنس تن
تین دوازدهم سلطنت کرد و در سال ۱۰۸۱ الکسیوس اول بسلطنت رسید سلطان ملک شاه
پسر الب ارسلان با این قیصر جنگ کرد و قیصر اسیر شد قیصر گفت اگر پادشاهی بخش باز گانی بفروش
قصابی بکش ملک شاه گفت پادشاهم و می بخشم و در سال ۱۱۱۸ جان کام نیس پسر الکسیوس و
در سال ۱۱۴۳ منیول اول پسر جان و در سال ۱۱۸۰ الکسیوس دوم و در سال ۱۱۸۳ اندرونی کس اول
تاج را صاحب شد و در سال ۱۱۸۵ ایزک دوم برادرش چشمهایش را بیرون آورد و در سال ۱۱۹۵ الک
سیوس سیم و در سال ۱۲۰۳ ایزک دوم در حالت کوری با پسر خود الکسیوس چهارم بشراکت سلطنت
نمود پس از چند ماه قسطنطنیه را لشکر لتن گرفته پدر و پسر بدست مورزو فل کشته شدند اول کسیکه از لتن ها
بسلطنت رسید ارل فلندرس بود که در سال ۱۲۰۴ که اتل لین او را بشاهنشاهی انتخاب کردند و او را

پادشاه

پادشاه بلکریه گرفتار ساخت بعد از آن هنری اول در سال ۱۲۰۶ و بعد از آن در سال ۱۲۱۷ اپطر دکورت نی و در
سال ۱۲۲۱ ارابرت وکورت نی و در سال ۱۲۲۸ بلدوین دوم برادر رابرت چون صغیر بود جان وبرین رئیس
بیت المقدس وکیل شاه شد و در سال ۱۲۶۱ مسیحی سلاطین یونان قسطنطنیه را مفتوح نمودند و شاهنشاهی لتین ها
بانجام رسید و این شاهنشاهان یونان پس از آنکه قسطنطنیه را مفتوح نمودند در تعداد شاهان مشرق محسوب
میشوند در سال ۱۲۶۱ میکائیل هشتم که از شاهنشاهان پس از فتح بود چشمهای جان لسکریس را بیرون آورده و
در سال ۱۲۸۲ اندرونی کس دوم پسر میکایل پس از پنجاه سال استعفا کرده سلطنت را بنواده خود واگذاشت
و در سال ۱۳۴۷ جان کنتاکوزنس بسلطنت رسید و در عصر او در سال ۱۳۵۱ مسیحی مطابق ۷۵۳ هجری
لشکر اورخان برادر و پا داخل شد و این اول لشکریست که از ترکها اشاره بدولت عثمانی باشد از اسیا به
اروپا گذشته است و در سال ۱۴۴۸ کانس تن تین سیزدهم بسلطنت نشست و در عهد این پادشاه
شهر قسطنطنیه را سلطان محمد فاتح مسخر کرد و شاهنشاهی مشرق بزوال رسید و کانس تن تین سیزدهم با همه
عیال و اطفال و متعلقان کشته شدند و سلطنتی که ۱۱۲۵ سال طول کشیده بود بانجام رسید لبقا لقای خدا است

مملکت ترک یعنی دولت عثمانی بدانکه ترکی که اشاره بدولت عثمانی است شاهنشاه
نشین بزرگ و وسیعی است که در اقسام ثلثه ارض امتداد دارد چنانچه ممالک عثمانی در یورپ و ایشیه و
افریقا و ممالک عثمانی در یورپ ممالک بسیار وسیع آبادی است و شامل است بر جنوب مشرقی
قسمت کانتی نلنت اروپا که حدود اورسیه و استریه و حدود مشرقی و مغربی او دریاست و این مملکت
وسیعه بدوازده قسم تقسیم شده است اول لبغدان دوم افلاق سیم بلکریه چهارم مقدونیه پنجم هرزگوینه ششم
مونت نگرو هفتم تسلی هشتم سرویه نهم بوسنه دهم رومیلیه یازدهم قسمتی از کردیته دوازدهم
البنیه در از منه متوسطه مملکت سرویه و بلکریه سلطنت جدائی بودند و با دولت عثمانی مکرر بجدال
و قتال مشغول بودند تا بتحت حکم ایشان در آمدند و شهر معروف ترکی که در حصه اروپاست شهر قسطنطنیه
است که پایتخت شاهنشاهی است از شهرهای معظم مشهور دنیاست و سه جانب این شهر دریا و هرد است
چنانچه سمت جنوب آن دریای مرمره و سمت مشرق آن بوغاز باسفرس و سمت شمال آن هرد البست
و عمارات پادشاهی در سمت مشرقی شهر در کنار دریا اتفاق افتاده و اطراف او برج و باره مضبوط دارد
و دوره عمارات پادشاهی تقریبا سه میل است و مشتمل بر چندین عمارات عالیه و اصل و اصل دروازه این
عمارت از سنگ مرمر است که بعالی قاپی شهرت دارد و عمارت باب عالی که عبارت از دفترخانه پادشاهی
است در میان شهر واقع است و از لندن تا قسطنطنیه یکهزار و چهارصد میل است و جمعیت این شهر فزون

از هشتصد و پنجاه هزار است دفتر اول در ذکر سلسله نسب سلاطین عثمانی تا آخر سلطنت سلطان عبدالمجید
خان بر خاطر خردمندان نهفته مباد که مورخین روم من جمله خیرالله افندی مولف کتاب وافی در وقایع جنگات
روم و روس در بیان نسب آل عثمان چنین نوشته اند که بعد از انقراض عهد نبوی از سنه ۱۱ هجری تا سنه ۴۰
چهار نفر خلیفه شدند و از سنه ۴۰ بنو امیه سلطنت کردند که سر سلسله آنها معاویه بود و عدد آنها ۱۴ چهار
نفر و ایام سلطنت شان ۹۱ سال بود بعد از بنوامیه سلطنت به بنی عباس رسید و آنها در عرب و یمن و
عراق و حجاز و مصر و شام و ایران و توران تا سرحد هند پادشاهی کردند چون در دولت ایشان ضعف
راه یافت بعضی امرای عباسیه که بر بلاد حکمران بودند سرکشی آغاز نموده کوس شاهی بنام خود زدند و آل بویه و سلجوقیه
و دیالمه نیز سرکشی آغاز نمودند و اتراک تاتاری آل چنگیز که خونریزتر بودند زور آور شده چنانکه هلاکو بر سر بغداد لشکر
کشید و بنی عباس را مستاصل کرد پس از زوال دولت عربان اتراک تاتاری ترقی کردند و زمام دولت را بدست گرفته
از تاتارستان جلای وطن اختیار کرده بممالک غربی و جنوبی پراکنده شدند و طایفه معظمی که از ان ولایت آمد طایفه
اورومغول و تاتار و ترک بود که اصل همه اینها بیافث بن نوح منتهی میشود و چنان اعتقاد دارند که ترک بن یافث
نخستین پادشاه انطایفه دست که اکنون باسامی ترک و تاتار و مغول تمیز یافته است و پس از او تا نک پسر
او بسلطنت رسید و در عهد سلطنت او همه دودمان ترک در چهار قبیله معظم جدا شدند یکی ارلاث دوم
کنجین سیم جبه کیورکه اشاره بجلایر باشد و چهارم برلاس است که ازین طایفه امیر تیمور برخواسته است و این
طایفه تاتار که باو اسم ترک اطلاق شده است فیمابین دریای سیاه و بحر خزر مسکن داشتند و در مایه هفتم
در زمان شاهنشاهی هرقل جمعی از انطایفه بخدمتگذاری این شاهنشاه اقدام کردند و در رکاب او فتوحات
کثیره از انطایفه سرزد و رفته رفته چنان شد که خلفای عرب ایشان را در سلک سپاهیان خاص منسلک
ساختند و از اتحاد و اختلاط عربها کار بجائی کشید که خلفای عرب و عربان صید اتراک شدند
و از اعراب کاست و بر اتراک افزود آخر الامر اتراک ایران زمین و بابل و دیار بکر مسوپوتمیه را
تصاحب کردند و از سواحل خزر تا بوغاز دردنلس چندین فتوح از ایشان ظاهر گشت رعب و هراس
ایشان در دل اهالی آنممالک جای گیر شد و در زمان شاهنشاهی سلطان علاءالدین ابن کیقباد بن کیخسرو بن
مسعود سلجوقی در روم سلیمان شاه بن کای الب که ابوالابای سلاطین آل عثمان است از ترکستان بروم آمده به
خدمت این شاهنشاه اقدام نمود و در رکاب او فتوحات کثیره از و سرزد و رفته رفته سپهسالار لشکر
گردید و در سنه ۶۲۲ هجری لشکر ملک عرب کشیده در نهر فرات غرق گردید چهار پسر از سلیمان یادگار ماند سنقور
تکین گون طوغدی این هر دو از سرکار سلجوقی کناره گرفتند و ارطغرل و دوندر در خدمت علاءالدین

مانده بعزت و احترام بسر می بردند تا زمانیکه ارطغرل بدرود جهان نمود پسرش عثمان منظور نظر علاء الدین گشته
نخست امیر لشکر شد رفته رفته اختیار جزئی و کلی مملکت بقبضهٔ او درآمد و بر جادهٔ اطاعت و فرمان برداری
ثابت قدم مانده داد شجاعت و جوانمردی میداد نیر اقبالش طلوع کرد بعثمان غازی ملقب گردید تا در
سنه ۶۹۹ هجری که علاء الدین از تاتاریان شکست خورده بدرود جهان نمود چون ولیعهدی نداشت رعایا
و لشکریان همگی راضی بودند در سنه ۶۹۹ هجری بر تخت سلطنت متمکن شد و دختر علاء الدین را در حبالهٔ نکاح خود در
آورد القصه بانی و مؤسس شاهنشاهی ترک عثمان شد ولادت این پهلوان نامدار در سال هزار و دویست
و چهل و هفت عیسوی مطابق ششصد و چهل و پنج هجری در قریه سوکب اتفاق افتاده است و ازین جهت
است که سلاطین عثمانی آنقریه را از صوادر و عوارض و مالیات دیوانی معاف کرده اند چون عثمان سلطان
بمشیت قادر سبحان بر سریر خلافت نشست کمر همت به تسخیر بلاد بست نخستین قراحصار را فتح نموده مستقر
الخلافت خود ساخت من بعد از بسکه شجاع و غیور بود بسیار بلدان را مسخر نمود و عموی خود دوندر را که پیر نود
ساله بود بقتل آورد و در سنه ۷۰۷ هجری با والی برصه جنگ نمود بر اکثر اقطاع او قابض شده سلاطین نصاری را دعوت
باسلام کرد بعضی اسلام آوردند و برخی جزیه قبول کردند و بعضی بعد جنگ مغلوب گردیدند و اسیر آمدند سلطان عثمان در
این کار مصروف بود که تاتاریان بر کشور او ریختند پسرش ارخان بمقابله پرداخت و دشمن را زبون ساخت
و پیش ازین بچند سال که سلطان عثمان شهر برصه را محاصره کرده بود و بسبب استواری قلعه و سور مفتوح نشد سلطان
متصل آن دو قلعه بنا کرده در یکی برادر زادهٔ خود را که ارخثمور نام داشت و در دیگری شخصی بلبان نام را با فوج گماشت
تا اجناس خورد و نوش بشهر برصه نرسد و اهل آنجا عاجز شوند ارخان تاتاریان را هزیمت داده بمحاصره برصه همت
گردد و مدتی بلوازم محاصره و محاربه پرداخت تا که حاکم برصه بصلاح پسر قیصر روم اندرونیکوس نام از ضیق قلعه
بندی بجان آمده در سنه ۷۲۹ هجری بدر رفت ارخان داخل برصه شد و سی هزار دینار گرفته تمام سکانش را اذن
خروج با اهل و عیال داد نصاری بچشم گریان جلاء وطن شدند و مساکن عالیه شان نصیب اهل اسلام گردید و ارخان
در برصه باطمینان آرام گرفت ناگاه خبر رسید که سلطان عثمان سخت بیمار است ارخان باستعجال شتافت
دهم ماه رمضان سنه ۷۲۶ هجری رسیده پدر را در حالت نزع دریافت عثمان چند کلمه وصیت و نصیحت
بر زبان آورده جان بجان آفرین سپرد عمرش شصت و نه سال و مدت سلطنت بیست و هفت سال
بود ارخان نعش پدر را از قراحصار در قلعهٔ برصه برده دفن کرد و بر قبر گنبد عالی ساخت این پادشاه نقد
کریم و سپاه پرور بود که یک حبه نزد خود نمیداشت آنچه می یافت بر سپاه صرف میکرد حتی که بعد مردن
آن سوای خفتان و کمربند و شمشیر دیگر هیچ از قسم جواهر و طلا و نقره و کالای نفیس بر نیامد و در خانه واده عثمانی

برصه
بروزن [illegible]
شهر بزرگ
بپنجم [illegible]
۱۲

طایفهٔ اناث بکلی از سلطنت محروم‌اند و نشان این دولت بشکل هلال و ستاره است و پس از سلطان مرتبهٔ صدر اعظم و شیخ الاسلام بالاتر از مراتب دیگر است و مذهب ایشان اسلام و رواج دین خود را با شمشیر میدانند

شبیه ابو الملوک سلطان عثمان خان



باب دوم در ذکر سلطنت اورخان

اورخان بن عثمان خان بر صدر التخت که خود مقرر نموده بر تخت جهانبانی نشست و در مدت قلیل با نصاری جنگیده قلاع نامی‌شان مثل عنکوله و کندره و ایدنس و سمندره وغیره را بجلادت تمام کشاد که تفصیل وقایع آن بسیار طویل است هرگاه برادر اورخان علاء الدین نام که او را وزیر خود کرده بود انتقال کرد سلیمان پاشا را که حصن ممالک بر دست او مفتوح شده بود وزیر کرد و مدارس و مساجد در تمام قلمرو خود بنا کرد و قلعهٔ ازنیک را

فتح نمود که ازان کمر عزم ارو ام شکست و در سنه ۷۵۸ هجری بعزم تسخیر بزن طیا بر آمد و قرین فتح و نصرت بر گشت و شهر کالی بولی را گرفت که بر سر حد قسطنطنیه واقع است و در سنه ۷۶۰ هجری سلیمان پاشا از پشت اسب افتاد و جان داد اورخان بسیار محزون شد و مدت عمر او هشتاد و یکسال بود و سی و پنجسال پادشاهی نمود در گذشت این پادشاه بسیار شجاع و سخی و بردبار و عادل بود

شبیه سلطان العادل اورخان



باب سوم در ذکر سلطنت سلطان مرادخان

بعد از وفات اورخان پسرش سلطان مراد بر اورنگ شاهی نشست و همت ملوکانه بر توسیع ملک گماشت لالا شاهین سپهسالار خود را با فوج جرار ترکان خونخوار برای تسخیر اقطار و امصار گسیل کرد شاهین بهادر جان آفرین در مدت قلیل بلدان کثیر تا کوه بلکان گرفت پادشاه یونان ترسیده صلح نمود قیصر روم جان پالالوغ والی قسطنطنیه در شهر رومیة پیش پاپ که در نصاری خلیفه حضرت عیسی است نیازمندانه شتافته مدد جست پاپ بلشکر خود مدد کرد و دیگر حکام نصاری نیز شریک قیصر شدند قیصر بالشکر نیاده

از جراد بجنگ سلطان مراد متوجه شد مراد خان لالا شاهین و تیمور تاش بیگ را با عساکر ظفر پیکر ... برای مقابله قیصر فرستاد وقتی که فوج قیصر بیخبر بود عساکر شاهی مثل قهر الهی ریختند و دشمنان را در خاک و خون آمیختند قیصر شکست فاحش خورده بناچاری صلح کرده زرد رو برگشت لشکر اسلام متوجه بتسخیر ممالک نصاری شده در مدت پنجسال بر اکثر بلاد نصاری رایت فتح و نصرت افراشت والی قرمیان برای حفظ آبروی خویش دختر خود را در عقد بایزید پسر سلطان مراد داد باین وجه محفوظ شد از شروف دبار دیگر تیمور تاش سپهسالار را با فوج دریا موج برای تسخیر بلاد اجازت بخشید تیمور تاش مقدونیا را گرفته تا حدود بلاد ارنئوط استیلا یافت و شهر منستر را بکمال آهن جانی فتح کرد بیان حروب و کوائف غلبهٔ جنود سلطانی بشرح و بسط درین مختصر نوشتن ممکن نیست لهذا آنچه در خور اختصار است می نویسم در ۷۹۱ سنه برابر ۱۳۸۹ مسیحی قرال نصرانی حاکم سرب باهم کیشان خود اتفاق نموده ... صد هزار فوج جرار بر سر سلطان مراد کشید سلطان نیز بمقابله شتافت با آنکه فوج سلطانی برابر ربع فوج نصاری هم نبود مگر سلطان متوکلا علی الله در دل هراس نیاورد و مقابل شد بایزید پسر سلطان مراد یکبار با تمام فوج بر دشمن حمله نمود انقدر مردمان کشته شدند که جویهای خون در میدان هیجا روان شد قرال زنده اسیر گردید بقیة السیف بحال تباه گریختند فتح عظیم بتائید رب کریم نصیب شد سلطان مراد بعد این فتح شگرف در میدان نبرد خرامید هر سو هزارها نعش کفار میدید و شکر خدا میکرد ناگاه کافری زخمی که در کشتگان افتاده بود و سلطان از برابر او گذشت شمر آسا برجست و بنوک خنجر آبدار شکم سلطان را درید قورچیان آن نیم جان را قیمه کردند و همانجا قرال را آورده گردن زدند سلطان مراد جان بحق تسلیم نمود بایزید نعش پدر را در شهر برصه آورده دفن کرد عمر این پادشاه شصت و سه سال و مدت سلطنت چهل و پنج سال بود در ۷۲۶ سنه متولد شد و این پادشاه بسیار دانشمند صاحب عزم درست صوفی مشرب صوف پوش درویش سیرت عابد پرهیزکار و از شهر برصه بشهر ادرنه تخت گاه خود منتقل کرده میماند و در تاریخ هفت اقلیم نوشته است که مراد خان بصوابدید قرا خلیل پسران نابالغ را در فوج جنگی نوکر داشته علامت کلاه زرد وزی داد و ینگ چری نام نهاد و از تاریخ ابو الفدا معلوم شد که بکتاشی ولی در عهد همین پادشاه بود که ترکان روم علی الخصوص ینگ چری اکثر مرید و معتقد او هستند و این لفظ ترکی است ینگ بمعنی نو و چری بمعنی سپاهی و دراویش بکتاشیه در کشور روم بسیارند و در اکثر بلاد ترک تکیهٔ بکتاشیان موجود است

شبیه سلطان العادل سلطان مراد ثانی



باب چهارم در ذکر سلطنت سلطان بایزید یلدرم

بعد از مردن سلطان مراد بایزید تاج بر سر نهاد برادرش یعقوب آهنگ منازعت در سر کرده فرصت میجست بایزید اطلاع یافته وقت نیمشبا ورا کشت من بعد بمجاریه سرب شتافت وشهر ویدن وسکوب را گرفت لازار والی سرب انجام کار بد دیده خواهر خود را بعقد بایزید در آورده باج قبول کرده جان بسلامت برد و در همان ایام اندرونیکوس وپسران هردو اتفاق نموده خواستند که جان بالالوغ پدر و جد خود را با مانویل پسر دیگر جان بالالوغ را بدست آورده بر اورنگ قیصری پا نهند جان بالالوغ خبر یافته پسر ونبیره را قید کرد اندرونیکوس وپسر او خفیه بخدمت بایزید نیایش نامه نوشتند بایزید بلغار بشهر قسطنطنیه رسید چون فوج قیصر بباطن شریک اندرونیکوس بود بلا منازعت بایزید جان بالالوغ ومانویل را قید کرد واز اندرونیکوس باج مقرر نموده بر تخت نشانید جان بالالوغ وپسرش مانویل

ازقیدخانه گریخته نزد بایزید حاضر شدند و سوای ترکانه یعنی جزیه که اندرونیکوس تعهد کرده بود دوازده هزار
فوج در رکاب بایزید متعین نمودن اقرار کردند بایزید جان بالالوغ را بر تخت نشاند و اندرونیکوس و پسر
او را گرفتار کرده در جزیرهٔ از جزایر دریای سفید محبوس کرد والی سرب حسب درخواست بایزید
اجازت بنای مساجد و مدارس و سکونت اہل اسلام در ملک خود داد بایزید زر بیت المال را بسیار
محافظت میکرد و صرف در مصارف فوج میکرد لهذا خواست که از سکان شهر اشهر زر گرفته مساجد
و مدارس در کشور سرب بنا کند نصاری شهر اشهر این خبر شنیده سامان جنگ فراچنگ آورده مستعد جدال
شدند بایزید در غضب شده جان بالالوغ را نوشت که برج و باروی شهر اشهر را از پا افکند جان بالالوغ
از بایزید ترسید و شهر اشهر را حواله نمود بایزید چند صد هزار دینار از آنجا گرفته در ملک والی سرب
عمارات عالی ساختند و مسجد جامع در شهر سرب بصرف زر خطیر تعمیر کرد والی ایدن که متصل بشهر
اشهر بود خائف شده دار الخلافه خود را حواله بایزید ساخته بنای دوستی محکم کرده سکه و خطبهٔ بایزید
در قلمرو خویش جاری ساخته در شهر تیره سکونت اختیار کرد بایزید ازین امور فراغت یافته مجدداً
کمر همت بتسخیر ممالک نصاری بسته لشکر کشید و از قیصر روم حسب وعده دوازده هزار سپاه
طلب کرد مانویل پسر جان بالالوغ با فوج حاضر شد بایزید جزیرهٔ رودوس و غیر جزائر را در اسرع
اوقات فتح کرد جان بالالوغ قلعه و فصیل قسطنطنیه را استوار کرد و بسامان جنگی آراست بایزید
خبر یافته نوشت که حصار شهر را منهدم کن ورنه پسرت را کور خواهم کرد جان مجبور شده حصاری که
نو ساخته بود مسمار نمود و از همین ندامت و غم در چند روز مرد مانویل خبر مردن پدر دریافته بی اجازت
بایزید بقسطنطنیه رفت بایزید خشم گرفته فوج برای تسخیر قسطنطنیه فرستاد و فوج دیگر بملک بلغار روانه
ساخت سرداری علاء الدین نام فرصت یافته تیمورتاش را قید کرده رایت عصیان افراشت بایزید
بسبیل ایلغار بر سر او ریخت و جمعیت او را متفرق کرد علاء الدین با دو پسر خود در قید بایزید آمد بایزید هر دو
پسر را در قلعه برصه محبوس نمود و علاء الدین را حواله تیمورتاش کرد او بعد چند روز بی اذن بایزید او را
کشت بایزید از انتظام خانگی خود مطمئن شده عنان عزیمت برای تسخیر ملک سعطوف و بعد جنگهای
فراوان کشو. برهان الدین را بدست آورد و بر اکثر قلاع و بقاع نصاری استیلا یافت بعضی کسان
از صولتش گریخته در سمرقند پیش امیر تیمور گورکان رفتند بایزید لشکر گران آراسته در سنه ۷۹۶ هجری
متوجه تسخیر قسطنطنیه شد قیصر از پوپ و دیگر شاهان نصاری مدد جست هشتاد هزار فوج بمدد او آمد
در سواد شهر نیکوبولی فیمابین حرب صعب گردید آخر نسیم فتح بر پرچم اسلام وزید لغاری شکست

فاحش خوردند و سراسیمه و تباه حال گریختند ده هزار نصرانی زنده اسیر شدند و بروی بایزید سرهای آنها را
از تن جدا نمودند قیصر روم برای استمداد بامیر تیمور نوشت امیر ملتفت نشد قیصر بنحویکه میسر شد با
بایزید صلح نمود بایزید قرین فتح و فیروزی بشهر برصه برگشت و بر چاربالش کامرانی نشسته داد عیش
و طرب داد امیر تیمور گورکان قهرمان ایران و توران ایلچی نزد بایزید فرستاد و احمد جلایر والی
عراق را که از امیر تیمور گریخته نزد بایزید پناه برده بود طلب کرد و مخلصانه نوشت که شما را بغفلت
نشستن روا نیست نصاری در کمین و دشمن جان و دین اند بایزید باستماع این پیام بغایت خشمناک
شد بسیار مکروه و درشت جواب نگاشت و وکیل را بخواری از پیش خود بدر کرد و از حال نوشتن
قیصر خطی بنام امیر تیمور بامید استمداد آگاهی یافته بیشتر غضبناک گشته بذات خود لشکر جرار بر قسطنطنیه
کشید امیر تیمور بدیدن جواب ناصواب و دریافتن بیحرمتی سفیر خود بقهر آمده بالشکر قهار و ترکان
شیرشکار برای محاربهٔ بایزید رو براه نهاد یک پسر و چند سرداران بایزید که در شهر سیواس بودند
سر راه امیر تیمور را گرفتند جنگ عظیم گردید پسر بایزید و سرداران نامی او کشته شدند فتح و نصرت
نصیب امیر شد بایزید بدریافت این سانحهٔ هوش ربا سخت متوحش گردیده محاصرهٔ قسطنطنیه را
گذاشته بسرعت تمام برای جنگ شتافت متصل قصبهٔ انگوره تلاقی عسکرین رو نمود نوزدهم
ماه ذی الحجه الحرام سنه ۸۰۴ هجری سپیده دمی که مهر منور از افق خاور سر بر آورد بایزید مانند دیوار حدید
صف سپاه در میدان کشید موسی و سلیمان و محمد و عیسی و مصطفی هر پنج پسر خود را با سرداران جنگ
آزموده در میمنه و میسره و قلب و جناح جا داد و خود با سپاه گزیده تیغ خون آشام علم کرد و از جانب
دیگر امیر تیمور صاحبقران با یلان توران و ایران مانند رستم و سام نریمان با گرزهای گران و تیغهای شرر
افشان متوجه دشمن کشی شد از بام تا قریب شام جنگی رو داد که مثل آن پیر فلک کم دیده بود آخر
روز بر فوج بایزید شکست افتاد و برخی از سپاه بایزید از بیم جان رو بروی امیر سپر نهاد بایزید بخت
خود برگشته دید رو بفرار نهاد اسب سکندری خورد بایزید از پشت زین بر زمین افتاد شخصی از سپاه
امیر او را اسیر کرد و یک پسر او موسی نام نیز دستگیر آمد و پسر دیگر مصطفی نام گم شد شاید مقتول گردید
باقی سه پسر بحال خراب و دیدهٔ پر آب باقصای ممالک خود فرار کردند هرگاه بایزید را روبروی امیر
تیمور صاحبقران آوردند امیر تعظیماً برخاست و برابر خود نشاند و بدلجوئی و مراعات کرد ملال از چهره اش بر
افشاند و حسین برلاس را موکل نمود که بایزید را براحت نظربند دارد بایزید که مرد غیور بود ازین هزیمت و گرفتاری
دلش خون شد و از غم و غصه بعارضهٔ بخار شدید مبتلا شد هرچند مداوا شد فایده نکرد آخر چهاردهم ماه شعبان

سنه ۸۰۵ هجری انتقال کرد امیر تیمور پسرش موسی را که همراه پدر نظر بند می ماند نعش بایزید حواله نموده رخصت کرد موسی
صندوق نعش را همراه برده در شهر برصه رسیده دفن کرد و بعضی نوشته اند که امیر تیمور بایزید را در پنجرهٔ آهین
بند کرده معذب کرد بایزید خود را کشت فائده فضایل پناه محمد بن خاوندشاه در روضة الصفا نویسد که بایزید یلدرم
بمرض خناق و ضیق النفس در بلدهٔ آق شهر انتقال کرد پسرش موسی در پهلوی مزار شیخ محمود نعش را در زمین امانت
سپرد امیر تیمور باستماع این واقعه تاسف کرد چه میخواست که تمام دیار روم را مسخر کرده بایزید را ملک و تاج و نگین
بخشیده رخصت دهد آخر پسرش موسی را یکصد اسب با دیبا با ساز و یراق و یرلیغ آل تمغا و خلعت گران بها
و ترکش و کمان و شمشیر مرصع وغیره داده حکم فرمود که نعش بایزید را در محفه بآیین شاهان کشور خود برد موسی رخصت
گرفته جنازهٔ پدر را در شهر برصه برده دفن کرد و بعضی مورخین نوشته اند که امیر تیمور بایزید را در پنجره آهین بند
کرده معذب کرد بایزید خود را بکشت فایدهٔ آخری کردار گذاران معتبر نگاشته اند که هرگاه امیر تیمور گورکان
بجنگ شتافت بشهر اردبیل رسید خبر کرامات و خرق عادات حضرت خواجه علی خلف مولانا صدر
الدین نبیره جناب سید شاه صفی الدین علیهم الرحمه شنیده و تنها وقت صبح بخانقاه نبیره شاه صفی آمد
شاه بعد از نماز فجر در مجلس خود بمراقبه مشغول بود مریدانش دور او مراقب بودند هرگاه امیر تیمور رسید شاه
چشم گشاد و از راه کشف دریافته برخاست و امیر تیمور را در بغل کشید و پهلوی خود نشاند امیر تیمور در
دل خود گفت که من بر بایزید فتح خواهم یافت یا نه شاه از روشندلی دریافته فرمود که برو بمقصد خواهی
رسید آنگاه یک کلاه عنایت کرده رخصت فرمود امیر تیمور بعد از فتح مراجعت کرده در سواد اردبیل
رسیده بعد از ظهر تنها بخدمت شاه حاضر شد و ملازمت حاصل نمود و بسیار جواهر و اسباب
عمده و کیسه های زر پیشکش کرد شاه قبول نکرد و هیچ نگرفت امیر تیمور گفت شاه نذر مرا قبول فرماید تا خاطر
من شاد شود فرمود که مرا باین اشیاء حاجت نیست مگر از لشکر بایزید که اسیر آورده اید از آن کسان آنقدر
که در حجرهٔ من درآیند ببخشید امیر تیمور بجان منت گفته اسیران طلب کرد جوق جوق می آمدند و در حجره می
رفتند تا آنکه چند هزار اسیر که در قید امیر تیمور بودند جمله در آن حجره داخل شدند امیر تیمور ازین کرامت نهایت
معتقد شد و زمین ادب بوسیده مرخص گشت شاه اسیران را از حجره بیرون آورد گفت که آزاد کردیم
شما با وطان خود بروید جمله مرید شدند گفتند که ما نمیرویم در خدمت خادمانه خواهیم زیست شاه قبول کرد
بعده از دودمان شاه صفی هرگاه شاه اسمعیل صفوی بر جای آبای خود نشست اولاد همین اسیران
آزاد و دیگر مریدان نیکنهاد که جمله شریف و سپاهی لر بودند شاه اسمعیل اول را ترغیب جهانگیری
دادند ملکت ایران را مسخر کردند و قزلباش عبارت از همین گروه باشکوه است چنانچه در تاریخ عالم

آرای عباسی مسطور است که سلطان حیدر الموسوی الصفوی پدر شاه اسمعیل شبی درخواب دید که او را تاج دوازده ترک از عالم غیب عطا کردیده لهذا از سقرلات قرمزی کلاه ترکمانی را بکلاه دوازده ترکه مبدل گردانید بر سر مریدان نهاد منشیان خاندان صفویه باین افسر ممتاز شدند و ملقب بقزلباش گشتند ولادت این پادشاه در سال ۷۶۱ واقع شد و در سنهٔ ۷۹۱ جلوس کرد والسلام

شبیه سلطان العادل سلطان بایزید یلدرم



باب پنجم در ذکر سلطنت محمّد خان اوّل

هرگاه بایزید در قید امیر تیمور در آمد پسران او گریختند در کشور خود آمدند و باهم جدال و قتال نمودند که تفصیل آنرا جداگانه کتاب می باید بالجمله تا یازده سال خانه جنگی و قتل و نهب در آل عثمان برپا ماند آخر سلیمان از دست سپاه نیک خواهی که ریش رئیس القوم را تراشیده بود کشته شد موسی برای خونخواهی برادر کمر بسته

بسیار بنیک چری را زنده گرفتار کرده در آتش سوخت آخر در سنه ۸۱۶ هجری محمد برادر خود موسی را قتل کرد و بر سریر سلطنت نشست و بضبط و ربط مهمات مالی و ملکی متوجه شد و با سلاطین فرنک و یونان دوستانه راه و رسم نامه و پیام جاری کرد حاکم قرمان که دشمن بایزید بود فرصت یافته بر سر برصه تاخته قبر بایزید را کاوید و از آتش سوخت محمد خان برای اطفای نایرهٔ فساد عنان عزیمت معطوف کرده دشمن را هزیمت داد مصطفی بیک پسر حاکم قرمان گرفتار گردید هر گاه روبروی محمد خان آمد یک کبوتر زیر جبه خود محاذی سینه پنهان کرد و از سلطان محمد خان کلمات معذرت بر زبان آورده دست بر سینه نهاده گفت که قسم بخدای تعالی که تا این روح در جسد من است با سلطان خیانت نخواهم کرد محمد خان نیز قسم شرعی بر زبان آورد و عفو تقصیرات نمود و رخصت داد مصطفی بیک همینکه بیرون قصر شاهی شد کبوتر را از جبه بیرون آورد و گشت و در دم شهر شتافته گله گوسفندان شاهی را غارت کرده خبر بسلطان رسید سواران را تعاقب کرده باز او را دستگیر نموده روبروی سلطان آوردند سلطان فرمود که مثل تو عهد شکن کمینه خوار عقاب کنم در شرف من نقص رو میدهد چه من ترا امان دادم اگر تو از سوگند خود برگشتی لایق شان عالی من نیست که من هم برگردم برو که جان بخشی تو کرده ام و در همین ایام شخصی سر بشورش برداشت و گفت که من مصطفی پسر بایزیدم که در جنگ امیر تیمور روپوش شده بودم سلطان بر سر او لشکر کشید آن کس شکست خورده پیش یکی از عمال قیصر روم پناه گرفت محمد خان از عامل قیصر او را طلب کرد او جواب داد که بدون اجازت قیصر نخواهم داد مانویل قیصر روم نامه بسلطان نوشت که هر کس بدرگاه سلاطین پناه میگیرد او را بدشمن او نمیدهند الامن عهد میکنم که او را در قید خواهم داشت تا بمیرد سلطان قبول کرد و برای او تنخواه مقرر فرمود و وقایع جنگهای این پادشاه بسیار است که شرح آن موجب طول میشود لهذا آنچه ضرورت بود بقلم آمد این پادشاه تخت گاه خویش در شهر ادرنه مقرر کرده بود و همین پادشاه موجد جهازات جنگی و سپاه دریا و توپخانه در آل عثمان است در سنه ۸۲۴ هجری بمرض اسهال دموی جان داد هر گاه از شدت مرض آثار ممات دید مراد خان پسر خود را که در شهر اماسیا بود طلب کرد و پیش از رسیدن او مرد وزرا مرگ او را پنهان داشتند بعد از چهل و یک روز دیگر مراد خان رسیده بر تخت نشست خبر وفات سلطان محمد خان فاش شد از این پادشاه بسیار مساجد در کشور سلطانی یادگار است آدم ذکی العقل شدید البیاض سیاه چشم عریض الحواجب فسیح الجبهه بلند بینی عریض الصدر دراز دست مستقیم الاعمال عادل مزاج کریم صفت صادق المودة بی کینه بود و امور تفاخر و تو زک و حشام را بغایت پسند میکرد ظروف طلا و نقره ساخته بر شیلان کشید علما گفتند که در اوانی ذهب و فضه خوردن و آشامیدن درست نیست سلطان برسم کفاره سه روز

الوان نعمت دران ظروف بفقرا اطعام واز مشایخ صوفیه بسیار ربط میداشت و مریدانه خدمت میکرد
واین اوّل کسی بود از آل عثمان که برای شریف مکه معظّمه صرّهای زر سالانه مقرر کرد تا محتاجان آنجا بهره ور باشند

شبیهٔ سلطان محمّد خان اوّل



باب ششم در ذکر سلطان مراد خان ثانی

بعد از وفات محمد خان مراد خان ثانی که در سنه ٨٠٦ هجری مطابق سنه ١٤٠٣ مسیحی بوجود آمده بود بر اورنگ خسروانی جلوس نمود مانویل قیصر روم نامه نوشت که پسر خود را بطور رهن نزد من برسان ورنه پسر بایزید یلدرم مصطفی نام را که نزد محبوس است رها خواهم کرد مراد خان ثانی قبول نکرد قیصر مصطفی را از قید رها کرده ده جهاز جنگی با فوج داده بر سر مراد خان ثانی فرستاد مصطفی بر شهر کالی پولی استیلا یافت مراد خان ثانی

بسرکردگی بایزید پاشا سی هزار سپاه برای مقابله فرستاد مصطفی فوج مراد خان ثانی را شکست داده
بایزید پاشا را کشت قیصر از مصطفی شهر کالی پولی را طلب کرد او نداد قیصر از کردهٔ خویش دلریش گردید
مراد خان ثانی خود با فوج گران روان شد هرگاه اردوی سلطان متصل بلدهٔ کالی پولی رسید اکثر لشکر
مصطفی با سلطان مراد خان پیوست مصطفی متوحش شده از کالی پولی گریخت بعض نوکران
او را در راه کشتند مراد خان ثانی با مراد برگشت و با صد هزار فوج جرار بقسطنطنیه رسید غنیمت بر
فتوح خود معاف و مباح کرد قسطنطنیه فتح نشد لیکن قیصر عاجز آمده بجزیه قبول کرد مراد خان ثانی
صلح نموده کوس مراجعت کوفت و قیصر بعد چند ماه غمگین بمقر اصلی خود شتافت مراد خان
ثانی با لشکر آراسته برای جهاد روان شد و از تائیدات الهی بسیار شهرهای کنارهٔ بحر اسود را گرفت
که تفصیلش بسیار است و بر بلغار لشکر جرار کشید در ان سرزمین لشکر سلطانی شکست یافته
بیست هزار سپاه شاهی ضایع شد باز مراد خان ثانی بسرکردگی شهاب الدین پاشا هشتاد
هزار فوج برای تسخیر بلغار فرستاد و والی بلغار جنگیده غالب آمد و شهاب الدین را با پانصد
کس گرفتار کرد مراد خان ثانی بار سوم باز لشکر کشید و شکست خورد آخر بوعدهٔ ده سال صلح نمود
و پسر خود محمد خان را که چهارده ساله بود بجای خود نشانده بیاد خدا گوشه نشین شد و والی بلغار در
یافته عهد شکنی ساخته لشکر کشید براً و بحراً جنگ عظیم گردید دو صد و چهل و پنج جهازات
جنگی مراد خان ثانی را در دریا بآتش توپ و تفنگ سوخت و در خشکی نیز غالب آمده بسیار
از بلدان سلطان را گرفت سرداران لشکر مراد خان ثانی را از صومعه برداشتند و علم
خاص را در میدان افراشتند مراد خان با چهل هزار سپاه مقابلهٔ دشمن کرد و عهدنامهٔ والی
بلغار را بر نوک سنان بسته مقدم نمود شاه بلغار فوج سلطانی را هزیمت داده جلو ریز تا خیمهٔ مراد
خان ثانی رسید مراد خان قصد گریز کرد سرداران شیردل عنان اسب گرفتند در این اثنا
شاه بلغار روبرو شد مراد خان ثانی که در فن تیراندازی آرش وقت بود چنان تیری زد که از
پشت او بدر رفت شاه بی طاقت شده از پشت اسب بر زمین افتاد فوراً چاپان سر او را
بریدند لشکر او هراسان شده بگریخت مراد خان بفتح و کامرانی بدار السلطنه برگشت و بر
سریر حشمت و اقبال نشسته و در سنه ۸۵۵ هجری مطابق سنه ۱۴۵۱ مسیحی
باجل موعود در ادرنه از جهان فانی انتقال نمود و نعش
او را به برسا آوردند

شبیه سلطان مرادخان ثانی



باب هفتم در ذکر سلطنت سلطان محمّد خان ثانی

این پادشاه پسر سلطان مرادخان ثانی است سنه ۱۴۲۹ مسیحی در شهر ادرنه پیدا شد و وقت وفات پدر خود در شهر خونیزیا بود خبر رحلت پدر شنیده بسرعت تمام رسیده سنه ۸۵۵ هجری برابر سنه ۱۴۵۱ مسیحی بر سریر جهانداری متمکن شد قیصر قسطنطنیه نفقهٔ برادرش مسمی اورخان که نزد او محفوظ بود طلب نمود و تهدیدا نوشت که اگر در فرستادن در ماهیهٔ او توقف خواهد شد او را رها خواهم کرد بدیدن این نامه محمد خان ثانی غضبناک گردیده برای تسخیر قسطنطنیه کمر جهاد بست و در بلدهٔ ادرنه بجمع جیوشش فرمان داد صدها توپهای اژدها پیکر که گلولهٔ آن تا یک دو میل رود در مدت قلیل ریخت هرگاه اسباب و آلات قلعه کشائی فراهم کرد در ساعت سعد کوچ فرمود قیصر روم ایم براطوس قسطنطین والی قسطنطنیه نیز اسباب

جدال و قتال مهیا ساخته ایلچیان نزد سلاطین نصاری فرستاده امداد جست پاپ مرشد نصاری و دیگر
ملوک بنی اصفر فوجها برای مدد فرستادند محمد خان ثانی با دویست و پنجاه هزار لشکر جرار و صدها توپهای
آتش بار اول ماه نیسان سنه ۱۴۵۳ مسیحی متصل قسطنطنیه رسیده خیام فیروزی احتشام نصب کرده بضرب
توپهای رعدخروش زلزله در گوش ساکنان شهر انداخت و بسیار جهازات جنگی از طرف دریا گماشته
درفش جهاد افراخت شب و روز تا پنجاه روز فیمابین جنگ توپ و تفنگ برپا بود چار برج قلعه خراب شد
و جا بجا فصیل سوراخ گردید بلبیت و نهم ماه ایار سنه ۱۴۵۳ مسیحی برابر بستیم شهر جمادی الاولی سنه ۸۵۷ هجری
فوج شاهی یورش نمود حشر عظیم برپا شد نصاری تن بمرگ داده یکدیگر را وداع کردند و بجنگ پیوستند
قسطنطین در کنیسهٔ ایاصوفیه که حالا مسجد جامع است بصد یاس اشک ریز رفته وداع کنیسه کرد و ابواب
سور شهر را مقفل نموده کلید ها را دریا انداخت جنود اسلام بکمال بهادری تا فصیل رسیده از رخنها
داخل شهر شدند و بقتل عام بازوی شجاعت افراختند قسطنطین ایم براطوس رخت شاهی را از تن خود برکند
تا کسی او را نشناسد و گرفتار نکنند انگاه تیغ بکف مردانه در صفوف لشکر سلطانی آمد و از دست سپاهی
نیکت چری مقتول شد محمد خان بشوکت تمام داخل شهر گردیده سر قیصر را بر نوک نیزه بلند کرده در تمام شهر
گردانید و جمله اولاد و احفاد قیصر را بیدریغ زیر دم تیغ کرد سه روز قتل و نهب در تمام شهر آن درجه شد که تفصیلش
بسیار است روز چهارم رعایا امان یافتند و برای مرمت شکست و ریخت حصار و دیگر عمارات حکم شد
کنائس بزرگ مساجد اسلام گردانیدند و بعضی برای نصاری گذاشته شدند و بر قوم اروام موافق مذهب شان
بطریق مقرر گشت و عصای بطریقی بر حسب دستور قدیم قیاصره با و عطا گردید این شهر از وقتی که قسطنطنیه
اکبر تا این واقعه بلبیت و نه مرتبه محصور شد و هفت بار مفتوح گشت فائده در تاریخ جدولیه تالیف منشی
خادم علی نوشته است که قسطنطنیه الموسوم باسلامبول از مکهٔ معظمه ۱۳۳۷ میل فاصله دارد و قیاصرهٔ روم
اول کیش فلاسفه داشتند بعد ظهور حضرت عیسیٰ مذهب عیسوی قبول کرده نصرانی شدند و در تمام شاهان نصاری
بمنزله شهنشاه بودند بعد این فتح مبین سلطان محمد خان فتح نامجات بنام والی مصر و شریف و شاه ایران
نوشت و خراج بر نصاری مقرر کرد و مسجد جامع که بمسجد ایوب مشهور است بنا نهاد هرگاه تعمیر با تمام رسید
روز جمعه سلطان رفت و نماز گذارد و شیخ الاسلام قاضی القضاة شیخ شمس الدین شمشیر در کمر شاه بست
از آن روز در آل عثمان رسم شد که هر پادشاه که بر تخت جلوس میکند در ان مسجد بروز جمعه میرود و شیخ الاسلام آن
وقت شمشیر در کمراو می بندد و بعد این ضبط و ربط انتظام مالی و ملکی سلطان قلعه بلغراد را بیک لک و پنجاه
هزار سپاه و سیصد ضرب توپ محاصره کرد محاصره امتداد کشید و روزی سلطان زخم خفیف هم برداشت

آخر دست از محاصره برداشته با درنته برگشت باز دوباره بجهانگیری متوجه گشت و در چند سال بسیار
بلدان یونان و اقلیم سرب و طرابزون و ولایت سینوف و جزیرهٔ لسبوسه و کشور صقالیه و بلاد ارنوط
و دیگر بلاد که شرح و بیان آن را کتاب بزرگ درکار است مفتوح نمود و در سنه ۸۸۵ هجری برابر سنه ۱۴۸۰
مسیحی صد هزار سپاه همراه میش طس پاشا که از عزیزان قیصر مقتول بود بر جزیرهٔ رودس فرستاد لشکر
سلطانی تا سه ماه محاصرهٔ جزیره کرد چون مفتوح نگشت برگشت من بعد سلطان بجمیع وزرا و امرا حکم
فرمود که دو لشکر بزرگ یکی برای تسخیر جزیرهٔ قبرس و دیگر برای ایران فراهم شود هنوز این سپاه و اسباب
آن جمع نشده بود که سلطان بیمار شد و در بلدهٔ ازدن گمید در ماه جمادی الاول سنه ۸۸۶ هجری موافق سنه ۱۴۸۱
مسیحی سی و یکسال جهانداری کرد بعمر پنجاه و دو سال بملک بقا راهی گردید این پادشاه بلاد دوازده
پادشاهی را گرفت و از دو صد زیاده قلاع و بقاع را فتح نمود که تفصیل وقایع آن را دفتر بزرگ میباید
مرد قوی اندام دراز قد تیرانداز بی بدل بود و علما را بسیار عزت میکرد و خود هم بهرهٔ از علم داشت و پسر را
بایزید و جمشید نام گذاشت ملا جامی معاصر این سلطان در مدح محمد خان قصیده دارد که مطلعش این است

کم کسی بر سریر جاه و جلال
چون تو کرد اکتساب فضل و کمال

شبیه سلطان محمد خان ثانی



باب هشتم در ذکر سلطنت بایزید ثانی

بعد از وفات محمد خان وزیر او محمد پاشا خواست که جمشید پسر کوچک سلطان را بر تخت نشاند سپاه ینکچری وزیر را کشتند و اسحق پاشا را بجای او منصوب نمودند بایزید با چهار هزار سوار تیز رفتار بسبیل ایلغار در شهر اماسیا رسیده بر اورنگ قیصری متمکن شد جمشید در سنه ۸۵۱ هجری از کتم عدم بشهرستان وجود خرامیده بود و کریخته در نواحی شهر برصه علم بغاوت افراشت بایزید برای تادیب برادر لشکر فرستاد مقابله و مقاتله رو داد فوج سلطانی مغلوب گردید بایزید خود روانه شد و جنگید جمشید شکست یافته فرار ساخت در اثنای راه قوم ترکمان لباس و سلاح او را گرفتند جمشید بحال خراب و دیدهٔ پرآب بسمت مصر شتافت قایدبیک شاه قوم چرکس او را احترام نموده نزد خود جا داد و ترکمانان رخت و سلاح او را نزد بایزید هدیه بردند و طالب انعام و اکرام شدند بایزید حکم داد که در اسلامبول حاضر شوید آنجا انعام معقول خواهم داد گروه ترکمان بامید فراوان روان شدند هرگاه در قسطنطنیه رسیدند جلادان بحکم سلطان بردار کشیدند بایزید گفت که این است سزای غلامان نمک بحرام که بر آقایان خود دست تعدی دراز کنند بعد از چهار ماه از نزد قایدبیک بمکه معظمه رفت بعد ادای حجة الاسلام باز اسباب جنگ مهیا نمود بایزید نامهٔ نوشت که بامر الهی ملک نصیب من بود تو چرا بمقابلهٔ ارادهٔ الهی میکنی جم جواب داد که تو بر عهد راحت و اوقات بعزت بسر میکنی پس من چرا سر خود را بر خارا نهم آخر فیمابین بار دیگر جنگ گردید جمشید هزیمت یافت بشهر طاش ایلی گریخت بایزید باز نامهٔ برای صلح نوشت جم پارهٔ ملک طلب کرد بایزید جواب فرستاد که خطبه در میان خطیب تقسیم نمیشود جمشید بطرف جزیرهٔ رودس شتافت قوم صقالیه بحمایت او کمر بستند بایزید نامهٔ بحاکم رودس نگاشت که برادرم را گرفتار ... کرده بمن سپار و باج بدرگاه من بسپار حاکم رودس قبول نکرد و جمشید را بخوف بایزید بشهر نیس علاقهٔ ایطالیه فرستاد و جمشید از آنجا هم دل برداشته بشهر روسیلون علاقهٔ فرانسیس و از آنجا بشهر دیگر همچنان هفت سال گردید آخر شاه فرانسیس او را قید کرد بعد از مرگ سوبیس امپراطور پادشاه فرانس نزد پاپ پینسیوس نام جمشید رسیده حال تباه خود بیان نموده پاپ او را باحترام نزد خود داشت هرگاه پاپ مذکور مرد بجای او پاپ اسکندر ششم نشست بایزید برای او زر فرستاده و نوشت که شر این کس را از من دفع کن ایلچی بایزید که زر برای پاپ از اسلامبول میبرد در شهر انکونا علاقهٔ ایطالیه رسیده در دست جولیانوس حاکم آنجا که دشمن پاپ بود گرفتار شد زر بغارت رفت پاپ بایزید را خبر کرد بایزید بار دیگر بدادن زر موعود وعده نمود پاپ بطمع زر جمشید را زهر داد بایزید در عهد سلطنت خود بسیار رنجها نمود و چندین

شهر راکشود سالی برای جنگ بملک ارنبوط میرفت در اثنای راه فقیری برابر آمده خواست که با خنجر او را
بکشد سپاه سلطانی هجوم آوردند و او را پاره پاره کردند از آن روز دستور شد که آدم سلاح بند نزدیک
سلطان نرود و در سنه ۹۰۳ در بلاد بولونیا جنگ کرده ده هزار نصاری را اسیر ساخت و ملک بولونیا را
بسیار تاراج کرد و در سنه ۱۸۰۹ مسیحی چهاردهم ماه ایلول در قسطنطنیه زلزله آمد یکهزار و هفتاد خانه و یکصد و
نه مسجد و یک پاره قصر قیصر افتاد و تا چهل و پنج روز زلزله بار بار عود میکرد بعده سلطان پانزده هزار معمار و
مزدور گماشته بیوت و مساجد منهدمه را درست کرد و در سنه ۱۵۱۲ مسیحی برابر سنه ۹۱۸ هجری بمرض نقرس
بایزید انتقال کرد عمر این پادشاه شصت و هفت سال و مدت سلطنت سی و دو سال و این قیصر مرد جسیم
قوی الهیکل سیاه گیسو لطیف و ظریف ادیب و لبیب عابد پرهیزکار تیرانداز نامدار ناظم ناثر بود و هر سال
زر خطیر بمکه معظمه ارسال میفرمود

شبیه سلطان بایزید ثانی



باب هفتم در ذکر سلطنت سلطان سلیم خان

بعد از شنقار شدن بایزید پسرش سلیم خان بر تخت نشست این پادشاه در سنه ۱۴۶۷ مسیحی برابر سنه ۸۷۲
هجری بوجود آمده بعد جلوس برادرزاده اش علاء الدّین نام در شهر برصه یاغی شد سلیم پسر خود سلیمان را
ولیعهد کرده با هفتاد هزار سوار و سپاه برای دفع او شتافت و یکصد و بیست و پنج جهاز جنگی
از راه دریا بر سر برادرزاده فرستاد احمد پدر علاء الدّین در شهر اماسیا نیز بغاوت اختیار کرد و
مصطفی برادر دوّمش شریک وی وزیر احمد شد سلیم در راه خبر یافت که زنان مصطفی نزد او میروند سواران
برای گرفتاریشان دوانید احمد خبر یافت بر سر سواران تاخته آنها را متفرّق کرد و زنان را از آفت
رهانید سلیم سرداران را با خود متفق نخستین مصطفی را تسلی داده بدست آورده گلوی او را فشرده بیجان
کردم بعد بسیار امرا و وزرا و تمام برادران و برادرزادگان را بصد بیرحمی و قساوت قلبی بانواع ظلم
و جور کشت سوای شاه اسمعیل صفوی جمله سلاطین عصر تهنیت نامها نوشتند و بدرگاه او تحف
و هدایا فرستادند سلیم نهایت متعصّب سُنّی حنفی المذهب بود و با فرقهٔ شیعه عداوت
قلبی داشت بحدّی که در کشور خود هرگاه خبری یافت که فلان شیعه است بی توقف او را قتل
میکرد باین نهج زیاده از چهل هزار آدم را قید کرد و عقوبت نمود و علمای عهد او فتوی نوشتند
که قتل نمودن شیعه ثواب بزرگست شاه اسمعیل بر سلیم خان خروج کرد و مراد خان یک برادر
زاده سلیم که نزد شاه اسمعیل گریخته پناه گرفته بود نیز همراه سلیم خان کاغذی نوشت و از راه استهزا
برای شاه اسمعیل عصا و مسواک و چادر هدیه فرستاد اسمعیل جواب را رقم زد و یک حقه طلا پر از افیون
فرستاد سلیم خان بغضب آمده ایلچی را گردن زد و با یکصد و چهل هزار سپاه و شصت هزار شتر
محموله اسباب و آلات جنگ بایران رو نهاد اسمعیل طاقت مقاومت در خود ندیده چند
منزل ملک خود را سوخت تا کاه و آذوقه هیچ میسّر نشود لشکر سلیم ازین وجه بسیار تکلیف کشید
حمدان پاشا از سلیم شکایت کرد که درین ملک نقصان سپاه بسیار شد سلیم بغضب آمده حمدان را
گردن زد و نزد اسمعیل لباس زنان فرستاد اسمعیل با آنکه قوت نداشت که مقابله کند گرد لعنیم آورد غره
ماه رجب سنه ۹۲۰ هجری بین الفریقین جنگ عظیم گردید اسمعیل در عین معرکه زخم برداشته از پشت اسب
افتاد سواران سلیم دور او جمع شدند سواری از ایران بکمال دلاوری رسید اسب خود را داد اسمعیل
بر جست و بر توسن نشست و مردانه از حلقه سواران روی بدر رفت و آن سوار در آنجا کشته شد

اسمعیل گریخته به تبریز رفت سلیم بر خیام اسمعیل تاخته تاراج کرد و یک زن شبستان اسمعیل را که در خیمه یافت
گرفتار ساخت و از مردم ایران هر کرا یافت قتل کرد و جانب تبریز عنان برداشت میرزا بدیع الزمان از اولاد
امیر تیمور گورکان بملاقات سلیم خان آمد سلیم خان بعزت و اکرام ملاقات کرده و اموال اسمعیل هر قدر
در تبریز یافت ضبط کرد اسمعیل ناچار شده هدیه فرستاده زن را باز خواست سلیم از کمال تعصب
مذهبی که در دماغش پیچیده بود وکیل را قید کرد و زن را بیک سپاهی خود جعفر چلبی نام حواله کرد اسمعیل خبر
یافته از کمال غصه جان داد فایده باید دانست که روز شنبه ۲ رجب سنه ۸۹۴ هجری شاه اسمعیل پیدا شد
و در سنه ۹۰۶ هجری خروج کرد و بیاوری بخت در چند سال ایران و خراسان را گرفت و مذهب شیعه
اثنا عشری را رواج کلی داد و در سنه ۹۳۰ بعمر سی و هفت سال انتقال کرد مؤلف مصباح الساری
که ترجمه آنرا نموده ام مینویسد که در سنه ۹۲۰ هجری شاه اسمعیل بر سلطان سلیم خروج کرد و جنگید و شکست خورد
و سلیم زن او را اسیر کرده و بجعفر چلبی داد و اسمعیل ازین غم مرد محض دروغ است بسبب بودن برادرزاده سلیم
در پناه اسمعیل سلیم لشکر کشیده و جنگیده در صحرای جالدران که در آنجا شاه اسمعیل بشکار مشغول بود تلاقی فریقین
دست داد سپاه اسمعیل بیست هزار و لشکر سلیم صد و پنجاه هزار بود بعد حرب صعب اسمعیل شکست
خورد و بعد این واقعه ده سال بجاه و جلال زنده ماند و شاه اسمعیل را ده زوجه بود و یک دختر شیخ شاه
والی شیروان دوم دختر امیر موصلی ترکمان مادر طهماسب خان هر دو باجل موعود در ایران مردند و چون
پادشاه مرد جوان بود صدها کنیز گرجی و چرکس و رومی و حبشی در خدمت میداشت اگر حین شکست
سلیم خان کدام کنیز یافته باشد ممکن است و چون اکثر منشیان از راه خوش آمد تعریف شاه خود از حد
زیاده می کنند و دشمن آقای خود را بکمال اهانت یاد می کنند مؤلف مصباح الساری شاه اسمعیل را
مخالف مذهب سلطان روم یافته اهانت کرده است لعنة الله علی الکاذبین سلیم خان از ایران
برگشته بشهر اماسیا رفت و در سنه ۹۲۱ هجری از آنجا بشهر کوماخ رو نهاد و لشکر بر علاء الدوله سردار
ترکمان فرستاد سنان پاشا افسر لشکر قیصر علاء الدوله را کشته سر او را نزد سلطان فرستاد سلیم خان
برای عبرت پیش عزیز مصر مرسل نمود ناگاه خبر رسید که در قسطنطنیه قوم ینگ چری خانه صدر اعظم را
تاراج کرده سر بشورش برداشته اند سلیم زود باسلامبول شتافته مجرمین را قتل کرده بعده بدیار بکر و
بادوین و سنجار و موصول وغیره بلاد لشکر کشید قرین فتح و ظفر شد و در سنه ۹۲۲ هجری از قانصو والی
مصر ناخوش شده برای استیصال او برآمد مغل بیگ وکیل عزیز مصر حاضر شد سلیم خان حکم بکشتن او کرد یونس
پاشا شفاعت کرده سلیم از سر خون او درگذشت ریش او را تراشیده بر خر خارکشی سوار کرده از شهر بدر

ساخت عزیزبا دراک این حال برای محاربه استقبال نمود چون پیرهشتاد ساله بود در حین معرکه از بالای سمند جدا شده کشته شده سلیم فتحیاب گشته حلب و حمص و دمشق و شام را مسخر کرده در آنجا چهار ماه اقامت کرده از امرای عرب ملاقات ساخته بکوه لبنان رفته زیارت مقامات متبرک حاصل کرد در دمشق جامع امویه دید خطیب را خلعت پنجاه هزار قروش بخشید این مسجد بسیار بزرگ است در طول پانصد و پنجاه قدم و در عرض یکصد و پنجاه قدم مبنی بر ستونهای سماق و رخام مختلف الالوان در پیش طاق او ششصد قندیل در سلسلهای طلا و نقره آویخته بودند در ماه رمضان دوازده هزار قندیل در آنجا روشن میشد چهار محراب چهار امام اهل سنت و جماعت بنحویکه در مکه معظمه ساخته اند نیز موجود است و سه مناره بسیار بلند دارد و هفتاد و پنج نفر مؤذن معیّن بودند و در تعمیر عمارت عالی ثلثة الف الف دینار بصرف آمده سپس این فتوحات نامه بنام طومان که بعد قانصو عزیز مصر شده بود برای طاعت خود نوشت طومان وکیل سلیم را کشته صف جدال در نواحی شهر غزّه آراست فوج رومی غالب آمده شهر غزّه را گشاده از راه دشت سمت مصر روان شد حسین پاشا بسبب خرابی راه منع کرد سلیم برهم شده حسین را قتل نموده ۲۹ ذی الحجه سنه ۹۲۲ هجری فیما بین طومان و سلیم محاربهٔ عظیم گردید در نبرد اوّل سینان پاشا افسر سپاه رومی مقتول گشت آخر بعد از چند جنگ بر مصر فتح میسّر شد مردمان مصر شهر را خالی نموده گریختند سلیم خان امان داده آنها را طلب کرد هرگاه در اماکن خود آمدند عهد شکنی کرده هشتاد هزار مصری را کردن زد طومان لشکر دیگر از عرب جمع کرد بمقابله آمد و سلیم را شکست داده مصر را باز گرفت برای صلح مصطفی پاشا را نزد طومان روانه کرد طومان مصطفی را کشته رزم آرا گردیده از لشکر سلیم هزیمت یافت و پیش یکی از سرداران جوار خود شتافت آن سردار او را گرفته حواله سلیم ساخت سلیم فی الفور سر از تن او جدا کرد بعد ازین واقعه سنه ۹۲۵ هجری سلیم خان به قسطنطنیه مراجعت کرد و یک صد و پنجاه جهاز جنگی ساخت و شصت هزار سپاه جدید نوکر نهاد هشتم شوّال سنه ۹۲۶ هجری در سن پنجاه دو سالگی درگذشت مدّت پادشاهی او نه سال بود این پادشاه دراز قد کوتاه پا بزرگ جثه سرخ رنگ بزرگ چشم پرغضب بود و ریش خویش می تراشید و بصید افگنی شغف تام داشت و شعر هم میگفت اشعار فارسی و عربی و ترکی او در دیار روم معروفست

شبیه سلطان العادل سلطان سلیم خان



باب دهم در ذکر سلطنت سلطان سلیمان خان

بعد از مردن سلیم خان سلیمان خان بر تخت نشست در عهد این پادشاه بسیار حشمت و شوکت آل عثمان زیاده شد سیزده بار بذات خود جنگ نمود و در کشور خود عمارات بسیار تعمیر کرد و در مدت سلطنت چهل و هشت سال کارهای بزرگ را سر انجام داد نخستین بلغراد را بذات خود فتح کرد و بمقر خلافت برگشت بعد دو روز سه پسر او مردند باز از فرنسیس و دیگر نصاری بارها جنگیده اکثر فتحیاب گشت ابراهیم پاشا شوهر خواهر سلیمان خان بحکم سلطانی لشکر بر نصاری کشید و زیاده از دولک نصرانی را کشته و یک لک را اسیر کرده برگشت و خزانهٔ شاهی را از زر و جواهر و امتعه گران بها پر ساخت باز بر نصاری تاخته ملبیت و پنجد ار نصاری آورده برابر خیمهٔ سلطان مثل برج چید و این جهم عظیم در هفت

ماه انجام داد شعر کشتند عیسائیان چندانکه از روی نیاز عیسی اندر آسمان در امان پیغمبر گرفت و در سنه ۹۳۱
هجری ماه شعبان اهل حلب قاضی را در مسجد جامع کشتند شاه خبر یافته هفت مفسدین را گرفته قصاص کرد
و درین سال شاه نمسا ایلچی فرستاد و بعضی امور نامرضی نوشت سلیمان برهم شده نه ماه وکیل را قید
کرده رخصت داد و گفت که بشاه خود بگو که من خود آمده جواب سؤالات تو میدهم و در همان ایام دهم
ماه ایار سنه ۱۵۲۹ مسیحی با یک لک و پنجاه هزار سپاه و سیصد ضرب توپ متوجه کشور نمسا شد در اثنای
راه قریب یک دریا باران بارید آب دریا بطغیان آمد بسیار خیمه و سپاه خراب گشت آخر بعد از دو
روز از ان تکلیف نجات یافته بیشتر قدم برداشت شاه موهکز برای ملاقات آمد سلیمانش را جانب چپ
بر کرسی نشاند و بمهربانی گفتگو کرده خلعت گران بها و سه راس اسب با زینهای مرصع داده رخصت
نموده جانب بلدهٔ بود کرسی رو نهاد شاه بود کرسی که رزم آرا شد بسیار نصاری علف تیغ شدند و آن ملک
داخل کشور سلطانی گردید آخر این سال سلطان بفتح و ظفر مراجعت کرده بکمال کر و فر باسلامبول آمد
و در سنه ۸۳۷ هجری شاه فرانسیس نامه نوشت و از اعدای خود شکایت کرد در ماه ربیع الثانی سنه
مذکور جواب تحریر شد باز در سنه ۹۳۵ هجری ماه محرم شاه فرانسیس خط نوشت و کنیسهٔ نصاری که در بیت
المقدس بود طلب کرد سلیمان بجواب قم زد که از مدت دراز کنیسه مسجد اهل اسلام است اکنون کنیسه نمیشود
و این مقدمه دین و مذهب است اگر مال و جاگیر طلب میکردید بشما میدادم و در نوزدهم ماه رمضان سنه مذکور با
دو لک و بیست هزار سپاه از قسطنطنیه بیرون آمده متوجه بلاد سرب شد و چهارده قلعه را گرفت و بشوکت
تمام بشهر بلغراد رسیده سپاه را انعام داده در سنه ۹۴۱ هجری بسمت عجم متوجه گشته بغداد را گرفت
و مقبرهٔ ابو حنیفه را دوباره تعمیر کرد و تا شهر تبریز کوچ بکوچ رفته رو بالکای خود نهاده داخل قسطنطنیه شد
و ابراهیم پاشا وزیر خود را بکدام جرم کشته خیر الدین پاشا را خلعت وزارت داد خیر الدین در سنه ۱۵۳۴
مسیحی شهر تونس را گرفت باز شاه تونس بمدد شاه اسپین کشور خود بدست آورد و در سنه ۱۵۳۰ مسیحی سلیمان
بعزم ملک گیری سوار شد و خیر الدین پاشا را نیز با فوج دریا موج جدا رخصت داده برای تسخیر ممالک نصاری
حکم فرمود او بیست و پنج جزیره از جزایر ستادقه گرفت و سلیمان نیز بسیار شهر و قصبه و قریه را شامل
ملک خود نمود که شرح آن از کتاب دیگر میباید و در سنه ۱۵۴۷ مسیحی سلیمان بملک عجم رو آورد در اثنای راه
ایلچی علاء الدین شاه هندوستان رسید و نامهٔ پادشاه خود را داد و بعد از چند روز جواب گرفته برگشت
سلیمان دو چار لشکر اسلام شد وقت شب عثمان پاشا در دم چند اسب زاغان را بسته در فوج ایران
سر داد از غوغای عزاب ایرانیان دانستند که فوج روم شبخون زد با خود جنگیدند و بسیار کشته شدند سلیمان

این حیلهٔ عثمانی پسند آمد شاد شد و حکومت حلب عطا فرمود و باشتی برگشت و در سنه ۱۵۵۳ مسیحی مصطفی پسر
سلیمان بغاوت اختیار کرد سلطان بقتل او فرمان داد و در سنه ۱۵۵۶ مسیحی مسجد سلیمانیه را بنا کرد و در سنه ۹۶۶
هجری مطابق سنه ۱۵۵۸ مسیحی سلطان بایزید پسر دوم سلطان سلیمان خان با پدر یاغی شده جنگیده هزیمت
یافت بممالک ایران رفت تبیین این مقال آنکه در این سال سلطان سلیمان خان پسر خود سلطان
بایزید را از حکومت کوتاهیه معزول کرده حکمرانی این ولایت را به پسر بزرگ خود سلطان سلیم که در
قونیه بود داد بایزید از این التفات سلطان نسبت به برادر بزرگ خود حسد برده بخیال طغیان و سرکشی
افتاد و اموال بسیار به لشکریان داده عساکر زیادی تجهیز کرده و بقصد دفع سلطان سلیم حرکت کرد
سلطان سلیم چون این کیفیت را شنید قاصدی بخدمت سلطان سلیمان خان فرستاده مطلب را
بدربار سلطانی اظهار نمود سلطان حکم کرد احمد پاشای امیر الامراء با لشکری جرار بطرف بایزید حرکت کند
و او را براه دیار عدم روانه نماید چون ایشان بحوالی قونیه رسیدند سلطان سلیم از قلعه بیرون آمده
با ایشان پیوست بایزید در برابر ایشان صف جنگ آراسته در کمال سختی مشغول قتال شدند
ابتدا سلطان بایزید غالب و بعد مغلوب گردیده بطرف اماسیه گریخت و در انجا سه نفر از ملازمان
معتبر خود را کشته سرهای ایشانرا با عریضه نزد سلطان سلیم خان فرستاد و در عریضه عرض کرد که
صاحبان این سرها مرا تحریک بر مخالفت مینمودند اگر سلطان از سر تقصیر من درگذرد بدربار خواهم
شتافت سلطان بعریضه داشت او اعتنا نکرده جمعی را بگرفتن او مامور و روانه ساخت بایزید چون
برین معنی واقف گشت راه فرار پیش گرفته در کمال عجله بارزن الروم آمد ایاز پاشا حاکم آنجا از و پذیرائی
کرد بعد از چند روز اسکندر پاشا با چهل هزار سوار بدستگیری کردن بایزید آمد ناچار بایزید بایران گریخت
شاه قلی سلطان حاکم ایروان عریضه بشاه طهماسب صفوی نوشته از آمدن بایزید خبر داد شاه
طهماسب محمد آقا را مهماندار کرده با تحف نزد بایزید فرستاد چون بایزید بحوالی قزوین رسید شاه
طهماسب چند نفر از اعاظم امراء را باستقبال فرستاده بایزید را با کمال احترام ورود دادند و در میدان
با شاه طهماسب مصافحه کرده باتفاق بعمارت سلطانی داخل شدند و شرایط مهربانی و مهمانداری را
درباره او و همراهان او بعمل آوردند بعد از چند روز در میدان قزوین ترتیب جشنی داد و بعد از جشن
بایزید و ملازمان او را در جاهای لایق منزل دادند شاه طهماسب در صدد برآمد که سلطان سلیمان خانرا
نسبت باو بر سر لطف آورده و فیما بین او و سلطان را اصلاح نماید ولی در این اثنا آثار غدر و خیال
بدی از او نسبت بشاه طهماسب معلوم شد چنانچه روزی در شکارگاه یکی از سواران شجاع بایزید که در

جلوس شاه طهماسب با بایزید بازی و حرکات جنگی میکرد سلطان بایزید گفت چه عیبی دارد که این جنگ را
که ما بطور بازی میکنیم جداً نمائیم یعنی شاه طهماسب را بکشیم و تورا السلطنت ایران برداریم این حرف بسمع
شاه طهماسب رسیده متوهم شد چون از شکارگاه مراجعت نمودند سواران بایزید را متفرق ساخت
باین معنی که هر چند نفر را بیکی از امرا سپرد که مراقب و مهمانداری کنند که آنها نتوانند سوء قصدی بیندیشند
و بعد از آن واقعهٔ دیگر رخ نمود که بر سوء ظن شاه طهماسب افزود و آن این بود که در یک مجلسی که بایزید
ملاقات شاه آمده بود یکی از پیش خدمتهای شاه طهماسب بطور نجوی باو خبر داد که قصد بایزید
این است که تو را با طپانچه هلاک سازد شاه طهماسب ببهانهٔ درد دل از مجلس بیرون رفت
چون این خبر در قزوین منتشر شد اهل قزوین حمله بعمارتی که بایزید در آن بود بردند شاه طهماسب خلعتی
برای بایزید فرستاده او را ایمن کرد و بعد بواسطه ازدیاد سوء ظن او را در یکی از عمارات سلطنتی
متوقف ساخته مستحفظ بر او گماشت و در سنه ۹۷ هجری سلطان سلیمان خان الیاس بیک
از امرای خود را با چند نفر دیگر و هدایای وافر که از جمله پانصد هزار اشرفی و چهل راس اسب با زینهای
مرصع هدیه بار شاه طهماسب فرستاد شاه طهماسب مامورین سلطان را با کمال اعزاز و اکرام پذیرفت
و بایزید را بگماشتگان سلطان تسلیم کرد و یکی از مامورین که صنعان آقا نام داشت شاه طهماسب از او پرسید
که سلطان بایزید را اگر ببینی میشناسی گفت خیر من او را در طفولیت دیده ام لهذا ریش و سبیل بایزید را
تراشیدند که شباهت طفولیت آن ظاهر و بر صنعان آقا معلوم شود که این همان بایزید است که باو
تسلیم مینمایند خلاصه قبای چرکینی به بایزید پوشانیده و ریسمانی بکمر او بسته تسلیم مامورین عثمانی کردند بایزید
و چهار پسرش را مامورین بموجب حکمی که از سلطان سلیمان خان داشتند هلاک کردند و جسد مقتولین را حمل کرده
بممالک عثمانی معاودت نمودند نوشته اند در معاهده فیمابین سلطان سلیمان خان و شاه طهماسب در
موقع تسلیم کردن بایزید منعقد شده بود یکی از شرایط این بود که سلطان سلیمان خان بغداد را بشاه طهماسب
واگذارد و در سال نهصد و هفتاد هجری ملک افریقیا را گرفت شاه اسپین بر ملک سلیمان حمله کرد و بعضی قلاع
را گرفت سلیمان خان یکصد و هفتاد و یک جهاز جنگی با مصطفی پاشا برای جنگ شاه اسپین بشهر مالطا
فرستاد مصطفی ظفریاب گردید و چند هزار اسیر بحضور قیصر آورد سلیمان خان بعزم جهاد کمر بسته بشهر بلغراد
رسید بسیار بلدان نصاری فتح کرد و در سنه ۱۵۶۶ مسیحی دیگر قلعهٔ زیجات را محاصره کرده بود بعارضهٔ
وجع مفاصل باجل موعود انتقال کرد محمد سقلی سپهسالار موت سلیمان خان را مخفی داشته کمر همت چست
بسته در همان چند روز قلعه را گرفت بعد از بیست و یک روز از مردن سلیمان پسر کاملش سلیم خان از بلده بلغراد به

سرعت تمام رسید و وزیر باتدبیر فوج را از مردن سلطان آگاه نمود اسمر اللون فسیح الجبهه عبوس الوجه عالی همت
مدت پادشاهی آن ۴۸ سال و عمر وی هفتاد و چهار سال بود والسلام

شبیه سلطان سلیمان خان



باب یازدهم در ذکر سلطنت سلیم خان ثانی

این پادشاه در سنه ۱۵۲۴ مسیحی برابر سنه ۹۲۹ هجری بوجود آمده و در سنه ۱۵۶۶ مسیحی برابر سنه ۹۷۴ هجری بر سریر سلطانی نشسته نعش پدر را در قسطنطنیه آورده دفن کرد قوم ینکچری سر بشورش برداشتند سلیم با انعام و اکرام فتنه را فرو نشاند ایلچی شاه ایران نامهٔ تعزیت و تهنیت با دو دانه مروارید بزرگ بوزن چهل درهم و یکدانه یاقوت رمانی مثل شفتالو آورد و جواب گرفته برگشت پس بعد سلیم خان با امام صنعای یمن مصاف نموده والی صنعا را شکست داد زوسقناسی نام یهودی ندیم شراب سلیم بود چون سلطان مصاحب و هر دو شراب بسیاری نوشیدند روزی یهودی مذکور در عهد شاهزادگی سلیم بیان کرد که در جزیرهٔ قبرس شراب

نهایت عمده میشود سلیم با و وعده ساخت که هرگاه بر تخت خواهم نشست جزیره را گرفته ترا حاکم آنجا خواهم کرد یهودی برای ایفای وعده عرض کرد سلیم با مصطفی پاشا سیصد و شصت جهاز جنگی برای تسخیر قبرس فرستاد و سرداران بعد از جنگهای فراوان جزیره را گرفتند و اموال فراوان و بسیار با دو هزار دختر و پسر پیش شاه آوردند در این معرکه پنجاه هزار فوج سلطانی کشته شد شاه اسپین و پاپ پادری مرشد نصاری باتفاق همدیگر در دریا با سلطان جنگیدند و بسیار زیان لشکر قیصری کردند در این واقعه ۲۲۴ جهاز قیصر تباه و خراب شد نصاری هر سال ۲۷ تشرین اول بوجه این فتح در اسپین و غیره عید مینمایند قیصر عزم انتقام کرد مگر در همان ایام نصاری صلح نمودند سلیم بعارضهٔ بخار مریض گشت دوازدهم ماه کانون اول سنه ۹۸۲ هجری هشت سال پادشاهی نموده بعمر پنجاه و سال لب طاز زندگی بر چید این پادشاه باده نوش نغمه پرست زن دوست عیاش طبیعت بود مگر بحسن تدبیر محمد سقلی وزیر در کار مملکت فتور نشد

شبیه سلطان سلیم خان ثانی



باب دوازدهم در ذکر سلطنت مراد خان ثالث

بیست و یکم کانون اول سنه ۹۸۲ هجری بعد نه روز پسرش مراد سوم کلاه خسروی بر سر نهاده پنج برادر خود را بی گناه کشته برابر قبر پدر در مسجد ایا صوفیا دفن کرد و چهار صد نصرانی را که در زندان بودند رها نمود و بسیار امرا و اکابر را از خدمات معزول ساخت و در سنه ۹۸۶ امسیح شنید که شاه ایران مسموم مرد و پسرش از دست سپاه مقتول گردید در بلاد عجم اضطراب کلی راه یافته است فرصت غنیمت شمرده سمت تفلیس سپاه فرستاد و گرجستان را گرفت و شانزدهم ماه کانون دوم سنه ۱۰۰۴ هجری انتقال کرد متوسط القامت کم ریش زرد رنگ خورد چشم شهوت پرست بود در حرم سرای او پانصد کنیز بودند

شبیه سلطان مراد خان ثالث



باب سیزدهم در ذکر سلطنت محمد خان ثالث

وقت رحلت پدر خود در شهر مانیزیا بود و مادرش صفیه سلطان خفیه کاغذی نوشته از انتقال پدرش خبر
دار کرده زود طلب کرد و تا آمدن پسر حال وفات مراد ثالث را مخفی نمود که وزرا هم آگاه نشدند محمد خان
ثالث بعد از دوازده روز وارد آمده بر اورنگ قیصری جلوس نمود و آن وقت خبر ارتحال مراد ثالث شایع شد
باین وجه محمد خان ثالث تمام اختیار سلطنت را بمادر سپرد و پس از چند روز نوزده برادر خود را ذبح کرده
برابر گور پدر مدفون نمود و دو زن پدر را که حامله بودند در دریا غرق ساخت شاه نمسا با جیش قیصر
محاربه کرده قشون رومی را مغلوب نمود محمد خان ثالث سرلشکر فرهاد پاشا را کشته بجای او سینان پاشا را
که پیر هشتاد ساله بود فرستاد سینان هم شکست خورد آخر ۲۴ ماه شوال سنه ۱۰۰۴ هجری محمد خان خود آمده
و شهر ارلو را در هفت روز بقهر تمام فتح نمود و شاه نمسا را پس پا کرده بر سر فرنگیان رفته بسیار کس را
بیجان ساخت و در سنه ۱۰۱۲ اسیحی با عسکر سلطان و لشکر شاه ایران جنگ شد سلطان مریض گشته رحلت کرد عمر این پادشاه
سی و هفت سال و ایام پادشاهی من جمله آن نه سال و دو ماه بود افیون بسیار می نوشید و از شراب کراهیت میکرد حتی شرابخانه‌ها را

بسیار شکست | **شبیه سلطان محمد خان ثالث** | و خراب کرد



باب چهاردهم در ذکر پادشاهی سلطان احمد اوّل

سلطان احمد وقتی که بر تخت نشست سیزده ساله بود بعد از جلوس دریافت نمود که شاه عباس صفوی در ملک قیصر پا نهاده بلدهٔ اریغان و قلعهٔ قرص و دیگر اماکن را گرفته فوج رومی را مغلوب ساخته است برای مقابله روان شد و بر فوج ایران جنگیده مراجعت فرمود درین سفر از برف و سرما و امراض لشکر روم بسیار تباه و خراب گشت اهالی بلده از دست والی ممالک آمده از سلطان دادخواه شدند سلطان حمایت کرده شخصی را از اهل مجر تاج و نشان و تیغ مرصع و فوج داده بران دیار شاه کرد ازین رو بلدان قیصر که در قبضهٔ والی ممالک رفته بود باز شامل ملک قیصر گردیده در سنه ۱۰۱۴ هجری لشهر برجه مشتافته با شاه ممالک صلح کرده خراج گرفته عود نمود با مراد پاشا لشکر بر سر جان بولاد حاکم اکراد و امیر فخرالدین حاکم کوه لبنان کشید بعد از مقاتلهٔ بسیار جان بولاد گریخت و در حوالی حلب کشته شد اهل حلب سرهای مقتولان را نزد مراد پاشا فرستادند امیر فخرالدین هم تاب مقابلهٔ رومیان نیاورده فرار اختیار کرد مراد با مراد القسطنطنیه برگشت و در سنه ۱۰۲۱ هجری مراد پاشا برای جنگ ایران روان شد شاه عباس را شکست داده تبریز را گرفت شاه بصلح پیش آمد مراد پاشا باجل خود درگذشت بجای او نصوح پاشا مقرر شد و بعد از چند روز باغوای مفتی قزلر اغاسی سلطان او را قتل کرد و محمد پاشا را منصوب نمود و بسبب پهلوتهی نمودن از ایفای وعدهٔ که بران صلح شده بود در سنه ۱۰۲۴ هجری برای جنگ ایران لشکر فرستاد فوج قیصر از برف و باران زیان فراوان برداشته مراجعت ساخت باین وجه محمد پاشا معزول و خلیل پاشا منصوب شد و در سنه ۱۶۱۴ مسیحی با ون هرمان ایلچی شاه ممالک بقسطنطنیه آمد سلطان احمد خبر یافت که نصاری در اسلامبول بآهنگ فساد بسیار اسلحه در اماکن خود جمع کرده اند خانه تلاشی نصاری گرفت و چهار سردار نصرانی را گردن زد و لشکر گران برای تسخیر ایران فرستاد فوج رومی از قشون ایران دلتنگ شده خود عزم سفر نمود و در همان ایام که سنه ۱۰۲۶ هجری بود در عمر بست و پنجسال دوازده سال سلطنت کرده انتقال کرد این پادشاه با زنان بسیار صحبت میداشت و در مکه و مدینه هر سال زر خطیری میفرستاد و مسجد بزرگ در اسلامبول که بجامع احمدی مشهور است ساخته و حوض توپخانه بنا کرده اوست و در زمان او شرب تنباکو شایع شد که در سنه ۱۶۰۵ مسیحی اهل هولند آوردند والسلام

شبیه سلطان احمد اوّل



باب پانزدهم در ذکر سلطنت سلطان مصطفی پسر سلطان محمّد ثالث

وقت مرگ سلطان احمد وصیت کرد که برادرم مصطفی را بر تخت نشانید زیرا که پسرم عثمان سیزده ساله است لهذا مطابق وصیت مصطفی بر تخت نشست چون چهارده سال در زندان مقیّد بود حوصلهٔ سلطنت نداشت امرا اتفاق کردند
باز او را قید کردند و عثمان پسر
سلطان احمد را بر
تخت نشانیدند
والسلام

شبیه سلطان مصطفی خان



باب شانزدهم در ذکر سلطنت عثمان ثانی

عثمان بر تخت نشسته با خلیل پاشا فوج بایران فرستاد خلیل تا اردبیل رفته با شاه عباس صلح نموده
در سنه ۱۰۲۸ مراجعت کرد قیصر خلیل را معزول و بجایش چلبی پاشا را منصوب فرمود چلبی پاشا در فنون
سپاه گیری ماهر بود سکندر پاشا برای جنگ با والی پولونیا فرستاد فیما بین چند حرب صعب گردید
بیست هزار مردم پولونیا کشته شدند و ده هزار اسیر در اسلامبول آمدند و قتل گشتند و با آنکه روس
و فرنسیس و پاپ مدد کار والی پولونیا بودند مگر بر سپاه قیصری فتح میسّر نشد و کردان اسلام منصور
ماندند و نصاری جزیه قبول کردند این پادشاه بازنان میل کلی داشت و در شبستان بعشرت بسر
میبرد و روزی با دختر مفتی شهر نکاح کرد سران سپاه و ارکان دولت سخت ناخوش شدند که

در غیر قوم خود سلطان چتر اعقد نمود و در همان ایام نوزدهم ماه ایار سنه ۱۶۲۲ مسیحی سلطان بعزم رفتن مکه معظمه برای حجة الاسلام بیرون شهر خیمه زد سپاه بلوای عظیم نمودند که تفصیلش بسیار است زیرا که شنیده بودند که پادشاه بنام حج میخواهد که بیرون رفته فوج جدید فراهم کرده لشکر قدیم را که در هر امر دخل میدهند مستاصل کند آخر بیچاره عثمان را بخواری و زاری کشتند که تفصیلش دراز است و مصطفی را از محبس در آورده تاج بر سرش نهادند نحویکه سلطنت فرانسین بسبب قتل هنری چهارم شاه فرانسین متزلزل بود نظیر آن ازین فساد نیز تخلل عظیم در دولت عثمانی راه یافت و شاه عجم فرصت یافته در کشور قیصر دست درازیها کرد که شرحش موجب طول کلام است سرداران مصطفی را محض نالایق یافته از تخت برداشته بیستم ماه آب سنه ۱۰۳۲ هجری باز در حرم سرا مقید ساخته مراد خان چهارم بن سلطان احمد اول را که جوان پانزده ساله بود بشاهی پسندیده چتر سلطنت بر سر او افراختند و او را سلطان اعظم ساختند

شبیه سلطان عثمان ثانی



باب هفدهم در ذکر سلطنت مراد خان چهارم

روز دوم جلوس خود مراد خان بجامع ایوب رفته برحسب قاعده شمشیر در کمر بست و بدریافت ظفرهای
لشکر ایران و شکستهای عساکر قیصری لشکر بزرگ فراهم کرده ببغداد فرستاد مگر بغداد را از دست
عجم گرفتن نتوانست در مقامات مختلف چندین بار فیما بین سپاه عجم و روم جنگهای بزرگ شد
که شرحش را طومارها میباید آخر فوج روم بعد از رزمهای هولناک بغداد را فتح نمودند شاه عباس
صفوی خسرو عجم لشکرکشی کرد و پس از حرب صعب بغداد را مفتوح ساخت و رومیان را انقدر
کشت که جویهای خون در طرق و شوارع بغداد مانند سیل آب جاری گردید ابوبکر پاشا را زنده اسیر نموده
و در پنجرهٔ آهن بند کرده عذاب الیم چشانیده در آتش میان آب دجله بر سر کشتی بسوخت و نوری
افندی و عمر افندی وغیره اکابر را بر سر دار کشید و محمد پاشا پسر ابوبکر پاشا را بسمت خراسان فرستاده
گشت و خود شاه عباس در بغداد مدتی مقیم مانده بمقابله حافظ پاشا شتافت و شهر موصل را
گرفت حافظ پاشا چند مرتبه مقابله نمود بقسطنطنیه برگشت و سامان حرب درست کرده باز
بمقابله آمد شاه در بغداد آمده با فوج روم محاربهٔ عظیم نموده غالب آمد لشکر روم شکست خورده با دل
شکسته باسلامبول برگشت حافظ پاشا یکضرب توپ که بسیار بزرگ بود و سلیمان شاه نام داشت
آنرا بسبب گرانی همراه بردن نتوانسته در زمین دفن کرد شاه عباس خبر یافته در آورده باصفهان فرستاد
و چند مرتبه با رومیان جنگیده مقضی المرام داخل اصفهان شده بعد از چندی داعی اجل را لبیک
گفت هرگاه خبر رحلت شاه عباس بروم رسید خسرو پاشا با یکصد و پنجاه هزار سپاه روانهٔ ملک
ایران شد و بر ایرانیان غالب آمده بموصل برگشت در پایتخت سران آن مرز و بوم فسادها برپا کردند
و خلقی کثیر سر در گریبان عدم کشید حتی در قسطنطنیه بسیار خانه غارت شد که تفصیل این فتنهها را
کتاب بزرگ مبسوط میباید امیر فخرالدین حاکم کوه لبنان با فرنسیس وغیره اتحاد پیدا کرد زیرا که
از سلطان در دل خود هراس داشت چراکه در دمشق با خسرو پاشا جنگیده بود سلطان احوال دوستی
او با نصاری دریافته لبرکردی احمد پاشا بر سر او لشکر فرستاد لشکر سلطانی شکست خورد فیروز اوغلی
حکم داد که مقابله با امیر نموده شکست داد و در این معرکه امیر علی سردار لشکر امیر فخرالدین بقتل رسید
احمد پاشا را دنبال امیر گرفتار ساخته بحضور سلطان آورد سلطان عفو جرائمش نموده او را نزد خود داشت
ناگاه خبر رسید که نبیرهٔ امیر شهر بیروت را تاراج کرد و احمد پاشا را در سواد دمشق شکست داد

سلطان خشمناک گشته امیر را کشت امیر مسعود و امیر حسین هر دو پسران امیر فخر الدین را نیز حکم گردن
زدن نمود مگر باز جان بخشی کرد و از سر خون آنها درگذشت و در سنه ١٦٣٨ مسیحی بیست و سوم ماه شباط مراد
چهارم لباس عربی پوشیده خود فولاد بر سر نهاده عنان اسب از سلسلهٔ آهن با صد هزار سپاه تیغ گذار
بسمت بغداد روان شد در اثنای طریق بهرام پاشا وزیر اعظم درگذشت بجای آن طیار پاشا خلعت
وزارت یافت المختصر منزل بمنزل قطع مسافت نمود و در بغداد رسیده متصل مقبرهٔ ابو حنیفه خیمه
زد و با لشکر ایران که در بغداد بود محاربهٔ عظیم نمود و طیار پاشا کشته بجای او مصطفی پاشا تشریف
وزارت پوشید آخر بعد از جنگ عظیم که پنجاه هزار ایرانی در ان بیجان شدند بغداد را مسخر ساخته یکهزار
عجم را زنده بدست آورده روبروی خود سر از تن جدا کرده کوس ظفر کوفته بطمطراق تمام داخل قسطنطنیه شده
بعارضهٔ بخار بر بستر رنجوری افتاده حکم قتل ابراهیم برادر خورد خود داد مادرش ابراهیم را پنهان ساخته بگوش
مراد چهارم خبر قتلش را رسانید مراد باحضار نعش فرمان داد حکیمیکه معالج بود گفت که دیدن مرده برای
شما بسیار مضر است میسر نخواهد شد آخر در همان چند روز نهم ماه شباط سنه ١٦٤٠ مسیحی موافق شانزدهم
ماه شوال سنه ١٠٤٩ هجری مراد قالب تهی کرد عمر این پادشاه ٢٥ سال و ایام پادشاهی او ١٧ سال بود
نهایت شوق سواری اسبان پادشاه را داشت هشتصد اسب در اصطبل خاص او بود

شبیه مراد خان چهارم



باب سیزدهم در ذکر سلطنت سلطان ابراهیم خان

بعد از مردن مراد چهارم ارکان دولت پیش برادرش ابراهیم که در حرم سرا محبوس بود رفتند و گفتند که برادر شما در رحمت ملوکانه در برکرده رونق بخش اورنگ قیصری شوید ابراهیم بسیار ترسید و لرزید و دانست که برادرم برای دریافت ما فی الضمیر من این حیله کرده است گفت من ترک دنیا نموده ام مرا بجهانداری کاری نیست مردمان برای اطمینان او نعش مراد را باو نمودند مطمئن شده حکم دفن داد جنازهٔ مراد را مانند جنازهٔ سلاطین کیان بگورستان بردند جمله فوج و حشم سلطنت و در جنیبت کل اسبان سواری او که بر پشت آنها زینها معکوس نهاده بودند همراه بود من بعد سرداران ابراهیم را از مجلس بیرون آوردند چون از روز میلاد تا وقت جلوس بتخت کاهی بر اسب سوار نشده بود بر تخت روان نشانده در مسجد ایوب برده شمشیر باو حواله کردند و برسم سلام توپها را سر دادند این کس بسیار ضعیف العقل جوان بیست ساله ترسنده مزاج بود سوای صحبت زنان هیچ سلیقه نداشت پانصد و پنجاه کنیزان پری چهره در حرم سرای خود جمع کرده بعیش و عشرت نشست و زمام سلطنت بمادر خود و وزرای سلطنت سپرد وزرای خیر خواه در انتظام کوشیدند و آبروی دولت عثمانی را برقرار داشتند در سنه ۱۰۵۵ هجری برابر سنه ۱۶۴۵ مسیحی نصاری بمراکب قیصری در دریا نقصان رسانیدند چهار صد جهاز جنگی برای تادیب کفار بسمت جزیرهٔ مالطه از لنگرگاه قسطنطنیه روان شد و بفتح و فیروزی عود نمود و در سنه ۱۰۵۰ هجری هم با نصاری جنگها واقع شد و از حسن تدبیر ارکان سلطنت خرابی رونداد مگر سران سپاه پادشاه و وزیر او احمد پاشا را در لذات جسمانی منهمک یافته شوریدند و آهنگ قتل سلطان کردند ابراهیم زر فراوان بخشیده جان خود را بسلامت برد افسران لیسه هفت ماهه او را سلطان کردند ابراهیم را در شبستان بند ساختند بعد از ده روز بعض از سرداران سعی در بیرون آوردن ابراهیم را از قید نمودند افسرانیکه مقید کرده بودند بیست و هشتم ماه رجب سنه ۱۰۵۸ هجری ابراهیم را کشتند عمر این سلطان بیست و نه سال و ایام پادشاهی وی نه سال بود و از این پادشاه افعال قبیحه بسیار سرزده مداخل ولایات را بیهوده صرف خود میکرد و دختر شیخ الاسلام را بعنف گرفت و این باعث شورش ینگچری و هلاکت او شد

شبیه سلطان ابراهیم خان



باب نوزدهم در ذکر سلطنت محمد خان رابع پسر ابراهیم خان مقتول

محمد خان رابع در سن هفت سالگی پادشاه شد و مادرش کوسم سلطان حاکمه گشت سرداران حکومت زن را قبول نکردند شورش برپا نمودند در اسلامبول اضطراب عظیم گردید آخر سلیمان خواجه سرا کوسم سلطان را قتل کرد از خانهٔ او بسیار صنادیق روپیه و اشرفی و طلا و نقره و جواهر گران بها و زیور مرصع و ظروف ذهب و فضه برآمد و تا سنه ۱۰۶۲ هجری آتش فساد در قسطنطنیه برپا ماند که تفصیل آن بسیار است و در سنه ۱۰۶۳ هجری تا چهل روز متواتر جا بجا در کشور روم زلزله حادث شد و بسیار نقصان مال و تلف نفوس گردید و از ماه ذی القعدة الحرام سنه ۱۰۶۳ هجری تا ماه جمادی الاولی سنه ۱۰۶۴ هجری فیما بین پاشایان قتل و قتال دائر گشت چند پاشایان مردند پادشاه کم سن بود کسی

با و نمیکرد آخر کوبرلی محمد نام وزیر شد این کس عاقل و در تدبیر خوب بود انتظام نمود و بر نصاری لشکرها فرستاد
بر اکثر جا غالب آمد و جزیرهٔ تنیدوس وغیره را مسخر کرد و در سنه ۱۰۶۸ هجری بر بلاد سرب لشکرکشی نموده
یکصد و پنجاه هزار کافر را قتل کرد بنصرت و اقبال برگشت در چند روز از تدابیر صائب این دستور دهی
شعور سلطنت روم رونق گرفت مگر زندگی وفا نکرد پنج سال و سه ماه ده روز کار وزارت را بوجه
وجیه سرانجام داده هفدهم ماه ربیع الاول سنه ۱۰۷۲ هجری جهان فانی را بدرود کرد وقت نزع سلطان
محمد خان بر بالین او آمد و بسیار حسرت و افسوس کرد و گفت که مرا وصیت کن وزیر جواب داد
که در امور مملکت هرگز زنان را دخل ندهی و از صحبت نسوان غافل مشو و سپاه خود را از خود راضی
دار و هرگز یکنفر از سپاهی کم مکن و همیشه جهاد با نصاری برپا دار و ایشان را گاهی مهلت مده القصه
سلطان بعد از رحلتش احمد پاشا پسر او را خلعت وزارت بخشید این کس نیز مثل پدر خود هوشیار
بود در ماه ذی الحجه سنه ۱۰۷۶ هجری برای تسخیر قلعهٔ کریت روان شد پنجم ماه جمادی الاولی سنه ۱۰۷۷ هجری
متصل قلعه رسید بر این قلعه از بیست و دو سال فوج قیصری پی در پی یورش میکرد مگر از غایت
استواری و فراوانی اسباب قلعه داری فتح نمیشد احمد پاشا محاصره نموده از صدمهٔ توپهای کوه
شکن جگر محصوران را پاش پاش کرد بیست و هفتم ماه ایلول سنه ۱۶۶۹ مسیحی اهالی قلعه عاجز آمده امان
طلبیده بچشم گریان جبراً قهراً قلعه را خالی کرده رفتند احمد پاشا قرین فتح و نصرت بحضور سلطان
حاضر شد و درین سال یعنی سنه ۱۰۷۷ هجری بسیار خرابی در کشور قیصر راه یافت و رای جنگ و جدال
زلزلهٔ پی در پی آمده چند شهر را تباه کرد حتی که جبال بزرگ شق شدند و از مرض طاعون هزارها مرد و زن
مردند و از شدت برف و کثرت سرما بیشمار چهارپایان و پرندگان جان دادند و در بیت المقدس
شخصی یهود دعوی کرد که من مسیح بن مریم و چون مرد طلیق اللسان صبیح الوجه بود خیل خیل یهود و نصاری بر او
جمع آمدند و این کس در شعبده بازی هم دستگاه داشت حاکم بیت المقدس ارادهٔ گرفتاری او کرد
مسیح جدید خود باسلامبول شتافت صدر اعظم احمد پاشا خبر یافته گرفتار کرد و او را عیسائیان زر داده در
قیدخانه پیش او رفته پابوس حاصل میکردند سلطان محمد برای ملاقات رفت و گفت که من امتحان تو
میکنم اینک در میدان استاده شو من لشکر خود را میگویم که تیرباران کنند ببینم که بر تو پیکان اثر
میکند یا نه مسیح کذاب بر پای سلطان افتاد و گفت طاقت امتحان شما ندارم سلطان بقتل او
حکم داد مسیح مسلمان شد و توبه کرد همراه او بسیار عیسائیان مسلمان شدند و همچنین شخصی دعوی کرد
که من مهدی موعودم او هم بقتل رسید و در سنه ۱۶۷۳ مسیحی مطابق سنه ۱۰۸۴ هجری سوم ماه رمضان

المبارک سلطان احمد پسر سلطان محمد پیدا شد تا چند روز در بارگاه سلطانی بسیار مسرت و اسباب طرب
مهیا ماند و در سنه ۱۰۹۲ هجری مطابق سنه ۱۶۸۱ مسیحی بیست سال و شش ماه وزارت نموده بعمر چهل و یک
سال احمد پاشا بدار آخرت رفت بجای او مصطفی پاشا وزیر شد و سلطان بعزم ملک گیری با صد و
پنجاه هزار سپاه بکمال توزک و احتشام از قسطنطنیه برآمد و مصطفی پاشا را برای تسخیر فینا که از کشور روالی
نمسا است پیشتر روانه کرد مصطفی در ملک نصاری قدم نهاد و بقتل و نهب بازوی همت کشاده چهل هزار اسیر
گرفت و شهر فینا را محاصره نموده از ضرب گلولهای توپ اکثر اماکن رفیعه را منهدم کرد شب و روز تا
چهل و پنج روز از طرفین مثل تگرگ گلولهٔ توپ میبارید و دود سیاه باروت روی مهر و ماه پوشید
سپاه و رعیت فینا خوب جنگیدند و از سلاطین نصاری فوج برای مدد طلبیدند و از دهم ماه
ایلول سنه ۱۶۸۳ مسیحی هشتاد هزار لشکر نصاری مختلف القوم سردار بزرگ جیش نصاری گفت که سپه برای امداد
سالار روم مرد غافل معلوم میشود زیرا که در زمین نشیب لشکر خود را جا داده است و اماکن بلند را
بی محافظت گذاشته بی شک من بر او چیره دست خواهم شد بعده بمیدان جنگ آمده رزم آرا
گشت از بام تا شام انقدر جنگ توپ و تفنگ گردید که روی آسمان از غبار و دود باروت ناپدید
شد و هزارها آدم طرفین در خاک و خون غلطیدند چون شام شد هر دو سپاه بخیام خود برگشتند سپاه
روم بسیار خسته بود خیمه و خرگاه گذاشته نیمشب خفیه برخواسته رفتند صبح نصاری خبر یافتند
نهایت شاد شدند و بر خیام خالی ریختند مال و متاع وافر بدست آوردند و در سپاه خود
قسمت نمودند سلطان ازین گریز بر مصطفی عتاب فرمود و او را از وزارت معزول کرده ابراهیم پاشا را
خلعت داد پاپ مرشد نصاری برای جنگ نمودن با سلطان تمام نصاری را تحریص کرد جا بجا
از نصاری مع اهل اسلام جنگ و جدل رو داد و بیشتر هر طرف غلبهٔ نصاری شد سلطان حیران
شده ابراهیم پاشا را بی کفایت یافته موقوف کرد و سلیمان پاشا را منصوب نمود و از دهم ماه
آب سنه ۱۶۸۷ مسیحی سلیمان برای مقاتلهٔ نصاری شتافته از میدان گریخته بقسطنطنیه برگشت
سلطان خشمناک شده او را قتل کرد و سیاوش پاشا را منصب وزارت بخشید تمام سال به
آفات و آلام بپایان آمد و از قحط سالی و آتش زدگی کشور روم زیاده تر خراب شد بعده سپاه
ینگ چری از سلطان ناراضی گردیده خواستند که فتنه برپا کنند و سلطان را از تخت بردارند
سلطان محمد برادر خود سلیمان خان ثانی را سلطنت سپرده گوشهٔ
عافیت گزید سوای شکار امر دیگری نمی پسندید

شبیه محمّد خان رابع



باب بیستم در ذکر سلطنت سلیمان خان ثانی پسر سلطان ابراهیم

پیدایش این پادشاه سنه ۱۰۵۲ هجری و جلوس بر تخت در سنه ۱۰۹۹ هجریست بعد از نشستن سلیمان سپاه
شورش سیاوش پاشا را در دهلیز خانهٔ او قتل کردند و دیگر سیصد کس درین سانحه از جان گذشتند فیما بین
سرداران فوج جنگ و جدال بسیار شد ازین سبب نصاری هر طرف غلبه کردند و کسی متوجه
دفع دشمن نشد القصه بعد کشته شدن سیاوش اسمعیل پاشا وزیر شد و بعد سه ماه معزول گردید پس از
آن تکفور مصطفی پاشا وزیر شده و در هیجدهم ماه ایلول سنه ۱۶۸۸ مسیحی والی نمسا شهر بلغراد را گرفت
ذوالفقار افندی برای وکالت پیش شاه نمسا روان شد والی نمسا با ایلچی گفت که روبروی من مرا
سجده کن سفیر قبول نکرد ده ماه درین رد و بدل سؤال و جواب منقضی شد سلطان سلیمان ازین امر

سخت برهم گشته بنفس نفیس خود برای مقابلهٔ والی نمسا برآمد بعد از حرب صعب غالب آمد و کشور خود را
از دست کفار گرفت و همراه کوپرلی مصطفی پاشا سپاه بر نمسا فرستاد چون خزانه تهی بود تمام
آلات طلا و اوانی نقره را در دار الضرب مسکوکات ساخته بصرف لشکر آورد و آخر بذات خود صد
هزار سپاه گرفته بکشور دشمن درآمد و بزور شمشیر چند جا را گرفته بلدهٔ بلغراد را بقبضهٔ خود آورده بفتح
و اقبال داخل قسطنطنیه شد بیست و ششم ماه رمضان سنه ۱۱۰۲ هجری سه سال و نه ماه سلطنت
کرده بمرض استسقا انتقال کرد شوق تعمیر مکانات فرح افزا و لب تین دلکش بسیار داشت

شبیه سلیمان خان ثانی



باب بیست و یکم در ذکر سلطنت احمد خان ثانی

بعد از رحلت سلیمان در سکه احمد خان ثانی بر مسند سلطانی نشست ارکان دولت حیاتی زاده
حکیم باشی را متقید نمودند و گفتند که این کس آب و نان سلیمان را بند کرده و او را کشته است و

احمد خان کوپرلی مصطفی پاشا را برای محاربهٔ شاه نمسا گسیل کرد با مصطفی و نصاری مقابله شد مصطفی دلیرانه
پیش پیش فوج بر اعدا میرفت ناگاه از ضرب تفنگ بر زمین افتاد و جان بجان آفرین داد فوج روم هزیمت
یافت مگر در همان روز با لشکر بحری بر نصاری غالب آمد و نصاری مغلوب شدند علی پاشا بمرتبهٔ وزارت
رسید چون بد مزاج بود مردمان متنفر گشتند سلطان او را معزول کرده بجزیرهٔ قبرس فرستاد و حاجی
علی پاشا والی طلب را وزیر کرد و در سنه ۱۱۰۴ هجری ربع شهر قسطنطنیه را از آفت آتش سوخت و
حاجی علی از عهدهٔ خود موقوف گشت و شخصی مصطفی نام وزیر سلطان گردید شاه نمسا فرصت یافته
بلدهٔ بلغراد را محاصره کرد پنجم ماه ذی القعدة الحرام سال مذکور فوج زیاد از اسلامبول روان شد شاه
نمسا خبر ورود عساکر قیصری را دریافته محاصره نمود شاه لندن و هولند با قیصر و والی مصالحت کردند
و در ماه کانون دوم سنه ۱۶۹۱ مسیحی موافق ۲۱ ماه جمادی الآخر سنه ۱۱۰۶ هجری سه سال و هشت ماه سلطنت
کرد و بمرض استسقا انتقال نمود این پادشاه مرد فاضل خوش نویس بود و بسیر شکار و سماع نغمه انس تمام داشت

شبیه سلطان احمد خان ثانی



باب بیست و دوم در ذکر سلطنت سلطان مصطفی خان ثانی پسر محمد خان چهارم

این پادشاه بر تخت جلوس نموده فرمان نوشت که بندگان خدا را درست نیست که در خانهای خود آسایش کنند زیرا که دشمنان اسلام دور ملک اسلام هجوم آورده اند و اجداد من پیوسته با نصاری جهاد میکردند منهم مثل آبای خویش با کفار محاربه خواهم کرد پس ای مسلمانان اطاعت من کنید من بعد بسرکردگی حسین پاشا جهازات جنگی برای مقاتلهٔ نصاری فرستاد حسین پاشا در بحر ابیض بر نصاری چیره دستی نموده جزیرهٔ ساقس را گرفت و خود با لشکر روم آمده با والی نمسا جنگ نموده شکست فاحش داده توپخانهٔ نصاری گرفته اکثر قلاع را منهدم ساخته در موسم سرما بشهر ادرنه اقامت نموده در اوایل گرما فوج جرار برای مدافعت والی نمسا گذاشته با اسیران نصاری و توپخانه آنها که مردانه در میدان گرفته بود بشوکت و دبدبهٔ تمام داخل قسطنطنیه شد ناگاه در همان ایام خبر رسید که مسکو یعنی روس قلعهٔ ازوف را محاصره کرده است سلطان برای مدافعت دشمن لشکر جرار گماشت فوج شاهی با روس جنگیده سی هزار روسی را کشت و قرین ظفر برگشت من بعد سلطان صد هزار فوج همراه برداشته برای محاربهٔ والی نمسا کوچ کرد و بعد از جنگ مظفر و منصور عود نمود باز خبر اجتماع فوج نمسا را شنیده بذات خود با همراهان خود روان شد و الماس پاشا را پیشتر فرستاد الماس در جنگ کشته شد شاه لندن و هولند فیما بین قیصر و والی نمسا در روز بیست و ششم ماه رجب سنه ۱۱۱۰ هجری موافق بیست و ششم کانون دوم سنه ۱۶۹۹ مسیحی مصالحه دادند سلطان بشهر ادرنه برگشته چندی روز سیر و شکار نموده بقسطنطنیه آمد سران سپاه از صلح کردن سلطان با نصاری ناراضی شده یاغی گشتند سلطان را محبوس ساختند و در حبس برای جاوید خرامید گویند وقتیکه لشکریان بر او شوریدند امنای دولت صلاح چنان دیدند که پادشاه برادر خود سلطان احمد را بقتل رسانیده تا لشکریان ناچار شده ازین صرافت بیفتند سلطان گفت عزل بهتر ازان است که بقتل برادر اقدام کنم و خود اول کسی بود که سلام سلطنت بسلطان احمد داد مدت عمر او چهل سال و نه ماه و هفت روز بود اغلب اوقات بتحصیل علوم مشغول بود

شبیه سلطان مصطفی خان ثانی



باب بیست و سوم در ذکر سلطنت احمد خان ثالث بن سلطان محمد رابع

سلطان احمد وقت جلوس جوان سی ساله بود سران سپاه هنوز سر فیض الله افندی شیخ الاسلام را قتل کردند شاه دم نزد هرگاه صاحب اختیار شد بعضی مفسدین را کشت و برخی را معزول نمود و در مدت قلیل چند پاشا را وزیر نموده معزول ساخت آخر علی پاشا را مستقل وزیر کرد و در سنه ۱۱۱۵ هجری با نصاری جهاد نموده مغلوب ساخت و در سنه ۱۱۲۱ هجری در میان شاهان نصاری سخت جدال گردید بطرس شاه مسکو بر کارلوس شاه سوید غالب آمد کارلوس بدرگاه قیصر پناه گرفت مسکو از الکای قیصر هم زراحمت کرد محمد شاه بحکم سلطان برای تادیب و تنبیه نهضت نموده بر سپاه مسکو غالب شد و صلح کرده برگشت سلطان را صلح منظور نگشت باین جرم محمد پاشا را از خدمت موقوف و یوسف

پاشا منصوب گردید آخر در سنه ۱۷۱۶ مسیحی صلح نامه با قیصر و مسکو برای پلبیت و پنجسال نوشته شد قیصر
از یوسف هم ناراض گشته او را معزول فرموده سلیمان پاشا را گماشت و فرمان داد که کارلوس را
بملک او برساند و برای مصارف او زر از خزینه شاهی دهد کارلوس ده لک روپیه طلب کرد
باو عنایت نمود یازده لک روپیه دیگر خواست سلیمان پاشا برهم گشته لشکر خود را حکم کرد که
کارلوس را جبراً از کشور قیصر بدر کشیدند آنوقت نزد کارلوس سیصد پیاده بودند با پلبیت و شش هزار
فوج روم مقابله کرد و گرفتار شد سلیمان او را در قلعهٔ دمید طاش قید کرد بعد چندی بشهر دموتیکا فرستاد
سلطان برای خرج کارلوس ماهانه معین کرد و سلیمان را باین قصور که بی حکم زیادتی کرده بود
معزول ساخت و ابراهیم پاشا را بجای او مقرر کرده بعد از پلبیت دیگر وزیر معزول ساخته
علی پاشا را مامور فرمود کارلوس حسب الطلب همشیره خود عازم سوید گردید قیصر او را بعزت
مرخص فرمود و ششصد چاوش همراه او کرد و هشت سر اسب با زین مرصع و قبا و شمشیر جواهرنگار
عطا کرده دوازدهم ماه تشرین اول سنه ۱۱۲۶ هجری او را رخصت نمود کارلوس مشکور منت قیصر
شده بملک خود رفت و در سنه ۱۱۲۷ هجری با پلبیت فوج شاهی بر اکثر بلاد و جزائر بنادقه استیلا
یافت و والی نمسا عهد شکنی کرده با جیش قیصر مصاف کرد علی پاشا کشته شد فوج شکست خورد
خلیل پاشا والی بغداد خلعت وزارت پوشیده از قسطنطنیه در آمد بشهر ادرنه رفته از آنجا
بمدینه بلغراد شتافته با سپاه نمسا جنگیده هزیمت یافت ازین سبب معزول گشت باز محمد
پاشا وزیر شد بعد هشت ماه معزول گردیده داماد ابراهیم پاشا بمنصب وزارت رسیده
پلبیت و یکم ماه تموز سنه ۱۷۱۸ مسیحی با والی نمسا صلح کرد در عهد سلطنت احمد خان صد و چهل مرتبه در قسطنطنیه
آتش افتاد و بسیار اماکن خاک سیاه شدند و با مسکو و والی پولونیا صلح رو داد و لشکر رومی بملک
ایران رو آوردند تا نهاوند و تبریز رسید شاه ایران پیام صلح فرستاد و سلطان قبول کرد
بشرطیکه شاه ایران از بلاد روم آنچه گرفته است باز سپارد هنوز این گفتگو طی نشده بود که شاه
ایران مرد و پسرش طهماسب ثانی بر تخت کیانی نشست نادر شاه سپهسالار ایران در تبریز آمده
از فوج روم صف آرا شده سپاه روم را شکست داده سلطان سامان لشکر دیگر برای ایران مهیا ساخته
ناگاه در فوج قیصر فتنه برپا گشت ابراهیم پاشا بقتل رسید در ماه محرم سنه ۱۱۴۳ هجری سپاه خیره سر
احمد خان را از تخت برداشتند و محمود را بر سریر خلافت متمکن نمودند مدت عمر این پادشاه شصت و هفت
بسال و چهار ماه و ده روز بود در خطوط متنوعه مهارت داشت و شعر را نیکو میگفت

شبیه سلطان احمد خان ثالث



باب بیست و چهارم در ذکر پادشاهی سلطان محمود اول

حینیکه محمود در ساعت مسعود بر چاربالش قیصری اجلاس نمود غوغای عظیم در سپاه بود قریب
شش هزار سپاهی و چند پاشا درین فتنه راه فنا پیمودند آخر ابراهیم پاشا والی حلب وزیر شد و
بعضی سرکشان را قتل کرد و برخی را معزول ساخت و بعد چند روز خود هم از اوج وزارت افتاد
عثمان پاشا وزیر گشته از راه دریا بمصر روان شد جهازات جنگی شاه اسپین حمله نمودند و مراکب
قیصری را درهم کردند عثمان پاشا وزیر را گرفتار کرده بشهر مالطه بردند هرگاه ملنگرگاه مالطه آمدند مردمان
شهر برای تفرج رسیدند شخصی فرنغیس ارنود نام که در مالطه می بود بر جهازات قیصر سرکنان کند
کرد و در یک گوشه عثمان پاشا را بی توشه و مجروح یافت حکام اسپین را مشتی زر داده عثمان را

گرفت و بخانهٔ خود آورده علاج کرد هرگاه صحت یافت او را بمصر برد و از آنجا بقسطنطنیه آورد عثمان بغایت ممنون شد و زر خطیر بخشید و در سنه ۱۱۴۳ مسیحی طوپال عثمان پاشا برای مقاتلهٔ ایران لشکر گرفته از اسلامبول بیرون آمد و در سواد بغداد لشکر طهماسب ثانی والی ایران را هزیمت داد و تا کردستان شتافته برگشت باز سلطان محمود و احمد پاشا و ابراهیم پاشا و رستم پاشا هر چهار را با فوجهای آراسته بایران فرستاد پاشایان بر کرمانشاه و سنا اردلان و همدان وغیره استیلا یافتند طهماسب ثانی با چهل هزار فوج مقابل شده شکست خورد فوج روم پیشتر قدم نهاده کاشان را تاراج کردند طهماسب ثانی ایلچی برای صلح نزد احمد پاشا فرستاد نادر شاه که آنوقت حاکم سلیستان بود طهماسب ثانی را از تخت برداشته پسرش عباس ثالث را برای نام بر اورنگ متمکن کرد بقیصر نوشت که هر قدر از بلدان ایران در قبضهٔ شما آمده است از آن دست بردارید ورنه اینک آمادهٔ جنگ باشید و قبل از وصول جواب با فشون ایران تا متصل بغداد تاخته لشکر قیصر را شکست داده از دجله عبور کرده بغداد را محاصره نمود قیصر توپال عثمان پاشا را با هشتاد هزار فوج گسیل کرد ششم ماه صفر سنه ۱۱۴۶ هجری کنارهٔ دریای دجله صف آرا شدند نه ساعت فیمابین جنگ بزرگ گردید آخر نسیم ظفر بر پرچم رایات رومی وزید نادر فرار کرد محاصرهٔ بغداد مرتفع گشت خبر نصرت بقیصر رسید سه روز قسطنطنیه را چراغان کردند نهایت خوشوقتی و مسرت رومی نمود نادر شاه فوج جمیع ساخته بعد از سه ماه باز مقابلهٔ لشکر رومی اختیار کرد در محاربهٔ اول و دوم غلبه از طرف سپاه روم و در مصاف سوم شکست فاحش بر لشکر روم افتاد و توپال پاشا در میدان کشته شد قیصر این خبر شنیده بسیار تاسف خورده علی پاشا را برای مقابلهٔ نادر مقرر کرد باز اسمعیل پاشا را انتخاب کرد سپس آن محمد پاشا را گماشت و در همین تردد ششم صفر سنه ۱۱۴۹ هجری با مسکو هم محاربه دست داد نادر شاه پی در پی بر لشکر روم تاخته هر بار شکست داده تا شهر کرکوک کوس فتح نواخته هیبت بسالت خود در قلوب مردم انداخته وحشت غریبی در اسلامبول شد سلطان مجبوراً سفیری بدربار نادر شاه فرستاده طالب صلح شد نادر شاه اظهار داشت که بشرط قبول پنج مطلب با سلطان صلح میکنم مطلب اول آنکه چون شما از عقاید سابقه نکول و طریقه تقلید امام جعفر صادق علیه السلام را قبول کردید قضاة و علماء عثمانی اذعان بصحت طریقه شما کنند و آنرا خامس مذاهب اربعه شمارند مطلب دوم چون در کعبهٔ معظمه ارکان اربعه مسجد الحرام با ائمه مذاهب اربعه تعلق دارد این مذهب نیز در رکن با ایشان شریک بوده بآئین جعفری نماز گذارند مطلب

سیم اینکه هرساله از طرف ایران امیرحاج معین شود و از دولت عثمانی با امیرحاج ایران همان سلوک کنند
که با امیرحاج مصر و شام مینمایند مطلب چهارم اسرای هردو مملکت نزد هرکس بوده باشد آزاد
شود مطلب پنجم وکیل از دولتین در پای تخت یکدیگر بوده امور مملکتین را بر وفق مصلحت فیصل
دهند و نادرشاه برای این مذاکرات ایلچی بسفارت دربار عثمانی روانه نمود چون ایلچی نادری وارد
اسلامبول شد در مجالس متعدده با وزرای عثمانی گفتگو کرد و تفصیل آن مجالس از این قرار است
مجلس اوّل در این مجلس اوّل مطالب نادرشاه را ذکر و تفکیک نموده آنچه راجع بدولت و پلتیک
بود علاحده نوشتند و آنچه متعلق بمذهب بود جدا کانه آنها که پلتیکی بود از قبیل مبادله اسرا و تعیین
سفرا فی الجمله قبول شد و آنها که مذهبی بود از قبیل شناختن مذهب جعفری و تعیین امیرحاج بعهدهٔ
تعویق افتاد در مجلس دوم ایلچی ایران بیان نمود که قصد حقیقی نادرشاه ترک و جرح مذهب شیعه
میباشد اگر دولت عثمانی مطالب نادرشاه را قبول کند طریقه تسنن را نادرشاه در تمام ایران رواج
خواهد داد بواسطه این حرف مامورین عثمانی قبول تعیین امیرحاج را کردند که از راه احسا و نجف بطرف
حجاز روانه شوند مجلس سیم ایلچی ایران در بدو مجلس شکایت کرد که مطالب من بطوریکه شان
پادشاهی بزرگ مثل نادرشاه اقتضا میکند از طرف دولت عثمانی مجلا جواب داده نمیشود و مثل
آورد که معتصم خلیفه با روم جنگ نکرد مگر بجهة اسیری زن بیوه و چگونه نادرشاه تمکین خواهد کرد که چندین
هزار اسیر ایرانی در خاک عثمانی هستند مجلس چهارم باز در مسئله اسرا گفتگو شد مجلس پنجم مامورین عثمانی
که عبارت از وزرای دولت و رؤسای دین بودند بالصّراحه جواب بایلچی نادرشاه دادند که قبول
کردن مذهب جعفری مثل مذاهب اربعه اهل سنّت بدعت در دین است سلطان قبول
نمیکند مجلس ششم ایلچی ایران به بعضی فصول عهدنامه تن درداد و شرط کرد که این عهدنامه بموقع اجرا
نرسد تا وقتی که نادرشاه امضا کند بنابرین از طرف سلطان عثمانی مصطفی پاشا و عبدالله خلیل
افندی مفتی مامور سفارت ایران شدند و سفیر ایران نیز عزم معاودت کرد و از جملهٔ هدایائیکه سلطان
برای نادرشاه فرستاد قرآنی بود بخط عثمان بن عفان و سلطان چون خط النسخ خوب مینوشت
چند سطر از آیات قرآنی و چند فقره حدیث بخط خود برای نادرشاه نوشت چنانکه آیه اوّل
اِنّ الاَرْضَ للهِ یُوْرِثُها مَنْ یَشاءُ آیه دوم وَجَعَلنا لَکُم سُلْطاناً مُبِیْناً آیه سیم تُعِزُّ مَنْ تَشاءُ
وَتُهْدِی مَنْ تَشاءُ آیه چهارم هُوَ الَّذی جَعَلَکُم خلیفة فی الاَرْض آیه پنجم فَضّلَ اللهُ المُجاهِدِیْنَ
عَلَی القاعِدِیْن فقره ششم حدیث المُؤمِنُ لِلمؤمِنِ کَالبُنیانِ یَشُدُّ بَعْضُهُم بَعْضاً فقره هفتم

حدیث علیکم بالجماعة فان القضیة یا کلها الذئب فقرهٔ هشتم بایهم اقتدیتم اهتدیتم فقرهٔ نهم یا ایها الذین آمنوا کونوا انصار الله فقرهٔ دهم وکونوا عباد الله یدا وحیدا فقرهٔ یازدهم بلدة طیبة ورب غفور فقرهٔ دوازدهم انا جعلناك للناس اماما فقرهٔ سیزدهم والقیت علیك محبة منی فقرهٔ چهاردهم ان الارض یورثها عباد الصالحون فقرهٔ پانزدهم انما المؤمنون اخوة خلاصه درذیل عهدنامه نوشته شده بود که حدود ایران همان حدودی است که در عهد سلطان مرادخان رابع تعیین شده وهمچنین درفصل ذیل قید کرده بودند که نادرشاه حق مکاتبه مستقیم با سلطان ولی صدر اعظم ایران حق مکاتبات ندارد وبجز حق گمرک درسرحدات طرفین چیزی از امتعه واجناس جانبین نگیرند وزوار ایران که بکربلا ونجف وبغداد میرود اگر مال التجاره نداشته باشد هیچ وجه حق عبور گرفته نشود ومقصرین طرفین که بخاک یکدیگر پناه میبرند مسترد شوند ودرآخر عهدنامه نوشته شده بود من بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه چون ایلچی نادری که بسفارت عثمانی رفته بهمراهی سفرای عثمانی از راه بغداد باصفهان آمد واز سمت کرمان بقندهار شتافته روز نوزدهم محرم سنه ۱۱۵۱ هجری درنادرآباد بحضور نادرشاه رفتند وهدایای سلطانی را تقدیم کردند وتفصیلی که اتفاق افتاده بود ونامه سلطان را که مبنی بر اعتذار از قبول مذهب جعفری وتفویض رکن بود از حضور گذرانیدند نادرشاه پیغامی که درجواب داد ظاهرا اظهار اتحاد وباطنا تهدید بتخلی وورود بمملکت عثمانی بود وهمچنان بکوبن شرط صلح کرد که جهازات او دربحر اسود نیاید وشهرهای قیصر که سابق مسکو گرفته است باز سپارد وقلعه ازوف را بادست خود منهدم سازد ومثل سایر نصاری برای تجارت درکشور روم آمد ورفت دارد واین قرار ومدار فیمابین وکلای هردو سلطنت در شهر بلغراد استحکام گرفت وباشاه نمسا نیز چند مرتبه جنگیده

مصالحه ساخت وفرنسیس را نیز برای بیست وهفت

سال صلح نامه داد وبیستم ماه کانون دوم سنه ۱۷۴۰

مسیحی باشاه سویدن راه آشتی پیمود وسلطان محمود

مریض شد ۲۲ ماه صفر سنه ۱۱۶۷ هجری به

عقبی شتافت ۵۸ سال

زندگانی نمود

والسلام

شبیه سلطان محمود اول



باب بیست و پنجم در ذکر سلطنت سلطان عثمان خان ثالث

عثمان خان ثالث پسر مصطفی خان ثانی برادر محمود اول است در سنه ۱۱۱۲ هجری بوجود آمد و در مجلس بزرگ شد و در سنه ۱۱۶۷ هجری بر وساده سلطانی قدم نهاد مرد عزلت پسند بود سعید افندی را وزیر کرد و از افسران فوج ترسید که مبادا اولاد احمد خان ثالث را بشاهی بردارند ازین وجه محمود و بایزید و اورخان را قتل کرد در سنه ۱۱۶۹ هجری خانهٔ صدر اعظم و اماکن دو ثلث شهر قسطنطنیه تا قریب ایاصوفیه از آتش سوخت و در سنه ۱۱۷۱ هجری سعید افندی را معزول کرده محمد راغب پاشا را وزیر ساخت و درهمان ایام پانزدهم ماه صفر سنه ۱۱۷۱ هجری سه سال سلطنت کرده جامع عثمانی را که محمود اول بنا نهاده بود تمام نموده انتقال کرد

شبیه سلطان عثمان خان ثالث



باب بیست و ششم در ذکر سلطنت مصطفی خان ثالث

مصطفی مالک تخت و دیهیم گشت با وزیر صاحب تدبیر راغب پاشا عقد خواهر خود صالحه سلطان را
بست این دستور مرد ذی شعور بود ارادهٔ جهاد داشت مگر زود انتقال کرد بجای او حمزه پاشا وزیر شد
بعد شش ماه معزول گردیده مصطفی پاشا باوج وزارت ترقی کرد و بعد یک سال و شش ماه از اوج اعتبار افتاده
محسن زادهٔ محمد پاشا وزیر گشته بعد سه ماه معزول شده سلحدار ماهر حمزه پاشا بدرجه وزارت رسیده بعد چهل روز موقوف گردیده علی
پاشا وزیر شد و درین مدت عزل و نصب تا سنه ۱۱۸۳ هجری چند بار در مسکو جنگ شد آخر لشکر سلطان فتح یافته توپخانهٔ
روس را گرفته بقسطنطنیه آمد و پنجم ماه ذی القعده سنه ۱۱۸۷ هجری برابر ۲۱ کانون دوم سنه ۱۷۷۴ مسیحی سلطان باجل خود قالب تهی کرد

شبیه سلطان مصطفی خان ثالث



باب بیست و هفتم در ذکر سلطنت سلطان عبد الحمید خان

این پادشاه برادر سلطان مصطفی ثالث پسر سلطان احمد سوم است ولادتش در سنه ۱۱۳۷ هجری و جلوس آن در سنه ۱۱۸۷ هجری اتفاق افتاد آدم صلح پسند بود دیهیم بر سر نهاده بیست و یکم ماه تموز سنه ۱۱۸۷ هجری برابر سنه ۱۷۷۴ مسیحی با پادشاهان نصاری صلح نمود زیرا که بسبب کثرت اغتشاش خانگی پی در پی در سلطنت ضعف قوی یافته نمیشد ملک از سرکشی سپاه و افسران رنگ تباهی پذیرفته بود من بعد حسین پاشا را برای تادیب سرکشان دیار عرب فرستاد بغات سر فرود آوردند غبار فتنه فرو نشست مگر روس و والی نمسا باهم متفق شده سر بشورش برداشتند یوسف پاشا و علی پاشا برای مقابله شان رخصت یافتند یوسف نخستین با عساکر نمسا جنگیده قلعه شلیش و غیره را مسخر نمود و شاهین علی پاشا با روس بوجه معقول مقابله کرد و در عصر این سلطان کریمخان زند بصره را مفتوح ساخت مدت سلطنت او پانزده سال و مدت عمرش شصت و شش سال

شبیه سلطان عبدالحمید خان



باب بیست و هشتم در ذکر سلطنت سلیم خان ثالث پسر مصطفی خان ثالث

سلطان سلیم خان ثالث پسر سلطان مصطفی خان ثالث در یازدهم رجب هزار و دویست و سه
هجری نگین جهانداری در انگشت کرده و در وقت جلوس بیست و هشت سال داشت و
در عصر او طایفه وهابی در سنه ۱۲۱۶ هجری کربلای معلی را قتل عام کردند و ناپلیون بناپارت بر مصر غلبه کرد
چون اساس نظام را خواست بگذارد لهذا ینیچری بر او شوریده در اوایل شهر ربیع الاول هزار و دویست و بیست و
دو او را عزل کردند و حبس نمودند حاجی ابراهیم نظامی را که مؤسس نظام بود بقتل رسانیدند و مدت سلطنت
او هیجده سال و هشت ماه و مدت عمرش چهل و هشت سال بود والسلام

شبیه سلطان سلیم خان ثالث



باب بیست و نهم در ذکر سلطنت مصطفی خان رابع پسر سلطان عبدالحمید خان

چنانکه مصطفی در بارگاه سلطانی رسید مفتی شاد و بشاش گردید مصطفی بر اورنگ جهانداری نشست
کلاه خسروی بر سر گذارد سران سپاه ینگی چری نذر دادند زبان بدعا و ثنا گشادند آواز توپهای
سلامی در گنبد نیلگون پیچید ندای منادی امن و امان بگوش ساکنان شهر رسید خوف و اضطراب از قلوب
رعایا بدر شد مفتی در فسحت میدان آمده بندای بلندی بسپاه گفت که سلطان مصطفی قیصر روم گردید
وعده تاکید میکند که لشکر جدید را زود مستاصل خواهم کرد و روزینه عسکر قدیم بنهج قدیم خواهم داشت
سپاهیان این مژده شنیدند شادمان بخانهای خود برگردیدند سپاه جدید النظام مایوس بصد افسوس در کشور
سلطانی بشهرهای دور از دست رفتند و از آفت نجات یافتند ولادت این پادشاه در سنه ۱۱۹۳

هجری و حصول سلطنت در سنه ۱۲۲۲ هجری مطابق سنه ۱۸۰۷ مسیحی ارباب سیر نوشته اند از وقوع این مفسده
فوج روس در حدود فلاق و بغدان دخیل شد و احدی توجه نکرد که دشمنان قدم فراتر نهند سلطان نخستین اختیار
جزئی و کلی مملکت را بمفتی و موسی پاشا سپرد و بعد از چند روز موسی را معزول و طیار پاشا را منصوب کرد بونابارت
باستماع خبر عزل سلطان سلیم خان بسیار تاسف کرد و با روس سلسلهٔ اتحاد جنبانید و وکیل شاه لندن پیش
سلطان آمد و اظهار دوستی و خیرخواهی کرد فیما بین مفتی و طیار نقیض روداد طیار پاشا بشهر روسجک رفت
و با حاکم آنجا مصطفی بیرقدار آمیخت و مفتی بمدد قبقچی مختار کل و مدار المهام گشت و لغزا غبال بر مسند
حکومت روم نشست بیرقدار با فوج یمق عداوت کلی داشت با طیار پاشا یکدل شد با شاه مسکو صلح
نمود عزم اسلامبول کرده و بهیچ افندی را نزد چلبی مصطفی پاشا فرستاده راز خود را در میان نهاده و
بمواعید بزرگ با خود ساخت چلبی دلخواه جواب نوشت و برای عزل مفتی و افسران یمق شریک شد
بیرقدار با لشکر خود بشهر ادرنه وارد گشت عساکر ینکچری از آمدن بیرقدار مشوش شدند بیرقدار از بیرون پیام
فرستاد که من برای مدد شما آمده ام از من مطمئن باشید ینکچری تشویش از دل دور کردند بیرقدار بیرون شهر
خیمه زد و بسرداران ینکچری گفت که با روس صلح کردم شما روانه قسطنطنیه شوید و فوج معقول بسر
کردگی حاجی علی آقا بر سائر قلاع بوغاز و حصون خلیج قسطنطنیه روانه کرد تا دژها در دست خود آورده
تدبیر قتل قبقچی کند حاجی علی مرد مدبری بود بآسانی کامیاب شده در اسلامبول نوکران قبقچی را با خود آمیخته وقت
شب با چار نفر بخانهٔ قبقچی رفت و نیمشب در خوابگاه او خزید قبقچی بیدار شد و گفت کیستی و بی اجازت
چگونه آمدهٔ آقا علی گفت ای بدذات آمده ام تا ترا بکشم و انتقام بکشم قبقچی خود را در پنجهٔ اجل اسیر یافته
گفت که مرا مهلت ده تا دو رکعت نماز خوانم آقا علی گفت ای مفسد این وقت نماز نیست و بیک
خنجر آبدار شکم قبقچی را درید و سر از تن او جدا کرده و در جماعت خود باز گشت و با یاران خویش پیوست و سر
قبقچی را پیش بیرقدار فرستاد وارثان قبقچی ازین حادثه آگاه شدند گریبان دریده خاک بر سر ریخته سینه کوبان
واویلا گویان نزد سپاه یمق رفتند و فریاد کردند و مدد خواستند و گفتند که زود تدارک کنید ورنه دست از جان
و مال خود بردارید سپاه یمق بجنگ آقا برخاستند خبر بسلطان رسید شاه متحیر گردید و بیرقدار همینکه سر قبقچی را مشاهده
کرد بسرعت در سواد اسلامبول آمد و از سلطان موقوفی تنخواه فوج یمق و عزل عطاء الله افندی و عفو قصور
خود خواست سلطان عاجز شده قبول کرد و بملاقات بیرقدار بیرون شهر آمده فرمود که عسکر را معسکر برگردانید
بعده سوار شده جهت سیر و تماشا بباغ سلطانی رفتند بیرقدار بصدر اعظم و طیار پاشا گفت که آنچه من گویم
قبول کن و در هر حال شریک باش صدر اندک تامل کرد بیرقدار خشم گرفته صدر را قید کرد و فی الفور با سپاه رزم

حواه رو بجانب شهر نهاد دربان دررا بست بیرقدار از راه غضب بانگ زد که سلطان مصطفی بحکم شد
فرمان سلطان سلیم خان است دررا زود بکشا ورنه شکسته می آیم و گردن شمارا میزنم درین تکرارها بودند که
جاسوس سلطان مصطفی خبر داد سلطان سوار کشتی شده از راه دریا بشهر آمده سلیم خان را کشته در چارسوق انداخت
و باز برای بریدن سر محمود خان نوکران خود را گفت از آنطرف بیرقدار دررا شکسته در شهر درآمده متوجه قصر
قیصری شد تا سلیم خان را بشاهی بردارد ناگاه نعش سلیم در راه افتاده یافت از اسب بر زمین افتاد و نعش را
در بر گرفت و زار زار گریست سید علی رسیده وگفت که این وقت گریه نیست زود برخیز و تدارک کن و از دشمنان
عوض گیر و محمود خان را دریاب مبادا که او هم کشته شود و دودمان آل عثمان بی چراغ گردد بیرقدار فورا
برجست و بر توسن نشست و پاشنه کوب زود تر از باد صرصر در مجلس سرای قیصر رسید مردمان مصطفی خان برای
قتل محمود خان در خانهٔ او درآمده بودند محمود زخم خفیف برداشته دررا بسته بالای بام بکمال یاس و هراس بر
سوبکاه بیکرد و قورچیان بیرق از نردبان چوبی برابر دیوار قایم کرده محمود را گرفته نزد بیرقدار آوردند بیرقدار
دست محمود را بوسیده بر تخت سلطانی متمکن گردید و مصطفی خان را فی الفور گرفتار ساخت

شبیه سلطان مصطفی خان رابع



باب سی ام در ذکر سلطنت سلطان محمود خان ثانی پسر سلطان عبدالحمید

در چهاردهم جمادی الاخر سنه ۱۲۲۳ هجری مربع نشین وساده سلطنت شد واو پادشاهی باعزم بود گردن کشان
ممالک روم را طوعاً وکرهاً بزیر حکم آورد ودر اواسط سلطنت خود با دولت ایران بنای کاوش گذاشت
وبا حجاج بیت الله الحرام خلاف احترام گماشتگان او بعمل آوردند وبا سرحد نشینان او بخلاف
سایر ازمنه حکام او سلوک میکردند وتجار ایرانی را در هر بلد که بودند محبوس مینمودند بارسال رسائل واظهار
دلائل امری صورت نگرفت تا کار از سفیر بشمشیر کشید واز جانب دولت عثمانی محمد رؤف پاشا را
بسر عسکری وحکومت ارزنة الروم وتوابع مامور کردند وسر عسکر مزبور جلال الدین محمد پاشا الشهیر بچوپان
اوغلی را بسرداری با سایر پاشاهان معتبر مثل حافظ علی پاشا وسلیم پاشا وابراهیم پاشا با پنجاه
ویکهزار سواره وپیاده که بعد از شکست قشون رومی دفتر لشکر آنها بدست افتاد معلوم شد وتوپهای اژدر
دهان بجنگ ایران روانه ساخت وبرای اطمینان پاشاهان مزبور بلاد گرفته آذربایجان را چون بلاد
روم بروسای لشکر قسمت نموده بود واز جانب دولت ایران عباس میرزای قاجار ولیعهد با بیست
وچهار هزار لشکر آذربایجان درحرکت آمد ودر شهر شوال سنه ۱۲۳۷ هجری در صحرای توپراق قلعه جنگ درگرفت
دلیران ایران که در شجاعت به پلنگان وشیران ایران تعبیر میتوان کرد گوی نیکنامی را ربودند در سه ساعت
آن لشکر زخار را از جای برداشتند گفتی آتش سوزان در نی زاری یا دردم سیل روان خاربست
وجمیع دولت ومال ومنال لشکریان روم وسپاه آلمز وبوم بدست غازیان نصرت آثار افتاد و
از پنجاه ویکهزار لشکر زیاده از بیست ودو هزار نفر جان بسلامت بیرون نبرد باقی مجروح ومقتول
گردیدند ولیعهد را لطف ومرحمت بر مجروحین مشمول آمد وامیر خان سردار قاجار که خالوی ولیعهد بود
منهزمین را تا کدوک حنش تعاقب کرد ودر آن روز سی ودو عراده توپ قلعه کوب بدست سپاه
نصرت پناه افتاد القصه بعد از شکست لشکر روم سلطان محمود خان از در صلح وصفا درآمد مصالحه
فیمابین دولتین ایران وروم قرار گرفت وسلطان محمود خان چون دید که لشکر روم اکثری از طایفه ینگچری
ورؤسای آن طایفه در عزل ونصب سلاطین جری میباشند ودر مهمات ملکداری بصرفه و
صلاح خود رفتار مینمایند وفی الحقیقه با وجود آنها سلطان را از سلطنت اسمی است این شکست را بهانه
وچندی هم در این خیال سایر عظمای روم را با خود متفق ساخته تا در سنه ۱۲۴۱ هجری تیغ قهر وغضب را آخت
امری که از قوه خیال بشریه بیرون بود بعمل آورد ودر یکروز هفتاد هزار کس از طایفه ینگچری کشته شد وطایفه
که سالهای سال صاحب اختیار ودر عزل ونصب سلاطین نامدار صاحب اقتدار بودند بکلی نام ونشان

گردید الحق کاری بزرگ و امری سترگ بود چراکه طایفهٔ که چندین پادشاه مقتول ساخته باشند و بیکبار بیخبر
خود نابود شوند امریست که عزم و جزم آن پادشاه را دلیل ظاهر و باهر است پس از قتل جماعت ینیکچری بنای
بنای لشکر نظام را در روم گذاشت و تاریخ این قتل را غزای اکبر دانسته اند و سلطان از دولت روسیه
نیز در سال ۱۲۴۴ هجری شکست فاحش خورده مبلغی گزاف بخسارت روسیه داده صلح نمود و دو
دولت او محمد علی پاشا که بحکمرانی مصر مامور بود ترقی تمام کرد شامات و حلب و حجاز را صاحب شد
و بکلی سلطان را از این ممالک بیدخل کرد بجز سکه و خطبه سلطانی را نامی نبود القصه سلطان در روز
دوشنبه ۱۹ ربیع الآخر ۱۲۵۵ راه آخرت را پیش گرفت و سبب فوت او را دو چیز نوشته اند یکی آنکه
دوستان محمد علی پاشا که در شهر اسلامبول بودند او را مسموم ساختند چراکه زیادتر از سه روز ناخوشی او
طول نکشید دوم آنکه محمد حافظ پاشا سرعسکر را با لشکری انبوه و قورخانه وافر بجنگ محمد علی پاشا فرستاده
چون خبر شکست او بسلطان رسید از غصهٔ استیلای محمد علی پاشا که چاکران دودمان بود و شکست
لشکر چنانکه بجز خواست خداوندیگانه دلیل دیگر نداشت از تیمار بیمار شد روز سیم این جهان را وداع کرد بعضی
گویند که قبل از رسیدن خبر شکست سلطان وفات یافته بود و مدت سلطنت او ۳۱ سال و ده ماه و ده روز
بود و پنجاه و پنج سال در سرای فانی زندگانی نمود

شبیه سلطان محمود خان ثانی



باب سی و یکم در ذکر سلطنت سلطان عبدالمجید خان پسر سلطان محمود خان

ولادت این پادشاه روز دوشنبه نوزدهم شعبان سنه ۱۲۳۷ اتفاق افتاد در روز دوشنبه نوزدهم ربیع الآخر سنه ۱۲۵۵ هجری بجای پدر بر اورنگ جهانداری متمکن شد روز جلوس از عمر او هفده سال و هشت ماه گذشته بود و در دولت این پادشاه امور عظیمه اتفاق افتاد چنانکه محمد علی پاشا که خود را در عهد سلطان محمود خان خدیو اعظم نام نهاد و حرمین شریفین و شامات را تصرف کرد و کار او قوت گرفت در عهد این پادشاه در سنه ۱۲۵۷ هجری شامات و حرمین را باز گذاشت و دولت انگلیس بحمایت سلطان قلعه عکه را از تصرف محمد علی پاشا بیرون آورد و قرار بران شد که محمد علی پاشا بهمان مصر و توابع او اکتفا کند و سایر ممالک را تخلیه کرده بگماشتگان سلطان سپارد و مملکت مصر نسلاً بعد نسل او را مسلم و در عهد این سلطان محمد نجیب پاشا والی بغداد در یازدهم ذیحجه سنه ۱۲۵۸ کربلای معلا را قتل عام کرد و زیاتر از نه هزار نفر بدرجه شهادت رسیدند و در عهد این سلطان محمد علی پاشا اوایل سنه ۱۲۶۳ باسلامبول رفت و سه روز در اسلامبول ماند و سلطان او را اذن جلوس داد و قهوه عنایت فرمود و او حرمتاً للسلطان قهوه را گرفت و نخورد و دویست هزار ریال از نقد و جنس پیشکش گذرانید و سلطان نیز دویست هزار ریال از مالیات مصر برای او معاف داشت و رفتن او باعث آن شد که مصالحه فیما بین دولت ایران و دولت عثمانی ثانیاً در سال ۱۲۶۳ هجری مستحکم گشت و در این باب سلطان النصایح سودمند کرد و در عصر این پادشاه امپراطور روسیه در سنه ۱۲۶۹ بدشمنی برخاست و دولت انگلیس و فرانسه بحمایت سلطان برخواستند که تفصیل آن در دفتر سیم این کتاب ذکر میشود و از جمله وقایع عظیمه که عقل از قبول آن ابا دارد فتح قلعه سواستاپل است و این قلعه حصینه که از قلاع محکم دنیا بود در هشتم سپتمبر سنه ۱۸۵۵ مسیحی مطابق یکشنبه ۲۶ ذی حجة الحرام سنه ۱۲۷۱ هجری بقهر و قسر بدست لشکریان دول متفقه مفتوح شد و سردار روسیه در قلعه بود باطپانچه خود را هلاک ساخت قتل نفس را بر ذل حبس ترجیح داد و مدت محاصره یازده ماه طول کشید و از جمله غنایم که بدست لشکریان دول متحابه افتاد چهار هزار عراده توپ بود و سایر غنایم را برین قیاس باید و این سلطان سپاه را به قاعده نصاری قانون جنگ تعلیم داده ابواب امن و راحت مفتوح گشت انگریزان در خدمتش معزز بودند هر روز مداخله در کشور روم می نمودند اکثر اجاره لنگرگاه بنادر عرب را تا سرحد مصر گرفتند و در کشور سلطانی شهر بشهر کنایس بنا کردند و وکلای خود را جابجا از اسلامبول تا بندر جده مامور ساختند

ممانعت بیع و شرای کنیز و غلام بصوابدید نصاری در دیار روم شد باین سبب در مکهٔ معظمه و بندر جده نوبت
جدال و قتال رسید سالی چند عرب با وکیل انگریز در بندر جده از روی اقتدار قید کرد اعراب از حمیت
جبلی برآشفتند و سفیر و تابعین او را کشتند جهاز جنگی انگریز از بندر عدن بجده رسیده با توپ چند منه
مکان را شکست و از روی قهر و غلبه در بندر فرود آمد حکام ترک اصلا غیرت و حمیت با عراب
نکردند و حمایت و رعایت انگریز را نمودند و چند عرب که مرتکب قتل نصاری شده بودند بنصاری
دادند ایشان را مانند گوسپند ذبح نمودند اعراب بداد خواهی باسلامبول رفتند کسی بعرض آنها
نرسید بلکه آنها را قید نمودند و شریف محمد بن عون شریف مکه را وزرای دولت عثمانی معزول
کرده باسلامبول طلب داشتند و گفتند که باغوای این کس مردمان مکه حکم سلطان را
قبول نمیکنند و بیع و شرای غلام و کنیز را روا میدارند و این پادشاه پسر نوزدهم عثمان و پادشاه
سی و یکم اند و دمان است و مدت پانصد و هفتاد و سه سال است که سلطنت در دودمان عثمانی
برقرار است و اکنون قدمت این خانواده از همه خاندانهای سلاطین دنیا بیشتر است
و ولیعهد این پادشاه برادر او سلطان عبد العزیز است و در خانوادهٔ عثمانی چون بنای
کار بخلافت است لهذا اسن اولاد مقدم است چنانچه پس از سلطان برادر او که در قید
حیات است ولیعهد است و پس از عبد العزیز اگر اولادی از سلطان عبد المجید خان باشد
او خلیفه و پادشاه است و در زمان سابق رسم سلاطین بر آن بود که اولاد آنها از قفس
هرگز بیرون نمیآمد و مردم نمیدانستند که از خانوادهٔ سلطنت چند نفر در حال حیات است
و زیادتر و اهمه از آن داشتند که مبادا طایفهٔ ینکچری بدانند و سلطان را خلع کرده دیگرے را
نصب کنند و این حادث زشت و قاعدهٔ قبیحه را پس از قتل ینکچری سلطان محمود خان
برداشت چنانچه سلطان عبد المجید خان و سلطان عبد العزیز
هر دو در خدمت او در جوامع حاضر میشدند و در
سواری کشتی و تماشای دریا حضور
بهم میرسانند در ۱۵ ماه ذی حجة
الحرام ۱۲۷۷ هجری هنگام
طلوع آفتاب جهان فانی را
وداع کرده بعالم آخرت

شبیه سلطان عبدالمجید خان غازی



دفتر دوم

در ذکر سلطنت سلطان عبدالعزیز خان و جلوس سلطان مراد خان ثانی و اورنگ آرائی سلطان العادل عبدالحمید خان ثانی تا اختتام جنگ روسی و عثمانی

بسم الله الرحمن الرحیم

ذکر سلطنت سلطان عبدالعزیز خان

از قرار تحریر مورّخین چنین مفهوم میشود که بعد از رحلت سلطان عبدالمجید خان بن سلطان محمود خان
باتفاق ارکان دولت برادر مجید و خلف محمود داعنی عبدالعزیز خان که بهم جولائی سنه ۱۸۳۰ع ماه و سال
پیدایش اوست پانزدهم ذی حجه سنه ۱۲۷۷ هجری در اسلامبول بر تخت قیصری نشست و مطابق
قاعده آن سلطنت نخستین در مسجد ایوب رفت و شیخ الاسلام شمشیر در کمرش بست و چون
خطبه و سکّه بنامش مزیّن کردید فراین خبر جلوس خود را در تمام کشور روم فرستاد و بنام سلاطین
یورپ اعلان نامه رسمی جلوس را نوشت و اعراب را که در زندان بودند رها کرد و کارپردازان
سلطنت که کاهل و خائن بودند معزول نمود و بجای شان مردمان کار آموزده را منصوب
فرمود و دست تصرف و اقتدار نصاری که در عهد شاه مرحوم در بنا در دراز شده بود کوتاه کرد
و به نظم مملکت و تقویم امور سلطنت پرداخت و در انتظار و افزایش افواج برّی و بحری و آلات
جنگ بقدر امکان کوشید و تار برقی و عراده ریل و دیگر صنایع را در کشور روم جاری کرد و با پادشاه
ایران رسم اتّحاد مرسوم نمود و زنان شبستان برادر مرحوم خود را مطلق العنان کرد و اجازت
داد که مطابق شرع نبوی با هر کس راضی شوند نکاح نمایند و در سنه ۱۲۷۹ هجری بقاهره مصر تشریف برد
و توفیق پاشا بن ابراهیم پاشا بن محمّد علی پاشا را بخطاب خدیو مصر مخاطب فرمود و در ظل حمایت
سلطانی او را شاد نمود و در اوایل سنه ۱۲۸۴ هجری بدار السّلطنه فرانسه رفت و مهمان ناپلیون
پادشاه فرانسه گشت و از آنجا بملاقات کوین وکتوریا بلندن
تشریف برد ملکه در تشریف مقدم ایشان
مساعی جمیله نمود و مراجعت
بدار السّلطنه اسلامبول
فرموده و بمهام ملکی
توجه فرمودند

شبیه سلطان عبدالعزیز خان



در بیان عزل سلطان عبدالعزیز خان و نصب سلطان مراد خان و قتل سلطان عبدالعزیز

مورخین چنین نوشته اند که مورخه سی و یکم می سنه ۱۸۷۶ مسیحی مطابق هفتم جمادی الاول سنه ۱۲۹۳ هجری هنگام نیمه شب شیخ الاسلام و صدر اعظم و دیگر چند امرا و وزرا و سران سپاه و علما و وکلای دول خارجه اجماع نموده سلطان مراد خان پسر سلطان عبدالمجید خان مرحوم را براورنگ قیصری نشانیدند و سلطان عبدالعزیز خان را از سلطنت عزل نمودند و سلطان در حرم سرای خود خوابیده بود و او را بیدار کردند و از عزل و نصب مطلع ساختند و او را با عیال و اطفال در قصری از قصور سلطانی محبوس نمودند و در روزنامجات انتشار دادند که چون عبدالعزیز خان مرد متکبر خودسر مسرفی بود و اوقات خود را بعیش و نشاط و خوش گذرانی مصروف مینمود و میگفت که شب ولادت من بهتر از شب قدر است و وجه کثیری از دولت یورپ قرض گرفته و بصرف عیش و عشرت رسانیده و ریاست را مقروض نموده

و در خزینه پشیزی نگذاشت و برخلاف قاعدهٔ خاندان عثمانی میخواست که یوسف عزیزالدین افندی پسر خود را ولیعهد کرداند باین وجوه وزرای خیرخواه او را از سریر سلطنت برداشتند و مرادخان پسر عبد المجید خان را نشانیدند زیراکه این کس در لندن علم آموخته است و شاهان یورپ مثل زار روس و پادشاه جرمن و فرانسه و لندن همه کی از این پادشاه بسیار خوشنود و راضی هستند چراکه طریق ایشان رضا جوئی رعایا و اتحاد با سلاطین بلا تعصب مذهب و ملت است و جاری کردن احکام آزادی رعایا و تبدیل نمودن قواعد سلطنت شخصی بضوابط سلطنت نوعی و برانداختن آئین عزیزی پیشنهاد خاطر دارد

شبیه سلطان مرادخان



بیان اثبات قتل سلطان عبدالعزیز خان

شایع کردند که سلطان عبدالعزیز خان از اول آشفته حواس بود و از عزل و حبس خود زیاده پریشان گشته یازدهم ماه و سال مذکور روز یکشنبه با مقراض شریان خود را بریده خود را هلاک ساخت اما عقلا

این بیان را دروغ دانستند تا آنکه در عهد دولت حمیدی حقیقت الامر مکشوف شد و در اخبار نامها چاپ
گردید که اعلیحضرت سلطان عبد الحمید خان ثانی از روز جلوس سراً و علانیةً در تحقیق و تجسس بودند
که عم من سلطان عبد العزیز چسان جان داد آخر بعد از جستجوی بسیار ظاهر گشت که وزرای نمک حرام
از بعض سران یورپ رشوه گرفتند و ولی نعمت خود را بکمال قساوت قلبی و جسارت که از ذکرش مو
براندام راست می آید هیچو گوسپند بر زمین زده رگهای ساعدین او را با مقراض بریدند و بظلمی بینهایت
او را کشتند هرگاه این امر ثابت شد ۲۷ جون سنه ۱۸۸۱ مسیحی مطابق ۲۹ رجب سنه ۱۲۹۸ هجری سلطان
حمید در قسطنطنیه مجلس بزرگ برپا کرد و سه کس مسلمان و دو کس عیسوی را برای محاکمه نشانید و سرور
افندی را برای این پنج کس افسر کرد و از سران سپاه و ارکان سلطنت مجلس مشحون نمود و مجرمان را در
داوری طلب کرد همگی از زبان خود اقرار کشتن سلطان عبد العزیز را علی روس الاشهاد نمودند و جمیع علما و قضات
فتوی نوشتند مدحت پاشا و نوری پاشا و محمود پاشا و فهری بیگ و عرب بیگ و رشید بیگ
و علی بیگ و نجیب بیگ وغیره قاتلان سلطان سر بریده شوند سلطان حمید لختی اندیشید و کشته شدن
عم خود بتحریک و ترغیب بعضی سران یورپ یقین کرد و حکم در داد که مجرمین در مدت عمر محبوس باشند
چنانچه پانزدهم رمضان المبارک سنه ۱۲۹۸ هجری مدحت پاشا در مکه مکرمه وارد شد و شریف مکه او را در طائف
قید کرد تا از این جهان درگذشت المختصر چون مطیعان و باجگذاران از سروران مسیحی باغوای بعضی
پادشاهان یورپ از جاده فرمان برداری منحرف گشته بمقابله لشکر سلطانی استاده بودند و سلطان
عبد العزیز برای تنبیه ایشان لشکر فرستاد و شکستهای فاحش بآنها داده بود و این یاغیان و
باغیان هزیمتها یافته نزدیک بود که سر عجز و نیاز بر آستانه سلطانی نهند و عفو جرایم خود را بصد نیاز
خواهند از وقوع واقعه هایله سلطان عبد العزیز باز بر سر شورش آمدند و از مددگاران پنهانی استعانت
یافتند و قدم جرات پیشتر نهادند پرنس میلان والی سرویه و شهزاده مانتی نگرو نهم جولائی سنه ۱۸۷۶ مسیحی
روبروی فوج احمد مختار پاشا صف آراستند و از مقابله ترک شکست خوردند و دهم جولای جنرل
محمد علی پاشا بر فوج سرویه حمله کرد و لشکر غنیم را شکست داد و بیست و پنجم جولای لشکر اسلام ظفر کلی
بمقابله والی مانتی نگرو یافته علم فتح برافراخت پنجم اگست با عثمان پاشا و لشکر سرویه جنگ شد عثمان
پاشا شهر کران را تسخیر نمود و قدم جلادت پیشتر گذاشت و هیجدهم اگست با درویش پاشا و لشکر
سرویه جنگ شد و سپاه ترک غالب آمد بیست و نهم اگست عبد الکریم پاشا از تلغراف بصدر اعظم
خبر داد که سپاه سرویه را پی در پی شکست حاصل شد و در قلعه الکسیناج حصاری گردیدند و بقیة السیف

امان خواستند و در همین روز مزاج مراد خان پنجم از جادهٔ اعتدال منحرف شد و بمرض فالج از زندگانی مایوس گشته و بفتوای شیخ الاسلام که سلطان مراد خان مریض و مجنون است قابل سلطنت نیست از سلطنت خلع شد تخت سلطنت را به برادر خود عبد الحمید خان ثانی سپرد

جلوس سلطان عبد الحمید خان ثانی بر تخت سلطنت



ذکر سلطنت سلطان عبد الحمید خان ثانی

دهم شعبان سنه ۱۲۹۳ هجری مطابق سی و یکم اگست سنه ۱۸۷۶ مسیحی سلطان عبد الحمید خان ثانی رسماً جلوس بر تخت سلطنت نمود و بنظم مملکت و امور سلطنت پرداخت ناگاه خبر آمد که کشیشان روسی نصاری بلگریا و بوسنیا و هرزی گوینه را بر سر شورش آورده اند عیسائیان چندین مسلمانان را زنده در آتش سوختند و ظلم عظیم نمودند چون این خبر بسمع سلطان رسید برای تادیب و تنبیه و گوشمال ارباب ضلال فوج ترک بر سر ایشان مامور شد و انتقام کلی گرفت و بر کسانیکه جنگجو نبودند تعدی زیاد شد امپراطور نظر بهم

کیشی و عداوت سابقه پنجاه هزار سپاه بد کردکی جنرال عنا طیف بمددکاری اهل سرویه فرستاد و کفار جبل اسود
و مانتی نکرو نیز رفیق همکیشان خود شدند سلطان حمید فوری برای کوشمال مفسدان لشکر فرستاد دیکم ستمبر ۱۸۷۶
عبدالکریم پاشا بر سرویه حمله کرد و تا شهر الکزناتر تاخته و یازده ساعت نجومی جنکیده لوای فیروزی برافراخته
قدم جلادت برای تسخیر بلکریه که آنرا ترکان بلغراد کویند برداشت و چنان یورش برد که دشمنان سرویه
حواس باختند هرکه ایستاد جان داد و هرکه بکریخت آبروی خود ریخت حسین پاشا و حافظ پاشا
نیز دراین جنک کارهای رستمانه کردند و کفار را هزیمت دادند ۲۷ ستمبر سپاه ترک بر قلعه الکسیناج
جنک نمودند لشکر سرویه سلیمان پاشا و حافظ پاشا و عادل پاشا و سلامی پاشا و حسین پاشا تا امکان
داشتند جنکیدند مکر از شجاعت ترکان بهرام صولت شکست فاحش خوردند عبدالکریم پاشا از تلکراف
خبر فتح و نصرت بسمع همایون سلطان رسانید سرور سرویه جنرال چرنالیف مهلت چند هفته درخواست
کرد سپهسالار ترک امان داد و از جنک دست کشید صدر اعظم اطریش دستور العمل و یادداشتی
برای استمالت یاغیان هرزکوینه و سرویه که با عضای دول روس و المان و انکلیس رسیده است
باسلامبول فرستاد و اصول این دستور العمل و یادداشت مبنی براین بود اوّل آزادی تام و تمام
اهالی در مذهبی که پیروی میکنند دوّم قانون در وضع اخذ مالیات که تعدّی بآنها نشود سیّم تشویق
زارعین و ملاحان چهارم یک قسمتی از مالیات معینه که این دو ایالت یاغیه بدولت عثمانی میدهند
همه خرج خود ایالت شود پنجم ایجاد مجلسی دراین دو ایالت مرکب از عیسوی و مسلمانان که معًا در آن
مجلس نشسته و قرارهای لازم برای رفاهیت رعیّت بدهند دولت عثمانی قبول این تکالیف را مینماید
و یکماه مهلت میدهد که اکر در ظرف این مدت اسلحه زمین کذاشته متابعت نمایند آنها را عفو کرده و برای
خرابی که بآنها رسیده مقرر میدارد که در ظرف دو سال تخفیف کلّی در مالیات آنها داده شود مکر سردار سرویه
جنرال چرمالیف اعتنا نکرده با جمّ غفیر و سپاه کثیر دفعتًا و بغتتًا بر عساکر سلطان تاخت آورد و تا پانزده
ساعت نجومی جنک شد که روی زمین لاله زار کردید نصاری هزیمت یافتند و بخواری و زاری مردند و
بقیة السیف کریختند طبیت و نهم اکتوبر حافظ پاشا و اهل سرویه دو مرتبه جنک کردید و نسیم فتح
و ظفر بر آیات نصرت آیات ترک وزید و سی و یکم اکتوبر الکسیناج مفتوح شد و اهل جبل اسود نیز
از مقابله عساکر درویش پاشا عاجز کشتند و از میدان نبرد بکریختند سلاطین نصاری چون دیدند که
هرجا سپاه ترک داد شجاعت و مردانکی میدهد از سلطان خواهان مهلت شدند و مجلس مشورت
برای صلح در قسطنطنیه آراستند که بنام کانفرنس نامیده میشود سالسبری و زیرلندن و دیکر سفیران

سلاطین نصاری در جلسهٔ کانفرنس جمع آمدند و در عرض دو ماه و بیست و نه شروط صلح برقم آوردند و
بحضرت سلطان عرض نمودند که در عرض سه روز توقیع رقم فرمایند ورنه سفیران دول ستهٔ انگلیس و
روس و فرانس و پروس و ایطالیا و استریا از اسلامبول برخواسته خواهند رفت سلطان در ایوان
خود مجلس شوری منعقد فرمود و از رعایای خود از اکابر یهود و نصاری و ترک و عرب را بار داد و در
باب قبول و عدم قبول مسئولات ایلچیان مشورت کرد همه متفق اللفظ عرض کردند که در پذیرفتن این
شروط عزت و خود مختاری وطن ما باقی نخواهد ماند از این ذلت و رسوائی مردن اولی است و ما بجان
و مال برای جدال حاضریم و ادهم پاشا بصوت بلند گفت که از جمعیت ششصد نفر ما را خداوند
تعالی فتح و نصرت بمقابلهٔ هزاران هزار کافر بخشیده است اکنون که بفضله تعالی زیاده از ششصد
هزار سپاه جرار تیغ گذار موجود است مدد الهی شامل حال باد از مقابلهٔ تمام پادشاهان یورپ
خوف و باک نداریم تا یک ترک از ما زنده باشد دشمن را مجال قدم نهادن در کشور ما ان شاء الله
تعالی میسر نخواهد شد سفرای دول خارجه پی باین سخن برده میعاد مهلت را زیاده کردند و چون آن ایام
هم سپری شد وکلا خواستند که بدربار سلطانی حاضر گشته رخصت شوند سلطان بار نداد و مشتهر
فرمود که مجلس کانفرنس را باصرار ملکهٔ لندن منظور فرمودیم و چون دیدیم که در پذیرفتن شروط سلاطین یورپ
عزت و شرف دولت علیه بجا نخواهد ماند قبول نکردیم و چون بیستم جنوری سنه ۱۲۷۷ مجلس کانفرنس ختم گردید
و از قراین معلوم شد که مدحت پاشا وزیر اعظم بطرف داری نصاری است هفتم فبروری سنه ۱۸۷۷
سلطان او را معزول کرد و ادهم پاشا را تشریف صدارت ارزانی فرمود و پرنس میلان والی
سرویه عفو قصور خود از سلطان خواست و بیست و ششم فبروری خطا عفو بر جرایم او کشید
و اسیران او را رهائی بخشید و قلاع و بقاع او را که بزور شمشیر تسخیر فرموده بود باز باو عنایت فرموده
و مصارف فوج را هم از راه مهربانی و ترحم بحال زیردستان نگرفت تا بیستم مارچ سنه ۱۸۷۷ صورت
امن پدیدار ماند و امید قوی بود که اهل مانتی نگرو و جبل اسوده غیره همه اطاعت کنند مگر دفعتاً خبر
رسید که امپراطور روس در مسکو در حضور رجال دولت و اعیان مملکت قرائت کرده آشکارا بیان
نموده که اگر اجماع دول فرنگ نتوانستند قراری در رفاهیت عیسویان رعیت عثمانی بدهند
من مسلماً بالشخصه حاضر هستم که کمال رعایت را با آنها بنمایم و صدر اعظم روس پرنس گرچاکف بدول
المان و اطریش و فرانسه و ایطالیا یادداشتی فرستاد که دولت عثمانی هیچ چه تکالیف دولت
روس را در مسائلی که راجع برفاهیت عیسویان این مملکت است قبول ننموده و باین جهت دولت روس

درتهیهٔ قشون است وخود دلشیمهٔ درعساکر حاضر است و سنهٔ ۱۸۷۶ بعد عساکر اردوهای جنوبی بامور توقف در ایالت ادسا گردیدند گراندوک نیکلا برادر امپراطور سردار این اردو گردید اردوی مذکور عبارت از دولیست وشانزده هزار پیاده وچهل ونه هزار و دولیست نفر سواره وششصد وچهل وهشت عراده توپ و دولیست کرور منات عجالتا ازبرای تدارک جنگ دولت از داخلهٔ مملکت مقرر کرد گراندوک نیکلا که سپهسالار عسکر جنوب بود بسمت کشین یف که معسکر اردوی روس بود حرکت کرده روانه بطرف مملکت محروسهٔ سلطانی شد ۲۴ اپریل سنهٔ ۱۸۷۷ امپراطور روس باتفاق ولیعهد در کشینو خاک عثمانی وارد شد وسان قشون دیده اعلان جنگ داد سفیر روس با اتباع سفارت بیدق خود را خوابانیده از قسطنطنیه کوچ کرد بلیست وششم اپریل متصل باطوم سپاه ترک وروس مقابله شدند از اطراف وجوانب حمله ورگردیدند در طرفة العین هشت هزار نفر از لشکر روس کشته گردید وشجاعت عسکر ترک ظاهر گردید ۲۷ اپریل سلطان در کشور خود اشتهار داد که روس با ما می جنگد الزام این تعدی براوست ومن تا امکان دارم مدافعهٔ دشمن خواهم نمود وآخر فرمان جهاد بکافهٔ اهل اسلام خواهم داد بیستم می سنهٔ ۱۸۷۷ قلعهٔ بایزید و اردهان را از رومی روسی بگرفت وچهارم جون روس محاصرهٔ قارص کرد وششم جون قلعهٔ صخوم را از دست روس سپاه رومی بگرفت وهفتم جون عثمان پاشا شاه مانیئی نیکرعدا شکست کامل داد ویازدهم جون در ایشیا سپاه رومی از فوج ترک شکست فاحش خورد دوازدهم جون احمد مختار پاشا با روس جنگیده محاصرهٔ قلعهٔ قارص برداشت ۲۳ جون فوج ترک قلعهٔ بایزید را که روسی گرفته بود باز بدست آورد ۲۷ جون فوج روسی از دریای دینوب عبور کرد ودوم جولائی سنهٔ ۱۸۷۷ فوج ترک مانیئی نیکر را گذاشتند دوازدهم جولائی فوج روس پلونه را گرفت وشانزدهم جولای لشکر روس از دره شبکه گذشته کوه بلکان را طی کرده بر ئینی صاغره قابض شد بیستم جولای عثمان پاشا از شهر ویدن بلغار آمده پلونه را از روسی باز گرفت و ۲۵ جولای عبدالکریم پاشا سپهسالار ورد لیف پاشا وزیر لشکر بفرمان سلطان قید شدند باین جرم که ایشان در پرده باروس سازش کردند وروسی از چشم پوشی نمودن وپهلو تهی کردن ایشان از دریای دینوب عبور نموده ومحمد علی پاشا بجای عبدالکریم پاشا و محمود پاشا را بجای ردلیف پاشا منصوب کردند وسلیمان پاشا سپهسالار روم ایلی مقرر شد وبیست وهفتم جولای خیرالله افندی شیخ الاسلام بقصور سازش وآمیزش با روسی از عهدهٔ خود معزول وکامل افندی بجای وی منصوب گشت وسی ویکم جولای فوج روس از عثمان پاشا شکست خورد وهمین روز سلیمان پاشا طرف جنوب بلکان سپاه روس را هزیمت داد وسپاه روسی اندرون ورهٔ

سنبکه خزیدو از نوزدهم اگست سنه ۱۸۷۷ اسلیمان پاشا در دره شبکه بر سپاه روس متواتر حمله های مردانه کرد تا آنکه بیست و هفتم اگست حرب صعب روی نمود و جنرال روسی دار و شتنزاکی کشته شد و سی ام اگست فوج ادمانیه بمدد کاری روسی از دریای دینوب عبور کرده از هفتم ستمبر سنه ۱۸۷۷ لشکر روسی و رومانیه محاصره پلونه را کردند و پیاپی حمله های سخت نمودند و هربار از شجاعان ترک شکست خوردند و پنجم ستمبر سپاه ترک قلعه صنخوم را گذاشت و یکم اکتوبر سنه ۱۸۷۷ مسیحی عثمان پاشا و احمد مختار پاشا از سلطان خطاب غازی یافتند و پانزدهم اکتوبر احمد مختار پاشا از روسی شکست یافت و دوم نومبر سنه ۱۸۷۷ مسیحی روس محاصره قارص باردیگر کرد و هیجدهم نومبر فتح نمود و تا بیست و پنجم نومبر لشکر روسی تا ارض روم رسید و احمد مختار پاشا شکست خورد و از روسی بذات خود با تمامی لشکر خویش که زیاده از سه لک بود با ۴۳۳ عرادهٔ توپ پلونه را محاصره نموده و بضرب توپ قلعهٔ پلونه را خراب کرد نظم

بشنو جنگهای پلونا کنون
که روسی سپه کرد یکسر هجوم
سپهدار عثمان نوائین سترگ
رقم کرد نامه که ای شیرزاد
لقب گفت سلطان عبد الحمید
دوان رفت عثمان غازی جوان
به یلغار آنجا چو پیک اجل
نوکوسیتان شاه بهمن گرفت
سر باره از توپهای کلان
گرفته سر راه روسی سران
ز هر سو سوی باره کردند رو
زدند آتشین گلّه در دم هزار
وزان سوی ترکان خنجرگذار
که دشمن از او گشت آسیمه سر
نمود از پردلان زار روس
بن و بیخ این حصن را بر کنید

ز رومی سپاه و ز روسی قشون
پلنگانه جست و پلونا گرفت
بودند او با سپاه بزرگ
لشکر ایوار چون باد تند
شهنشاه ترکان و پور مجید
ز ترکان بهمراه آن نامدار
درآمد چو سیلو ریز میر اجل
چو عثمان غازی بمدد در رسید
پی دشمنان کرد دوزخ نشان
الکت زند روز و چه گر چکاف
گرازان و تازان و پرخاش جو
شب و روز از توپ آتش نشان
فشاندند از توپ سوزان شرار
چو پیچیدند زین گونه پیکار شد
که ای جنگجویان چو گودرز و طوس
بریزید بارو ی این باره را

چو آگاهی آمد بسلطان روم
از این آگهی شاه شد در شگفت
پادشاه جهجاه عثمان نژاد
برو زود و کن خصم را خار و کند
پی رزم سوی پلونا روان
سوار و پیاده دو ره سی هزار
بیک حمله درّه راز دشمن گرفت
بزرقی درو دره را بنگرید
نشسته در آن درّه چو شیر ژیان
بافواج شایسته بهر مصاف
گرفتند از چار سو هاله وار
گلوله چو پیک اجل شد روان
گلوله شهنشانه صبا ن برعدد
بسی از دو سو فوج بیکار شد
ز هر چار سو جنگ و شورش کنید
بضربی که ریزان کند خاره‌ها

بیستم جولائی عثمان پاشا پلونا را گرفت

۳۰ جولائی ... روس ... یورش ...

سپیده دمان چون فروزنده مهر
بغرید چون رعد رومی درای
ز باره چو عثمان غازی بدید
بمیدان هیجا نکرده درنگ
شکسته زد و دست سیه چشم مهر
فرو ریخت از روی بهرام رنگ
بدل سهمگین و بجان بیمناک
سواد پلونا جهنم شده
شکسته دل و بسته لب خسته بال
بسی زار و کم کرده نام آمدند
دگر بامدادان پی نام و ننگ
پس از کوشش سخت پس یادراز
فزون بود عسکر ز سه صد هزار
دل و عزم ترکان نکسته شد
تن شان فتاده گروها گروه
ز مردار خواری بدادند جان
از این وجه شد خوردنی ها تمام
بهنگام شب فوج بیرون کشید
خبردار گردید سالار روس
سر چرخ از این ماجرا مه گرفت
ز غریدن توپ و تندر غریو
بیکدم شد از چشم مردم نهان
ز تیر و ز شمشیر و توپ و تفنگ
ز کل ارمنی شد زمین سر بسر
بپرواز آمد عقاب سپید

برافراخت رایت برافروخت چهر
بجنبید روسی سپه همچو باد
که دشمن کمر بسته آمد پدید
دم توپ گردید آتش فشان
زدیدار هر چیز ز هر سپهر
ز هرّای توپ و ز غیو تفنگ
روان و گریزان بخوف هلاک
سپهدار روسی ز زخم درشت
فرو هشته لفچ گسسته دوال
غم و غصه خوردند و خفتند شب
کمر بست روسی سپه بهر جنگ
صد و سی و یک روز فرداو شام
بمیدان هیجا پی گیر و دار
دراین حملهای قیامت نشان
زمین گشت بد بو گروها گروه
دراین مدت چالش کارزار
بفاقه بسر شد دو صبح و دو شام
شب تیره و شدت برف و باد
زخش گشت از این آگهی سند روس
ز هر دو سپه بر شد آوای کوس
رمیدند از وحشت غولان و دیو
تتق بست میغ بلا ابر بیغ
بپا گشت محشر بمیدان جنگ
پرید از فضای جهان زاغ شب
ز خاور بتابید تابنده شید

بگردون شد آوای شیپور و نای
بدشمن کشی دادمردی بداد
فرو ریخت آتش ز توپ و تفنگ
زمین شد چو کانون آهنگران
شکاشاک عسکر ترنگ و چرنگ
بدریا و خشکی نهنگ و پلنگ
بروسی قران مرگ پی هم شد
بناچار از باره بنمود پشت
به بنگاه هنگام شام آمدند
بسی سر گران و بسی جان بلب
ولی همچو دی گشت انجام کار
بجنگید لشکر نشد شادکام
ولی فتح هرگز میسر نشد
ز روسی هزاران بدادند جان
شغالان و زاغ و زغن کرکسان
ز هر سو بدی بند راه حصار
چو این انگ عثمان غازی بدید
سپاه گرسنه بره رو نهاد
سپه گرد گرد و سر ره گرفت
مقابل شده لشکر روم و روس
زمین و سپهر از غبار و دخان
ببارید باران ژوپین و تیغ
ز خون دلیران آهن جگر
هراسان و ترسان فرو بسته لب
که ناگاه از گردش آسمان

برآورده



برآورده بر فرزل عثمان خان
در آن گفت شد مبتلا چون جوان
که از جان شیرین شدم ناامید
بفرمان او رایت افراختند
بقانون جنگی بگفت از الوس
بگفت و جلو ریز آمد دوان
دلش گشت از دیدنش دردناک
بمن یک بیک گو که گویم براز
که گویم بتو رازهای نهفت
گرفت افسر روس تیغ و کمر
بپاسش گذارید و تیغش نهاد
بگفتا که زود ای بشوره سپر
که کردم بدیدار او شادمان
بشتابید چون پرتو ماه زود
ابا نامداران خنجرگذار
بگفتا که ای پهلوی نامجو
گریزد ز بیم تو در کوه قاف
پس از نرم و سنجیده گفت و شنود
شود تا که به زخم مرد جری
بگفتا که ای میر زرین کمر
گرسنه و تشنه و خسته روان
نخستین تا نهادارا بکن
پذیرفت زو شهریار نکو
بروز دگر چون فروزنده مهر
که در روم و ایران ع رانمیست ارد

زتن سر جدا شد بزخم تفنگ
بفرمود در دم بکار آگهان
کنون صلح بهتر ز جنگ و ستیز
بناچار با دشمنان ساختند
که باشید برجای خود ها خموش
به پیش سپهدار عثمان خان
بگفتا بگو ای سرافراز مرد
باو گفت عثمان که ای نامدار
بلاشرط خود را سپردم براز
ز عثمان غازی برشته جگر
چو از جنرل خویش و دستور روس
بهمراه کالسکه ام راهبر
سپه کش چو بشنید شاهی نواد
بیاورد بر درگه شاه زود
ز کالسکه او را فرود آورید
فراوان تراپیش من آبرو
بدیدار شد از تو در جنگ ها
بجراح شاهی اشارت نمود
چو عثمان چنین مهربانی بدید
سپاه دلیرم بمیدان بکر
بمیدان ستاد دست حیرت زده
پس آنگاه تیمار ما را بکن
به بخشید جا بستر و آب و نان
ز خاور برافراخت تابنده چهر
شه روس آمد بفر شهی

تن آزرده و خسته در دشت جنگ
گشائید اکنون نشان سفید
نه دست نبرد و نه پای گریز
چو آگاه گردید سالار روس
بجنگید و بر حکم دارید گوش
ورا دید غلطیده بر روی خاک
چه داری بدل از آشتی و نبرد
مرا نیست یارای گفت و شنفت
ببر تیغ من پیش زار و سپاه
حضور شه روس آمد چو باد
شنید این سخن امپراطور روس
سواره بر من تو او را رسان
زمین بوسه داد و بره رو نهاد
بزیره برآمد ولیعهد زار
برویش فراوان ثنا گسترید
تو آنی که سیمرغ روز مصاف
در آئین اسپه بدی زنگها
که بندد کمر بهر چاره گری
کلام دل آرا و فرخ شنید
که در برف و سرما و باد خزان
چو تصویر بیجان رده برده
از این گفتگو شد فزون جاه او
بترکی سپاهان عثمان خان
بدیدار عثمان خردمند کرد
بسر بر نهاده کلاه شهی



ستائیده افزود توقیر او
بسلم با و کرد سر شکری
خبردار گردید چون خوندکار
زسوز جگر بر کشید آه سرد
بگفتا که روسی سپه چون جراد
حصاری که چون کوه بود استوار
از این آگهی قیصر ملکت روم
زاغوا شد ستنبد اهمال جو
باین وجه بدخواه گردیده اند
دلم گشت از گرمی رنج سرد
رود زود در خدمت شاه روس

باو باز بخشید شمشیر او
بسکو روان کرد خوشاد شاد
زکرداز عثمان یل نامدار
که ناگاه پیک دگر در رسید
دمان آمد و حصن نول گشاد
سلیمان پاشه لغوجی که داشت
شد آشفته از گردش چرخ شوم
رعایت ز دشمن بسی دیده اند
بخود بزدلی را پسندیده اند
بفرمود تا هوشمند گزین
بآئین بایسته با بوق و کوس

باو داد تمغای نام آوری
سوی تختگاه خودش رونهاد
قرین گشت با حیرت و رنج و درد
نوای غم آلوده از دل کشید
بلا جنگ بگرفت روئین حصار
بلا جنگ و آویز میدان گذاشت
بدانست ارکان عثمان نو
بدامان گل آرزو چیده اند
کنون آشتی به ز جنگ و نبرد
سخندان سخن سنج باداد دین
بگوید که ای شه در این کهنه دیر

زکین و نبرد است اصلح بخیر
چو بشنید این حرف بهجت شعار
که شد آنچه بوده است در سرنوشت
به پیمان کری دوستی تازه کن
بنا شد که ثالث بود در میان
چو نکلس از این امر آگاه شد
بساط مودّت ز نو گسترید
که روسی بر رومی سبب چیر گرد
بپوشید بر جنگ رومی زره
شدند از دو سو با دو فور صفا
سواران عثمان کو شیر جنگ
شه روم بروی تفقد فزود

بفرگفت قیصر بیا نخچی چو باد
بفرط بشاشت پذیرفت زار
کنون آشتی با من و قیصر است
در انداز نخل عداوت ز بن
سپاه سر انداز سرباز من
بفرمان شه آشتی خواه شد
بهم عهد پیمان نهان شد رقم
نشاید بباید مرا صبر کرد
ولی گشت خاموش انجام کار
اسیران روسی و ترکی رها
مرخص شد از درگه شاه روس
سپهدار و سر لشکر خود نمود

برفت و پیام شه خود بداد
به نکلس سپهدار خود بر نوشت
دو دل یک شدن در جهان بهتر است
بکن عهد و پیمان بقیصر نهان
رخ آرند شادان بسمت وطن
خرامان بدرگاه قیصر رسید
دل شاه لندن بهم شد بهم
برابر و برافکن زین و گره
چنین است نیرنگی روزگار
جوان قشنگ و سوار زرنگ
سوی روم آمد بفر و جلوس
و بیست و دوم جنوری سنه ۱۸۷۸

مسیحی مطابق محرم سنه ۱۲۹۵ هجری فوج روس بمقام ایدیانوپل که تا قسطنطنیه یکصد و چهل میل است
وارد شدند و ۲۶ فبروری مطابق ۲۱ صفر سنه ۱۲۹۵ هجری گراندوک نیکلا سردار عساکر روس در قریه سان
استفان نیم فرسخی اسلامبول اردو زد و بیستم ربیع الاوّل بشهر اسلامبول رفته و با اعلیحضرت سلطان ملاقات
نموده شرایط صلح را از طرفین مرقوم داشت و خسارت جنگ را که دو هزار و هشتصد کرور منات
معین شده سلطان در عهده گرفت و در بیست و پنجم ربیع الاوّل گراندوک نیکلا ژنرال تتلبن را بجای
خود تعیین نموده از خاک عثمانی معاودت نموده و در ۲۵ ربیع الثانی سنه ۱۲۹۵ هجری عثمان پاشا با سپاه
خود مراجعت نموده باسلامبول آمد و از دست بوس و عنایات
سلطانی مفتخر و سرافراز گردید و قضیّه
کوتاه شد
والسلام

دفتر سوّم

در بیان اسبابی که باعث جنگ و جدال و سبب اختلال گردید و صورت عهدنامه فیما بین دولتین روس و عثمانی

بسم الله الرّحمن الرّحیم

پیش از آنکه وجوه و اسباب جنگ مذکور الصّدر در حیز بیان آرم نکته مفید و سربسته برای اعلام کافهٔ انام مینگارم اکثر رعایای سلطان مذهب عیسوی دارند و میخواهند که خود را از حلقهٔ اطاعت سلطانی بدر آرند و بخیال حمایت و تائید سلاطین یورپ که نصرانی هستند علم شرارت و بغاوت می فرازند و از روی سیر عثمانیه ثابت و متحقق است که در عهد هر سلطان در عرصهٔ تمرّد و عصیان طغیان می تازند مگر از اقبال سلطانی همیشه مغلوب هستند و گاهی از گلشن آزادی گل مراد نمی چینند و چون عثمانیان بلاد شاهان یورپ را بزور شمشیر گرفته لوای سلطنت خود را در قسطنطنیه افراخته اند و بیشتر سران یورپ را با خاک برابر ساخته اند باین وجه پیوسته شاهان یورپ خواهش میدارند که آب رفته باز آید بجو تا هنوز دست تغابن می مالند و از ناسازی بخت مینالند و تا که غیرت و حمیّت و شجاعت و سخاوت و مروّت و فتوّت و پاس ملّت در ملیان ترک مخمر است همیشه مظفر و منصور بعزّت و حرمت و شوکت و سطوت خواهند ماند و اعدا کف افسوس خواهند مالید از قرار تحریر مورّخین مفهوم میشود که باعث قتال و موجب جدال دولت عثمانیه و روسیّه امپراطور روسیّه بوده توضیح این مقال آنکه سلطان روم پنج ملیان رعیت یونانی دارد و سالهای دراز است که در رعیّتی و اطاعت سلطان بوده اند و امپراطور روسیه باین خیال افتاد که آن رعیت را التصاحب شود اگرچه علی الظاهر در ولایت سلطان اقامت دارند ولی باطناً امور آنها بصوابدید وکلای امپراطور باشد صریحاً در ماه مارچ

سنه ۱۸۵۳ مسیحی منچیکوف سردار بحری بسفارت نزد سلطان عبد المجید فرستاده اعلام نمود که حکماً اختیار
پنج ملیان رعیت یونانرا با و واگذارد و سدانت بیت المقدس را نیز بروسیه سپارد و در آنجا نیز قلعهٔ روسیه
بجهة کسان خود شان برپا نماید سلطان حریف را دید و حرف را شنید در ششدر حیرت افتاده
مهلتی خواسته بسفیر دولت انگلیس مقیم اسلامبول مشورت نمود و در معنی ازو استمداد خواست و او
صراحةً بعرض رسانید که این تکلیف امپراطور تکلیف شاق و تکلیف ما لا یطاق است دولت
انگلیس در حمایت سلطان خواهد ایستاد و دولت فرانسه نیز بیاری سلطان برخواست و منچیکوف
بی نیل مرام برگشت و امپراطور اعلام جنگ کرده علی الغفله لشکر بر مملکت بغدان و ولاخیه کشید عمر پاشا
سردار عثمانی با هشتاد هزار نظام بولاخیه مامور شد و ولاخیه دو بار جنگ از طرفین اتفاق افتاد و در
اینمدت هر قدر دول متحابه خواستند اصلاحی بدهند امپراطور روسیه تمکین نکرد و در ماه جولای در سلیستریه
که قصبه‌ایست در جنوبی دینوب که در بلگریه واقع است جنگی میان لشکر روم و روس اتفاق افتاد سردار
روس زخم برداشته شکستی بلشکر روس رسید و در شدت نایرهٔ فتنه امپراطور روسیه وفات نمود و
جنگ معطل ماند پس از آنکه سلطنت بالکسندر ثانی رسید این شاهنشاه نیز شرایط صلح را قبول کرد و در سنه ۱۲۹۳
هجری در زمان سلطنت عبد العزیز خان اهالی هرزگوینه که آنرا هرسنگ و هرسه نیز میگویند که ساکنانش
نصرانی هستند و با اهل اسلام عناد میورزند بهم چنین صوبه جبل اسود طرف شمال آن مرز و بوم است نصارای
هر دو جا باهم اتفاق نموده شورش کردند و مردم هرزیگوینه از ادای خراج سر تابیدند و سر از اطاعت حکام
ترک پیچیدند و چندین مسلمانان را کشتند و بروایتی زنده در آتش سوختند بیست و دوم اگست سنه ۱۸۷۸
مسیحی این خبر بسمع سلطان عبد العزیز مرحوم رسید نخستین سلطان رعایا را تشفی و تسلی داد و دلدادگی ایشان
کوشید مگر ایشان براه راست نیامدند و بحمایت کیشان مثل اهل جبل اسود بیشتر تمرد و عصیان نمودند تا آنکه
برای تادیب و تنبیه و گوشمال ارباب ضلال اوایل سنه ۱۸۷۶ لشکر سلطانی بر سر ایشان مامور شد و سرکشان
را پست کرد پرنس گورچاکاف وزیر روس شفاعت کرد و معافی خراج سه ساله و دیگر رعایتها برای مردم
سرویه درخواست کرد چون معروضات قابل پذیرائی نبود قبول نشد درین وقت بر دولت علیه
دو ارب روپیه قرض بود که چهار ده کرور سالانه سود آن میشد و هرچند تدبیر ادای این وام را کارگذاران میکردند
صورت آن در آئینهٔ خیال مرئی نمیشد هنوز در این خیال بودند که واقعهٔ سلونیکا قریب اسلامبول در
ضلع رومیله واقع ملک یورپ است و در آنجا بیشتر نصاری می باشند و بسبب محل تجارت
قناسل دول یورپ نیز اقامت میدارند پنجم می سنه ۱۸۷۶ مسیحی دختری بلغاریه را که اسلام آورده برای

اظهار روبروی حاکم وارد سلونیکا شده بود در راه نصاری در ربودند و در محکمه یونانیان که همه نصرانی هستند
قید نمودند مسلمانان ابقا. پنجهزار کس جمعیت شدند و نزد حاکم آمدند و اورا از ماجرا خبر کردند و اجتماع نموده در یک
مسجد بداد خواهی نشستند قناسل جرمن و فرانس در مجمع اهل اسلام دلیرانه آمدند و گفتگو نمودند و کشته شدند
و از طرف هردو سلطنت مذکور جهازات جنگی برای جنگ بر سر سلونیکا آمدند سلطان از راه بردباری و
دور اندیشی در اطفاء نایرهٔ فساد کوشید و قاتلان را بردار کشید و چهار لک روپیه بورثهٔ مقتولان داد قضیه کوتاه

شبیه دختر بلغاریه که اسلام آورده



اما در اثنا همین پریشانی امیر پرنس گورچکاف وزیر روس و کونت اندراسی وزیر استریا و پرنس بسمارک
وزیر جرمن در برلن رفته ملاقی شدند و درباره زوال دولت عثمانیه کنکاش کردند و اهل سرویه درخواست
مهلت چند هفته نموده جنگ را موقوف نمودند و اسباب خود را درست ساخته و عهد را فراموش کرده
هنوز میعاد باقی بود که رزم آرا گشتند و سرتسه وزیران دول مذکوره بنام فرونشاندن فتنه شرایط نامه در

خواستهائی که از پذیرفتن آن کسرشان دولت عثمانیه مضمر بود بدرگاه سلطانی فرستادند و اصرار کردند مگر
سلطان توکل بر مدد خدا فرموده فریب نخورده سر فرو دنیاورد و تن تنها در مقابله اعداء ستمانه ایستاد و
دامن استقلال از دست نداده این معامله هنوز تمام نگشته بود که فساد بلغاریه رو نمود بلغاریه که در
سنه ۱۳۹۲ مسیحی شامل قلمرو سلطانی گردیده است در آنجا بیشتر نصاری هستند بعض گریک چرچ هم مذهب
روسیه و بعض پروتستنت و بعض رومن کتلک و همیشه شاه روس با نواع حیل در ظاهر و مخفی آنها را
اغوا می کند و بر سر شورش می آورد ایشان باور کردند که شاهان یورپ لاسیما روس معین و مددکار
ماست از حکومت سلطان سر پیچیده خودسری آغاز کردند یکم می نجیب پاشا حاکم بلغاریه چند مفسد را گرفتار
کرد و در زنجیرخانه فرستاد نصرانیان بهیئت مجموعی بر نجیب پاشا حمله نمودند وی مغلوب گشته بکر بخت
نصاری چیره دست شدند و چندین اهل اسلام را بکمال بی رحمی شهید کردند و خانهای آنها را تاراج
نمودند و با زنان و اطفال جور و ظلم دریغ نداشتند که از ذکرش بجز دشمن کشتن و جان دادن و عوض
گرفتن دیگر بخواطر هیچ مسلمان خطور نمیکند سلطان عبدالعزیز همینکه این سانحه را شنید سپاه باشی بزوق
و سرکشیه را بر سر باغیان گماشت تا دمار از روزگار ایشان بر آرند و انتقام این جور و عصیان بگیرند
و انگریزان در اخبارات لندن چاپ کرده اند که سلطان بصلاح جنرل اغناطیف سفیر شاه روس
این لشکرکشی را کرد وی بظاهر خیرخواهانه سخن میکرد و در باطن تدبیر زوال دولت عثمانیه را مینمود القصه
سپاه مذکور روانه شده و بروایت صحیح قریب چهار هزار نصرانی را بعقوبت بکشت و نصاری از
شجاعت مسلمانان راه گریز پیمودند و چون تعدی سپاه برکسانیکه از نصاری جنگجو نبودند ثابت شد سلطان
کسانیکه ظلم روا داشتند مؤاخذه کرد و بعض مفسدان را سزا داد و در این اثنا توحش و تنفر خواطر سران
یورپ با دراک بعض حال و قال سلطان عزیز زیاده گردید از آنجمله دریافتند که سلطان نوت های
عثمانی را بمردم ملک خود داده بعوض آن نوت های انگریزی و غیره را گرفته در وجه ادای قرض یورپ
میخواهد بدهد و بجز نوت های عثمانی رواج نوت های دیگر نخواهد ماند و نیز شنیدند که سلطان میفرماید که
شاهان یورپ حمایت نصاری که در قلمرو من هستند سراً و علانیةً مینمایند پس مرا هم واجب و لازم است
که حامی حال اهل اسلام که رعایای نصاری هستند باشم و در ظل حمایت خود آرم چون چنین امور دریافتند
متردد شدند که علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد امنای دولت عثمانی با سیران یورپ متفق شدند و چنانکه
نوشته شد سلطان عزیز را بهر حیله که توانستند از سریر سلطانی برداشتند و او را شهید نمودند و تزلزل
عظیم در قسطنطنیه انداختند حتی که ازین حادثه حرم سلطان عزیز چهار روز در غم جانکاه بسر برده جان

بجان آفرین سپرد و ۱۵ جون ۱۸۷۶ حسن بیک برادر حرم شاه مرحوم که شخص شجاع و خیرخواه سلطان بود
وازروز شهادت سلطان منتظر وقت بود که قاتلان و بدخواهان سلطان را در مجلسی دیده انتقام کرد
اتفاقاً روزی درخانهٔ مدحت پاشا همگی را فراهم یافته حسین عونی پاشا و رشید پاشا و احمد آقا ولشکری
بیک را کشت اهل نظام از هر طرف براو هجوم نمودند حسن بیک دوکس دیگر را نیز کشت و شش تن را
زخمی نمود و خود زخمدار شده درپنجهٔ اعدا گرفتار آمد و بعد هم این بهادر را بردار کشیدند ملخص کلام چون عناد
خانگی باین حد رسید که سلطان عزیز سردرگریبان خاک کشیده مرادخان برتخت نشست فرو شدن
فتنه متخیل شد و چون بعارضهٔ فالج مرادخان تاج و تخت را گذاشته گوشه گیر گردید و شهنشاه ملک قدم
سلطان حمید را تاج و نگین بخشید و طبیعت ایشان مثل طبایع بزرگان ایشان است ماده فاسد
عاصیان بهیجان آمد الکسندر زار روس میدان رزم بذات خاص خود آراست پس از فتوحات
نمایان مراجعت به پطربورغ نمود چنانکه مذکور
شد والله اعلم بالصواب

صورت عهدنامه منعقده درمجلس کنگره برلن فیمابین دولت عثمانیه و روسیه
بعینها بدون قطع جرح و تعدیل و کسر و تکثیر از روی ورقه روزنامه اختر
منطبعه اسلامبول که از روی نسخه که ازجانب مرخصهای دولت
علیه عثمانیه امضا شده است نقل کرده شده و چون او را
معتمد دانستیم برای تفهیم کافهٔ انام دراین کتاب ثبت و ضبط نمودیم

اعلیحضرت شوکت مآب سلطان و اعلیحضرت امپراطور المان و اعلیحضرت امپراطور استریا و جناب
رئیس الجمهور فرانسه و علیا حضرت ملکهٔ انگلستان و امپراطریس هندوستان و اعلیحضرت پادشاه
ایطالیا و اعلیحضرت امپراطور روس بملاحظهٔ نگاهداری انتظام و وضع اروپ موافق احکام عهدنامهٔ

پاریس مورخ ۳۰ مارس ۱۸۵۶ خواستند مطالبی را که از اوضاع سالهای پیش و از عهدنامه اولیه ایاستفانوس
و از جنگ ختام یافته حاصل شده بود انجام و قراری بدهند و انعقاد کونکره را برای آسان کردن این
مهم بهترین وسیله دانسته متفق الرای شدند بنابراین اعلیحضرت پادشاهان مشار الیهم و رئیس
الجمهور فرانسه مرخصها تعیین فرمودند یعنی از جانب اعلیحضرت شوکت آب سلطان الکسندر
قره تودری پاشا وزیر فواید و محمد علی پاشا مشیر و سعدالله بیک سفیر کبیر برلین و از جانب اعلیحضرت
امپراطور المان پرنس بسمارک رئیس وزرا و وزیر خارجه و مسیو ارنست بولوف معارف وزارت
خارجه و پرنس هوهنلوهه ایلچی پاریس و از جانب اعلیحضرت امپراطور استریا کونت اندراسی وزیر خارجه
و کنت کارولی ایلچی برلین و بارون هیموله ایلچی روما و از جانب جناب رئیس الجمهور فرانسه مسیو
ودینکتون وزیر خارجه و کنت سن والیه ایلچی برلین و مسیو دپره مدیر پلتیک در وزارت خارجه و از
جانب علیا حضرت ملکه انگلستان و امپراطریس هندوستان کونت بیکونسفیلد رئیس وزرا و مارکی
دوسالسبری وزیر خارجه و لورد اودو رسل ایلچی برلین و از جانب اعلیحضرت پادشاه امپراطور روس
پرنس غورچاقوف وزیر خارجه و کونت شوالوف ایلچی لندن و مسیو دوبریل ایلچی برلین مرخصی معین
و بموجب خواهش دولت استریا و دعوت المان در برلن اجتماع کرده اعتمادنامهای خودشان را
بقاعده مقرره مبادله و در میان ایشان بقرارداد آتی الذکر اتفاق افکار حاصل و تیمنا بدان کونه قرار
دادند **مادهٔ اولی** بلغارستان در زیر حقوق حکمران سلطنت سنیه عثمانیه با دارهٔ مختاره
مانند یک امارت مالیاتی بدهی تشکیل شده است حکومت بلغارستان یک حکومت عیسویه
بوده عساکر ملیه نیز خواهند داشت **مادهٔ دوم** امارت بلغارستان عبارت از اراضی مفصله
ذیل خواهد بود حدود آن شمالا از حدود صربستان قدیم ابتدا شده از ساحل راست رودخانه طونه
میرود تا بیکنقطه که در سمت شرقی حدود آن شمالا از جانب کوه سیلیسون اروپ معین خواهد شد و
از آنجا بطرف دریای سیاه از جنوب منقالیا که باراضی رومانیا ملحق میشود خواهد گذشت حد
جنوبی آن از منصب حد و بالاتر بمجرای رودخانه بالا رفته از حوالی هات هوجه کوی و سلامکوی و
ایواجق و قولبه و صوجیلق خواهد گذشت خط حدود از مجازی صحرای قامچق گذشته از جنوب
بلیبه و کمجالق و از قامچق لهورده کیلومتر و نیم آنطرف چنگه است و از شمال حاجی محله مرور خواهد
کرد و بنقطه تپه که درمیان تکنلک و ایدوس و بروسا است رفته از بالکان قرین آباد و بالکان پره
دیوفیه و از شمال کوتل از بالکان قره غال گذشته به تمورقپو خواهد رسید و از سلسلهٔ اصلیهٔ

بالکان بزرگ گذشته در حالتی که بر روی همه مساحت آن ممتد خواهد بود به تپه قوزلیقه خواهد رسید از آنجا دره و بالکانها را ترک نموده بسمت جنوب میان قریههای پرتوپ و دوزنجی رفته پرتوپ در قسمت بلغارستان و دوزنجی در قسمت دوم ایلی شرقی خواهد ماند و از آنجا برود خانه طوزلی دره بمجرای این نهر تا منصب آن به نهر طوپولنیچه رفته و از آنجا تا نهر اسهوسکبو دره که در حوالی قریه پتریچو باین نهر میریزد خواهد گذشت **ماده سوم** پرنس یعنی حکمران بلغارستان از جانب اهالی بطور آزادی منتخب شده بموافقت دولتها از جانب باب عالی تصدیق خواهد شد از اجزای خانواده های دولتهای اروپ که الآن اجرای حکمرانی میکنند کسی حکمران بلغارستان نتواند شد چون مقام حکمران منحل بشود امر انتخاب پرنس دیگر بعینه مانند شروط عملیات سابقه بعمل آورده خواهد شد **ماده چهارم** پیش از آنکه حکمران بلغارستان معین بشود معتبرین بلغارستان در شهر طرنوی مجلسی منعقد کرده نظامنامه اساسی امارت بلغارستان را ترتیب خواهند داد در جاهائیکه در میان بلغارها ترک و رومانیائی و روم و سایر جنسها بوده باشد چه انتخابات و چه در تنظیم نظامنامه اساسی حقوق و منافع اهالی مرقومه نیز مرعی شده داخل حساب خواهد بود **ماده پنجم** فقرات آتی الذکر اساس حقوق عمومیه بلغارستان خواهد بود برای بهره مندی از حقوق مدنیه و سیاسیه فرق مذهب و آئین هیچکس را در هر جائی که باشد وسیله استثنا و عدم قابلیت نشده این چیزها مانع از دخول در خدمات عمومیه و رسیدن بمناصب و اجرای صنایع نتواند شد **ماده ششم** آئین خارجی و حریت مذاهب مختلفه را که در بلغارستان موجود هستند و همچنین تبعه خارجه را از این دو جهت امنیت داده شده است تشکیلات مذهبیه و مناسبات با روسای روحانیه را بوجهی ممانعت نتواند شد **ماده هفتم** تا وقت تمام شدن نظامنامه اساسی بلغارستان اداره آنجا بواسطه یک کومیسری و از جانب دولت روس موقتا اجرا خواهد شد یک کومیسر عثمانی و کونسلهائی که از طرف امضا کنندگان این عهدنامه مخصوصا تعیین و توکیل خواهد شد مامور برسیدگی و تفتیش اداره موقته کومیسر روس بوده معاونت او را خواهند کرد در صورتی که در میان قونسلهای وکیل شده اختلافی حادث شود باکثریت آراء قرار داده خواهد شد و هرگاه در میان اکثریت و کومیسر روس یا کومیسر عثمانی اختلاف پیدا بشود ایلچیهای دولتهای امضا کننده در اسلامبول مجلس مذاکره منعقد کرده قرار خواهند داد **ماده هشتم** اداره موقته بلغارستان زیاده از مدت نه ماه از تاریخ تصدیق و مبادله همین عهدنامه امتداد نخواهد یافت پس از آنکه پرنس انتخاب و در جای خود نشانده شد تشکیلات و قرارداد های تازه مرعی الاجرا شده امارت مختاری اداره را

مالک خواهد بود **ماده هفتم** احکام معاهدات و مقاولاتی که در میان بابعالی و دولتهای
خارج در خصوص تجارت و تردد کشتیهای منعقد شده و الآن معمول و معتبر هستند در امارت
بلغارستان نیز کماکان جاری و برقرار خواهد بود و احکام آن بهر دولتی که تعلق دارد مادامیکه از جانب
آن دولت موافقت نشده است بوجهی تغییر نخواهد پذیرفت متاعهائی که در داخله بلغارستان بجاهای
دیگر حمل و نقل بشود بوجهی رسم ترانسیت یعنی حق مرور از آنها مطالبه و دریافت خواهد شد درباره تبعه
و تجارت همه دولتها در بلغارستان بقاعدهٔ مساوات کامله رفتار خواهد شد حقوق و امتیازات
تبعه خارجه و کاپیتولاسیون کونسلها یعنی حقوق محاکمات و حقوق حمایت آنها که بموجب معاهدات
و معاملات جاریه دارند مادامیکه از جانب دولتهائی که علاقه دارند موافقت کرده نشود تعدیل و تغییر
داده نخواهد شد **ماده دهم** امارت بلغارستان سال بسال مالیاتی بدولت متبوعه خود خواهد داد
این مالیات ببانکی که در ثانی از جانب بابعالی معین خواهد شد باید داده بشود و مقدار آن در آخر سال اول
اجرای تشکیلات تازه بمعرفت امضاکنندهٔ این عهدنامه معین خواهد شد و این مالیات از روی ایراد
متوسط امارت قرار داده خواهد شد چون بلغارستان قسمتی از دیون عمومیه عثمانیه را در عهده دارد در آن
اثنا که دولتها مقدار مالیات را معین میکنند بیک قسمت نسبت عادلانه حصه دیونی را که بتقسیمت
بلغارستان خواهد افتاد بنظر اعتنا خواهند دید **ماده یازدهم** از تاریخ مبادله همین عهدنامه حقوق
و وظایفی که دولت عثمانیه در مقابل کومپانی راه آهن روسچق و وارنه داشت با امارت بلغارستان
راجع میباشد محاسبات گذشته منحصر باتفاق بابعالی و امارت بلغارستان و کومپانی محول کرده شده
است از تعهداتیکه بابعالی با دولت اوستریا و مجارستان و بلخود کومپانی کارکنی راه آهن روم ایلی بسته
است آنچه را از بابت تمام کردن خطوط راه آهن و راه انداختن شمندوفر حصه بلغارستان بوده باشد
امارت بلغارستان بر عهده خود خواهد گرفت برای انجام و قرارداد این مطالب پس از انعقاد عهد
نامه هرگونه مقاوله که لازم باشد بلاتاخیر در میان دولت اوستریا مجارستان و بابعالی و امارتهای صربستان
و بلغارستان ترتیب و تنظیم خواهد یافت **ماده دوازدهم** دیگر عساکر عثمانیه در بلغارستان
اقامت نخواهد کرد قلعه های قدیم همه بخرج امارت در مدت یکسال و اگر ممکن باشد دیگر زودتر خراب خواهد
شد حکومت محلیه در خصوص خراب کردن این قلعه ها تدابیر لازمه بکار برده استحکامی هم از نو نمی تواند ساخت
آلات جنگ و غیره آنها که مال دولت علیه عثمانی بوده و بموجب احکام متارکه ۱۳ ژانویه سال ۱۸۷۸ میلادی
۹ محرم ۱۲۹۵ هجری در قلعه های طونه یا شهرهای شمنی و وارنه مانده است بابعالی میتواند حمل و نقل نماید یا اینکه

بفروشد **ماده سیزدهم** درصورتیکه مسلمانان یا دیگر صاحبان املاک اقامتگاه شخصی خودشان را
در بیرون امارت بلغارستان قرار بدهند املاک خودشان را در بلغارستان نگاهداری توانند کرد میخواهند باجاره بدهند
ویا آنکه بواسطه وکیل اداره مینمایند یک کومیسیون عثمانی وبلغاری مامور خواهند بود که درعرض دو سال املاک
امیریه و وقفیه را بفروشد ومطالبی را که متعلق باصول اداره و استعمال آن است وکارهائی را که تعلق بمنافع
آحاد ناس که درین چیزها علاقه دارند مشورت و انجام بدهند اهالی بلغارستان که در دیگر ممالکات عثمانیه سیاحت
یا اقامت کنند تابع حکومت ونظامات عثمانیه خواهند بود **ماده چهاردهم** ایالتی در جنوب بالکانها
بنام روم ایلی شرقی تشکیل خواهد یافت واین ایالت بشرط مختاری اداره مستقیما در زیر حکومت سیاسیه و
عسکریه دولت عثمانیه بوده والی این ولایت عیسوی خواهد بود **ماده پانزدهم** حدود روم ایلی شرقی از
جهه شمال وغروب شمالی محدود به بلغارستان بوده درداخل دائرهٔ اتی الذکر دارای اراضی خواهد بود حدود روم
ایلی شرقی از دریای سیاه آغاز کرده از بالای منصب رودخانه که در نزدیکی دهات هوجه کوی و سلام کوی و
ایواجق وقولیه وصوجیلق میباشد بمجرای نهر بالا رفته از محاذی صحرای دلی قامچق گذشته بسمت جنوب
دهات بلبیه وکیجالق وسمت شمال حاجی محله بفاصله دو کیلومتر ونیم از بالای جنگه خواهد گذشت از آنجا بیک
تپه که درمیان تیکنلک و ایدوس بره سا است بالا رفته از بالکان قرین آباد وبالکان پره زنوچه و از بالکان
قرغان در شمال توتلک به تیمورقپو خواهد رسید و از آنجا سلسله اصلیه بالکان بزرگ را تماما گشته به تپه
قوزبقه منتهی خواهد شد حدود روم ایلی شرقی از حدود بلغارستان در کوه قادر تپه مواشده از یکطرف
محدود و فاصله مجرای ماریقا و توابع آن و از طرف دیگر مجراهای متافره صورتوابع آنرا پیروی کرده از تپه های
دسپوطاطاغی بسمت کوه کروشو رفته بجنوب شرقی وجنوب غربی سیل سیکنند که این کوه ابتدای خط حدود بود
که در عهدنامه ایاستفانوس معین شده بود از کوه کروشو را بهمان خطی که در عهدنامه مذکوره معین بود تابع
میشود یعنی از سلسله های بالکان سیاه و تپه های کوهستانهای قولاقلی طاغ واشک چیلیل وقره قولاسی
وایشقلر گذشته از این تپه آخری تا سمت جنوب شرقی منتهی بنهر اردا میشود و بطول مجرای آن رفته
بنقطه که در نزدیک آطه قلعه است میرسد آطه قلعه جزیره مستقیما در دست آواره دولت عثمانیه خواهد
ماند **ماده شانزدهم** سلطنت سنیه عثمانیه حقوق محافظت ومدافعت این ایالت را برا و بحرا
مالک بوده در حدود مذکوره استحکامات ساخته لشکر خود را اقامت خواهد داد آسایش داخلی را
در روم ایلی شرقی بمعاونت عساکر ملیه وعساکر ضبطیه محلیه نگاهداری خواهد شد صاحب منصبان
این دو فرقه از جانب سلطنت سنیه عثمانیه نصب معین خواهد شد و در هنگام ترتیب و تشکیل عساکر

محلیه هر قومه مذهب اهالی نیز باقتضای موقع تناسب آورده خواهد شد سلطنت سنیه عثمانیه تعهد میکند که در ان
حدود بنام عساکر محافظه لشکر غیر نظامی از چرکس و غیر آنها نگاه ندارد عساکر نظامیه که برای محافظت حدود است
در هیچ حالی درخانه های اهالی اقامت نخواهند نمود **ماده هفدهم** درصورتی که آسایش ایالت داخلاً
یا خارجاً در موقع بیم و خطری باشد عساکر عثمانیه از جانب والی دعوت خواهد شد در این حال بابعالی قرارداد خود را
و دلائل این قرارداد را بسفرای دول متحابه اطلاع خواهد داد **ماده هیجدهم** والی روم ایلی شرقی از جانب
بابعالی بموافقت دولتها پنجساله معین و نصب خواهد شد **ماده نوزدهم** پس از مبادله تصدیق
نامه های همین عهدنامه بلا تأخیر بموافقت بابعالی کومیسیون اروپ تشکیل خواهد شد که نظامات اساسیه
روم ایلی شرقی را تنظیم نماید این کومیسیون در ظرف سه ماه حقوق و وظایف والی را و اصول اداره و محکمه ها
و مالیات را معین خواهد کرد و او این نظامات نظامنامه های متعدد ولایات و تکالیفی که در مجلس هشتم کونفرانس
اسلامبول کرده شده بود تکیه گاه خواهد بود نظاماتی که برای روم ایلی شرقی قرار داده شد در ضمن یک فرمان همایون
پادشاهی درج شده و این فرمان از جانب بابعالی اعلان و بدولتها تبلیغ خواهد شد **ماده بیستم**
تا تمام شدن قراردادهای تازه امور مالیه ایالت را کومیسیون اروپ باتفاق بابعالی اداره خواهد کرد
ماده بیست و یکم هرگونه معاهدات و تعهدات دولیه که درمیان بابعالی و دول خارجه منعقد شده است
یا بعد از این خواهد شد احکام آنها مانند دیگر ممالک عثمانیه در روم ایلی شرقی نیز مرعی الاجرا خواهد بود در ایالت مذکوره
حقوق و امتیازات تبعه اجنبیه را همه حالی رعایت خواهد شد بابعالی تعهد میکند که احکام نظامات عمومی
دولت عثمانیه را که در خصوص آزادی مذاهب و ادیان و اجرای اینهاست مرعی الاجری بدارد **ماده
بیست و دوم** حقوق و وظایف بابعالی از جهه راههای آهن که از روم ایلی شرقی میگذرد تماماً باقی و
برقرار خواهد بود **ماده بیست و سوم** قشون روس که در بلغارستان و روم ایلی شرقی اقامت
خواهد کرد عبارت از دو فرقه پیاده و دو فرقه سواره بوده از پنجاه هزار نفر بیشتر نخواهد بود و مصرف آنها از
جانب مملکتی که اقامت دارند داده خواهد شد این قشون روس راه مخابرات خودشان را موافق مقاوله‌ای
که درمیان دولتین خواهد شد از راه رومانیا و از لنگرگاه های بحر سیاه دوارنه و برغوس نگاهداری خواهد کرد
لشکر روس برای اقامت خودشان در لنگرگاههای بحر سیاه انبارهای لازم را خواهند داشت مدت
اقامت لشکر روس در روم ایلی شرقی بلغارستان نه ماه از تاریخ مبادله این عهدنامه قرار داده شده است
دولت روس پس از تمام شدن آن مدت در ظرف مدت سه ماه از رومانیا گذشته امارت رومانیا را
هم تماماً تخلیه خواهد کرد **ماده بیست و چهارم** بابعالی تعهد میکند که تمامی احکام نظامنامه اساسی

جزیرهٔ کرید را که در سال ۱۸۶۸ نوشته شده است بانضمام اصلاح و تعدیلاتی که موافق حقانیت بوده باشد مجری
نماید برای دیگر روم ایلی شرقی که بموجب این عهدنامه صورت ادارهٔ مخصوصه معین نشده است موافق اقتضاآت
محلیه و باستثنای امتیازات مالیاتی که بجزیره کرید داده شده است نیز نظامنامه‌ها نوشته خواهد شد
بابعالی در هر ولایتی برای قرارداد متفرعات نظامات اساسیه مذکوره کومیسیونها تشکیل خواهد کرد و قسم
اعظم این کومیسیونها از اهالی همان محل اعضا خواهد بود و یادداشتهائیکه این کومیسیونها خواهند نوشت بباب عالی
داده شده بابعالی پیش از اجرای احکام آنها رای و صوابدید کمیسیون اروپ روم ایلی را استفسار خواهد
نمود **مادهٔ بیست و پنجم** هرگاه در خصوص فقرهٔ تصحیح حدود یونانستان در میان بابعالی و دولت
یونان ایتلاف و اتفاق حاصل نشود موافق احکام ضبط نامهٔ مجلس سیزدهم کونگره دولتهای المان و اوستریا
مجارستان و فرانسه و ایطالیا و روس برای آسان کردن مذاکرات حق توسط را منحصر بخود شان میدانند
مادهٔ بیست و ششم ایالتهای بوسنه و هرسک از جانب دولت اوستریا و مجارستان اداره
خواهند شد و دولت مشارالیها باین دو ایالت لشکر خواهد فرستاد ادارهٔ سنجاق یکی بازار را که از میان
صربستان و قره طاغ از جهة جنوب شرقی تا باطرف متروویچیا منتهی میشود دولت اوستریا نخواست
بعهدهٔ خود بگیرد لهذا این سنجاق در زیر ادارهٔ دولت عثمانیه خواهند ماند ولی باقتضای وضع حاضر
سیاسی و محافظات طرق و معابر در این سنجاق دولت اوستریا حق داشتن قراول و ساختن موارد
عسکریه و تجاریه خواهد داشت در خصوص متفرعات این مطلب دولت عثمانیه و دولت اوستریا و
مجارستان حق مذاکره و اتفاق را باقی میدارند **مادهٔ بیست و هفتم** استقلال قره طاغ را چنانکه
از جانب بابعالی تصدیق شده است دولتهای متعاهده که تا حال استقلال آن را نشناخته اند نیز تصدیق
میکنند **مادهٔ بیست و هشتم** دول معظمه شرائط آتی الذکر را متفقاً قرار دادند برای بهره مندی
از حقوق مدنیه و سیاسیه فرق و مغایرت مذهب و آئین هیچکس را در هر جائی که میخواهد بوده باشد
وسیلهٔ استثنا و عدم قابلیت نتواند شد و این چیزها مانع از قبول در خدمات عمومیه و مأموریتها و مناصب
و اجرای صنایع نتواند بود اهالی مذاهب مختلفه و تبعهٔ خارجه را در قره طاغ از جهة آزادی آئین و مذاهب
خارجه امنیت داده میشود تشکیلات مذهبیه ملت مختلفه و مناسبات آنها با روسای روحانی
بوجهی ممانعت نباید بشود **مادهٔ بیست و نهم** حدود تازهٔ قره طاغ بدین قرار است خط
حدود از ایلینو بردو) آغاز کرده بسمت شمال قلوبوق و از روی تره بینجه نیز بطرف غراهوو خواهد گذشت که
غراهوو در داخل هرسک خواهد ماند خط مذکور از نهر غراهوو بالا رفته و بنقطهٔ که یک کیلومتر بالاتر از

رود خانه که بسیالیقه ببر یزد و میرسد از آن به پیلاتوه رفته این قریه در سمت قره طاغ خواهد ماند و از تپه ها
بجانب شمال و از راه بیلکه (قیور بتو و غاچقه بقدر امکان بفاصله شش کیلومتر گذشته بکدز کاهی که در
میان سونیا پلانیا و کوه قوریله است و از آنجا مشرقا قریه وارتقوبچی را بهر سکت گذاشته بکوه اورلین
ممتد خواهد شد از آنجا روانه را بقره طاغ گذاشته مستقیما بشمال خواهد گذشت و بکوتاهترین خطی بنهر
بیود رسیده نهر را گذشته درمیان فرقولیقه و ندونیه به (تاره) خواهد رسید از این نقطه تا موژقواق
بالا رفته تا بسقوژ ز زویه رسیده بقریه سوقولارو در انجا بحدود قدیمه منتهی خواهد شد ماده سی ام
بلده (بار) و اراضی متفرقه آن بشروط آتیه بقره طاغ واگذار خواهد بدین طریق که اراضی جنوبیه (بار)
موافق حدودی که در بالا معین شد بعلاوه دولسنجو تا بویانه بدولت عثمانیه خواهد ماند بطوری که در میان نامه
مفصل حدود معین شده است اسپیقا تا اراضی شمالیه حدود دالماچیا افزوده خواهد شد در نهر بویانا قره طاغ
را از جهت تردد کشتیها آزادی کامل خواهد بود بجز استحکاماتیکه برای محافظت شهر اشقودره لازم است
هر اطراف شهر مذکور استحکامی ساخته نخواهد شد و استحکامات شهر مذکور بیش از شش کیلومتر مسیر نخواهد بود
قره طاغ کشتی جنگی و بیرق کشتی جنگی نتواند داشت کشتی هیچ دولتی بلنگرگاه بار و عموما و نهرهائیکه گذرگاه
قره طاغ است داخل نخواهد شد هرچه استحکامات درمیان دریاچه اشقودره و سواحل آن وجاهائیکه
خاک قره طاغ شمرده میشود هست همه خراب و هدم شده بجای آنها استحکامات دیگر هم ساخته نخواهد
شد دولت اوستریا در بار و سواحل قره طاغ بواسطه کشتیهای سبکت مخصوص سواحل محافظت ضابطه
بحریه و صحیه را خواهد کرد قره طاغ قوانین بحریه را که در دالماچیا معمول است قبول و پیروی خواهد کرد دولت
اوستریا و مجارستان تعهد میکند که منافع تجارت بحریه قره طاغ را بواسطه کونسلهای خود نگاهدارد در
خصوص ساختن راه شوسه راه آهن و نگاهداشتن آنها در اراضی جدیده قره طاغ امارت مذکوره با دولت
اوستریا و مجارستان اتفاق خواهد کرد مواردات و تردد در این راهها بقاعده آزادی کامل خواهد بود
ماده سی و یکم مسلمانان و سائرین که در اراضی جدید قره طاغ هستند هرگاه میخواهند در جای دیگر
سکنا نمایند آنچه عقار و املاک دارند میتوانند آنها را بکس دیگر اجاره بدهند یا بواسطه وکیلها اداره نمایند
هیچکس بجز وسائلی که قانون برای منافع عامه معین کرده است از حق تصرف املاک و عقار خود محروم و
ممنوع نخواهد بود مگر آنکه بدل آنها نقدا داده شده و بر عهده گرفته شود یک کومیسیونی مرکب از مامورین
عثمانی و قره طاغ معین خواهد شد که در عرض سه سال اراضی امیریه و وقفیه را بحساب بابعالی بفروشد
و قرار اداره آنها را بدهد یا بکسی ایجار نماید و همچنین آنچه را از حقوق شخصیه که از این فقرات متولد بشود قطع و

فصل نماید **مادهٔ سی و دوم** در خصوص قرار تعیین آجنت و وکیلهای قره طاغ در اسلامبول و جاهائیکه از ممالک عثمانیه لازم باشد درمیان بابعالی و امارت قره طاغ که در ممالک عثمانیه سیاحت با اقامت کنند موافق احکام حقوق عمومیه و ولیه و اصول و عاداتیکه در حق قره طاغیها جاریست تابع قوانین عثمانیه خواهند بود **مادهٔ سی و سوم** قشون قره طاغ بفاصلهٔ بیست روز بل زودتر اگر ممکن باشد از تاریخ مبادله این عهدنامه جاهائی را که از خارج امارت مذکور است خالی خواهند کرد عساکر عثمانیه نیز جاهائی را که بقره طاغ واگذار شده است در مدت بیست روز مذکور خالی خواهند نمود مع ذلک برای ترک مواقع مستحکمه و حمل و نقل آذوقه که در آنجاهاست و حرکت دادن آلات جنگ و ثبت دفتر کردن اشیاء وادواتیکه فوراً نمیتوان برداشت پانزده روز بر مدت مذکور افزوده خواهد شد **مادهٔ سی و چهارم** مقداری از دیون عثمانیه بواسطه واگذار شدن اراضی که بقره طاغ واگذار شده است بر عهدهٔ امارت مذکوره راجع خواهد بود و مقدار آن بحقانیت ازجانب سفرای خارجه در اسلامبول باتفاق بابعالی معین خواهد شد **مادهٔ سی و پنجم** دولتهای معظم متعاهد استقلال صربستان را تصدیق و بشروط مفصله در فصل آتی مربوط کردند **مادهٔ سی و ششم** برای بهره مندی از حقوق مدنیه و سیاسیه اختلاف و فرق مذهب و آئین هیچکس را و در هرجائیکه بوده باشد وسیله استثنا و عدم قابلیت نشده این چیزها مانع از دخول در خدمات عمومیه و ماموریتها و مناسب و اجرای صنایع نخواهد بود **مادهٔ سی و هفتم** امارت صربستان اراضی معینه را که در داخل حدود مفصله ذیل است مالک خواهد بود حدود تازه صربستان بطول خط حالائی حدود رفته از جائیکه نهر درینا بنهر سارا میریزد بمجرای آب مستقیماً ممتد و مالی وازوو رینق و زخار را در سمت امارت خواهد گذاشت و تا قاپونیق بخط حدود قدیمهٔ صربستان خواهد رفت در دره کوه قاپونیق از آن خط جدا شده و از سمت جنوب قاپونیق بطول حدود شرقیه سنجاق نیش کشیده از تپه‌های کوههای ماریقا و مرداریلانیا خواهد گذشت این تپه درمیان مجراهای نهرهای ابلیار و سینقار را از یکطرف و نهر طوپلیقا از یکطرف دیگر خط فاصل آبها تشکیل خواهد کرد پره پولاد بدولت عثمانیه خواهد ماند **مادهٔ سی و هشتم** مادامیکه مقاولات جدیده منعقد نشود مناسبات تجارتی امارت صربستان با دول سائره تغییر نخواهد یافت و از متاعهائی که از صربستان میگذرد رسم مروریه و ترانسیت گرفته نخواهد شد حقوق و امتیازات تبعه خارجه و حقوق محاکمه و حمایتیکه الآن کونسلها دارند مادامیکه باتفاق امارت و دولتهائیکه علاقه دارند تغییر و تبدیل داده نشده است بطور سابق تماماً

در صربستان مرعی الاجرا خواهد ماند ماده سی و هشتم بابعالیکه با دولت اوستریا و مجارستان
و کومپانی کارشمیند و فررومه ایلی در خصوص تمام کردن راههای آهن و متصل کردن آنها بخطا اوستریا
و درباب کار انداختن راههای آهنی که در جاهای واگذار شده بصربستان تعهدات و حقوق
دارد هرچه ازاین بابتها بحصه صربستان بیفتد بامارت مذکوره راجع خواهد بود برای قرارداد این
مطالب پس از امضا شدن این عهدنامه بلاتأخیر در میان دولت اوستریا و مجارستان و بابعالی
و صربستان و بلغارستان از جهته حصهٔ که به بلغارستان راجع است مقاولاتی که لازم است
تنظیم و ترتیب داده خواهد شد ماده چهلم مسلمانانیکه در اراضی افزوده شده بخاک
صربستان املاک دارند هرگاه بخواهند اقامتگاه خودشان را در خارج صربستان قرار بدهند
میتوانند املاک خودشان را باجاره بدهند یا بواسطه وکیل اداره نمایند کومیسیونی مرکب از مامورین
عثمانی و صرب در عرض سه سال مطالبی را که متعلق بفروش و استعمال املاک امیریه و وقفیه است
و کارهای متعلق بمنافع کسانیکه علاقه باین مصالح دارند انجام خواهد داد ماده چهل و یکم
در حق تبعه صربستان که در ممالک عثمانیه سیاحت یا اقامت کنند تا بسته شدن معاهده در میان
دولت عثمانیه و صربستان موافق قواعد کلیه حقوق دولیه رفتار خواهد شد ماده چهل و دوم
جاهائی را که در داخل حدود تازهٔ امارت صربستان نیست قشون صرب در ظرف مدت
پانزده روز از تاریخ مبادله تصدیق نامه این معاهده ناچار باید خالی کنند و نیز در ظرف همین مهلت
عساکر عثمانیه جاهائی را که بصربستان واگذار شده است خالی خواهند کرد مواقع مستحکم و حمل و
نقل مهمات و اشیاء و ثبت دفتر کردن چیزهائیکه فوراً حمل و نقل نمیتواند بشود علاوه مهلتی بعساکر
عثمانیه داده خواهد شد ماده چهل سوم چون صربستان از جهت اراضی تازهٔ که بر
صربستان افزوده شده است متحمل قسمی از دیون عثمانیه بقدر حصه خود خواهد بود لهذا این حصه را
سفرای اسلامبول باتفاق بابعالی از روی یک اساس عادلانه معین خواهد کرد ماده چهل و
چهارم دولتهای بزرگ متعاهد استقلال رومانیا را بشروط مندرجه در دو ماده آتی الذکر تصدیق
می‌کنند برای اینکه هرکس در رومانیا از حقوق مدنیه و سیاسیه بهره‌مند شوند مقرر است که فرق
مذهب و آئین هیچکس را و در هرجا که باشد وسیلهٔ استثنا و عدم لیاقت در خدمات عمومیه
و ماموریت و منصب و اجرای صنعت نبوده مانع از قبول آنها نخواهند بود ماده چهل و پنجم
آئین خارجی مذاهب و آزادی مذهب را برای اهالی مذاهب مختلفهٔ مردم خود رومانیا و تبعهٔ

خارجه امنیت داده میشود و تشکیلات مذهبیّه ملل مختلفه و مناسبات روسای مذهبیه را بوجهی ممانعت نتوانند شد در رومانیا در حق تبعهٔ همه دولتها خواه تجار و خواه غیر آنها باشند بلا استثنا بطور مساوات کامله رفتار خواهد شد مادهٔ چهل و ششم امارت رومانیا پارچه اراضی بسارابیا را که بموجب عهدنامه ۱۸۵۶ پاریس از ممالک روسیه جدا شده برومانیا داده شده بود باعلیحضرت امپراطور روس رد و اعاده مینماید حدود قطعهٔ مذکوره غربا مجرای نهر پروت و جنوبا شعبه کیلیای طونه و منصب استاری اسلام بول است مادهٔ چهل و هفتم جزیره‌ها که منصبهای طونه است و جزیره‌های مار و محالات و سنجاقها و کیلیا و سنه و محمودیه و ایساقچی و طولچی و ماچین و بابا طاغی و خرسوه و کوستنجه و مجیدیه بامارت رومانیا واگذار کرده شده است خط حدود بمعرفت کومیسیون اروپ که برای تعیین حدود معیّن خواهد شد تنظیم و تعیین خواهد گردید مادهٔ چهل و هشتم فقرهٔ تقسیم بیاده و فقره جاهائیکه شکار ماهی کرده میشود بکومیسیون طونه که از جانب دولتهای اروپ هست محول خواهد شد مادهٔ چهل و نهم متاعهائیکه از خاک رومانیا خواهد گذشت رسم مروریه و ترانسیت نخواهد داشت مادهٔ پنجاهم درخصوص تعیین امتیازات حق حمایت که قنسلها در داخل امارت رومانیا و وظایف ایشان مقاوله نامها منعقد نتوانند شد حقوقیکه الآن هست مادامیکه در میان امارت باتفاق دولتهائیکه علاقه دارند تغییر نیافته است کماکان مرعی الاجرا خواهد بود مادهٔ پنجاه و یکم مادامیکه در میان دولت عثمانیه و رومانیا درخصوص تعیین امتیازات قونسلها معاهده نشده است تبعه رومانیا که در ممالک عثمانیه سیاحت و اقامت میکنند و تبعهٔ عثمانیه که در رومانیا سیاحت و اقامت داشته باشند از حقوقیکه بتبعهٔ اروپ را داده شده است بهره‌مند خواهند بود مادهٔ پنجاه و دوم حکومت رومانیا در جاهائیکه برومانیا واگذار شده است حقوق و وظایف باب عالی را که از جمله انشاءات عمومیه و اقدامات باعمال نافعه دارد در عهده خود خواهد داشت مادهٔ پنجاه و سوم برای اینکه برامنیت آزادی تردد کشتیها در طونه که از منافع اروپ بودن آن تصدیق شده است افزوده شود دول مفخمه متعاهده قرار داده‌اند براینکه قلعه‌ها و استحکاماتی که از تیمور قپو تا منصبهای نهر طونه است همه خراب شده بعد از این نیز قلعه و استحکام تازه ساخته نشود کشتیهای جنگی در نهر طونه در پائین طرف تیمور قپو تردد نخواهد کرد دول کشتیهای کوچک که برای انضباط نهر و گمرکها لازم است ازین حکم مستثنا خواهد بود و کشتیهای قراول دولتها که در منصبهای طونه میباشند تنها تا قلاص توانند رفت

ماده پنجاه و چهارم در کومیسیون طونه از جانب حکومت رومانیا نیز اعضا خواهد بود این کومیسیون
در ماموریت خود برقرار میباشد کومیسیون پس از این بطور استقلال از حکومتهای آن حوالی تا قلاص
اجرای ماموریت خواهد کرد آنچه از مقاولات و معاهدات و قرارنامهائیکه با سنادها در خصوص
حقوق و امتیازات و وظایف کومیسیون طونه هست همه برقرار و مرعی الحکم خواهد بود
ماده پنجاه و پنجم یکسال پیش از آنکه مدت ماموریت کومیسیون طونه منقضی بشود دولتها در
خصوص زیاد کردن مدت ماموریت کومیسیون و اجرای تعدیلاتیکه لازم باشد در میان
خودشان قرار خواهند داد ماده پنجاه و ششم نظاماتیکه در خصوص تردد کشتیها از تیمور قپوها
تا قلاص و در باب انضباط امر نهر لازم باشد بمعرفت کومیسیون تنظیم خواهد یافت و وکلای
حکومت ساحلیه در این باب بکومیسیون معاونت خواهند کرد نظامات مذکوره با نظاماتیکه
برای جاهای پائین تر از قلاص گذاشته خواهد شد تطبیق خواهد داشت ماده پنجاه و هفتم
کومیسیون طونه برای ادارهٔ فناری که در جزیرهٔ سیلان آطه سی هست با کسانیکه لازم باشد رای خود را
یکی خواهد کرد ماده پنجاه و هشتم وظیفهٔ اجرای عملیات برای رفع موانع سیر سفاین
در تیمور قپوها و شلالهها بدولت اوستریا و مجارستان تودیع شده است حکومات ساحلیه که
در آن قسمت نهر هستند برای اجرای این اعمالات تسهیلات لازمه بکار خواهند برد احکام ماده
پنجاه و نهم عهدنامهٔ لندن که در ۱۳ ماه مارس ۸۷۱ در خصوص استیفای رسم موقتی برای
مصارف اعمالات مذکوره قرار داده شده بود بملاحظه منفعت دولت اوستریا ابقا خواهد شد
ماده شصتم بابعالی در آسیا اردهان و قارص و اراضی باطوم را با لنگرگاه آن و اراضی
که در میان حدود قدیمهٔ روس و جاهائیکه در ذیل بیان میشود بدولت روس واگذار کرده است
چنانکه حدود تازه موافق خطی که در عهدنامهٔ ایاستفانوس معین شده بود از دریای سیاه
از یکنقطه که در شمال غربی قوروده و جنوب از توتیک واقع است ابتدا کرده بخط مستقیم بنهر
چوروک ممتد خواهد شد و نهر مذکور را از مشرق اشمنش گذشته باز بخط مستقیم بسمت
جنوب خواهد رفت و با حدود روسیه که در عهدنامه ایاستفانوس معین شده است به
یکنقطه که در جنوب نریمان واقع است خواهد رسید و قصبه اولتی را بدولت روس واگذار
خواهد کرد خط حدود از آن نقطه بشرق برگشته بسمت تره نیک رفته محل مذکور در طرف روس
مانده منتهی برودخانه پنیک خواهد شد از آنجا بمجرای نهر تا باویز رفته از آنجا بسمت جنوب

خواهد

خواهد گذشت و بادیزویکی کومی در طرف روس خواهد ماند و از سمت غرب قریه قره اورغان را سست
بجنیکر در رفته بخط مستقیم بذروه قصبه طاغ بالا رفته در میان آبهائیکه شمالا بنهر ارس و جنوبا
بنهر مراد میریزد بخط تقسیم میاه تا حدود قدیمهٔ روس منتهی خواهد شد مادهٔ شصت و یکم
اعلیحضرت امپراطور روس اعلان میکند که باطوم را برای آنکه اساسا لنگرگاه تجارتی بشود
در صدد این هست که آنجا را لنگرگاه آزاد (پورفران) قرار بدهند مادهٔ شصت و دوم
صحرای لشکر در شهر بایزید که بموجب فصل ۱۹ عهدنامهٔ ایاستفانوس بدولت روس واگذار
شده بود بدولت عثمانیه پس داده خواهد شد باب عالی شهر قطور و اراضی آن را موافق تصدیق کومسیرهای
انگلیس و روس که مامور تعیین حدود عثمانی و ایران بودند بدولت ایران واگذار میکند مادهٔ
شصت و سوم باب عالی تعهد میکند که در ایالتهای مسکونه ارامنه اصلاحات و تنظیماتی را
که احتیاجات محلیه مقتضی است بلا تاخیر اجری و امنیت ارامنه را از اکراد و چرکسها نگاهداری نماید
باب عالی از تدابیریکه در این باب بکار خواهد برد وقت بوقت بدولتها اطلاع داده و دولتها نیز اجرای
آن تدابیر را نظارت خواهند کرد مادهٔ شصت و چهارم باب عالی نیات خود را در خصوص
زیاد وسعت دادن بآزادی مذهب و وقایه این آزادی را بیان کرده دول متعاهده این بیان
اختیاری را بنظر اعتبار دیدند در هیچ قسمتی از ممالک عثمانیه برای استعمال حقوق مدنیه
و سیاسیه و خدمات عمومیه و ماموریت و مناصب و اجرای صنعتها فرق مذهب
هیچ کس را وسیله استثنا و عدم قابلیت نتواند شد بدون استثنا هر کسی در حضور محکمهها
اجرای شهادت تواند کرد از جمله آزادی همهٔ اینها و اجراآت خارجیهٔ آنها همگنان را
امنیت داده شده است بنابراین تشکیلات روحانیه ملل مختلفه و مناسبات با رؤسای
روحانیه ایشان هیچ مانعی نتواند بود راهبان و زوار و کشیشان هر ملتی که در ممالک اروپ
یا آسیائی عثمانیه سیاحت نمایند از حقوق و قواعد و امتیازات مذکوره بهرهمند خواهند
بود حق حمایت رسمیه کونسلها و مامورین و دول اروپ درباره اشخاص مذکوره و برای
مؤسسات بدهینه و اماکن خیریه تصدیق کرده شده است حقوق موجوده فرانسه بطور مخصوص
تصدیق شده وضع حاضریکه در مواقع مقدسه یعنی در قدس شریف هست بوجهی اخلال نخواهد
شد راهبان (اینوروز) از هر مملکتی باشند املاک و امتیازات منظر مساوات خواهند
بود مادهٔ شصت و پنجم احکام عهدنامه پاریس که در ۳۰ مارس ۱۸۵۶ و عهدنامه

لندن که در ۱۳ مارس ۱۸۷۱ منعقد شده است بجز آنچه بموجب مواد و شروط این عهدنامه فسخ
و تغییر شده است کماکان باقی و برقرار میباشد ماده شصت و ششم این عهدنامه
تصدیق شده تصدیقنامهای آن در ظرف مدت سه هفته و اگر ممکن باشد زودتر در برلین مبادله
خواهد گردید این عهدنامه را برای اینکه تصدیق کرده شود مرخصهای دول متعاهده امضا و مهر
نمودند این معاهده در برلین در تاریخ ۱۳ ماه ژولیه ۱۸۷۸ میلادی منعقد شد محل امضا مرخصهای
دول متعاهده بتفصیلی که در عنوان عهدنامه نام ایشان ذکر شد یکان یکان ذیل عهد
نامه را امضا کرده اند تمت الکتاب
بعون الله ملک الوهاب کتبه
العبد المذنب میرزا داود شیرازی
فی دوم شهر شعبان المعظم
سنه ۱۳۰۷

بموجب قانون بیست و پنجم سنه ۱۸۶۷ عیسوی در دفتر رجستری گورنمنت
سرکار هندوستان ثبت گردید کسی بدون اجازت این کتاب را طبع نکند
میرزا محمد شیرازی



CHEETRA PRABHA PRESS.